

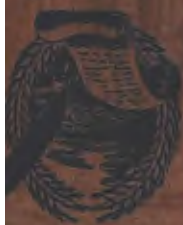
تراش دی فرنگ

۲۱

دکتر سید محمدالدین شادمان

397
11/
397

کتابخانه



تراشوی فرهنگ

دکتر سید فرزاد حسینی شامان

۱	۱۰۰
۱۲	۵۲

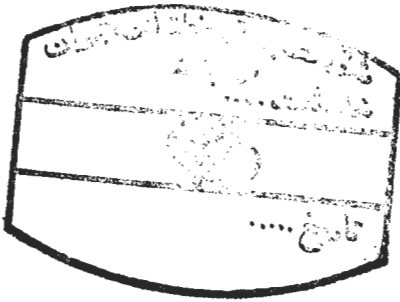
۱۶۱

۵۹۵۲۴



کتابخانه ملی

کتاب ۲۱۸ ۲۱۹



دکتر سید فخرالدین شادمان

اسکن شد

تراژدی فرنگ

۰۴۹۸۹



PK 6568
- Sh 524

کتابخانه ملی جمهوری



تهران مردادماه یکهزار و سیصد و چهل و شش
حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

چاپخانه ارژنگ

بها: ۱۲۰۰

بنام خداوند جان و خرد

فارسی ، زبان ملی ما ، عزیزترین و بزرگترین مظهر فکر ایرانیست . نگاه داشت و پروردنش لازمهست چرا که بی زبان پیراسته آراسته هیچ پیشرفت حقیقی که خاص این ملك و ملت باشد هرگز میسر نخواهد بود . استقلال فکر بنیاد هر نوع استقلال دیگرست و در پرتو آنست که طریق صواب را از راه کج در هر باب باید شناخت و اگر فکر مستقل راهنمون نگردد بمقصد نمیتوان رسید . پی بردن باصول و ادراك دقائق مظاهر تمدن و فرهنگ خارجی، علی الخصوص فرنگی، تکلیف ملی ماست و تقلید کردن از آنها حرام و گرفتار آنچه مفید و سازگار با تمدن و فرهنگ ایران باشد بر ما واجب . در کار هیچ ملت هیچ عاملی مؤثرتر از تربیت نیست، تربیت خوب ما را بدرجات اعلاى سعادت خواهد رساند و تربیت بد این ملت را در درکات اسفل جهنم فساد در ظلمات جهل ، پیوسته آلوده بهر چه پلیدست و پست و زشت ، سرگردان خواهد داشت .

در انتخاب این ده مقاله از میان مقالات درج شده در جرائد و مجلات ، گذشته از سه چهارموضوع خاص ، نظر بیشتر متوجه مباحث مذکور بوده است . بر هیچ مقاله ای چیزی نیفزوده ام اما در چند جا کلمه ای یا کلماتی را حذف کرده ام .

تراژدی فرنگ ، نام این مجموعه ، عنوان یکی از مقاله هاست و پیشنهاد آقای طهوری ، ناشر کتاب ، این اسم اختیار شد .

سید قیصر الدین شادمان

مرداد ماه ۱۳۴۶ هجری شمسی

فهرست مقالات

صفحه	عنوان
۵	نام بلند سعدی
۲۱	درس اول
۵۵	دانشگاه قم ودانشگاههای دیگر ایران
۸۹	روابط وتأثیرات ادبی
۱۰۷	اروپا
۱۲۳	صورت و معنی
۱۳۹	جویندگی در طلب کیمیای سعادت آفرین
۱۶۵	تراژدی فرنگ
۱۹۱	زبان داستان
۲۲۵	قانون کبیر

نام بلند سعدی

نام بلند سعدی سر دفتر شعر فارسیست. سعدی یعنی شعر فارسی. اگر شعر آنست که دل را بلرزاند و ما را بخنداند و بگریاند و گاه در دریای فکر و خاموشی فروبرد و گاه از گرداب اندیشه بیرون کشد و فریادشوق از نهادها بر آورد و غم و شادی و صبر و ناشکیبائی و بیم و امید و هزار نوع غصه و درد و خوشی و کامرانی را بزبانی ساده اما تقلید ناشدنی و بکنایه و اشاره ای بدیع اما فهمیدنی بیان کند پس خزانه بیهمتای شعر فارسی همینست که در کلیات سعدیست .

شاهنامه کتاب جلال و حشمتست و دیوان عزیز حافظ دفتر کمال و معرفت اما کلیات سعدی سراسر عشقت و شوریدگی . در سخن فردوسی و حافظ زبندگی فارسی هر چه خوبتر هویداست ولی گفته سعدی خود حالی و ذوقی دیگر دارد .

زبان سعدی گویاترین و فصیحترین زبانیست که زندگی پر از نشیب و فراز ما را در این عالم شرح میدهد. هر کسی بقدر وسع خویش از این سرچشمه معانی آب میخورد اما غیر از ایرانیانی که از کودکی با مادر خود بفارسی تکلم کرده‌اند که می‌تواند از کلام این پرورده‌ء خاک شعر پرور شیراز چنان که باید لذت روحانی ببرد.



من از وقتی که با آثار گویندگان بزرگ ایران آشنا شدم هر يك از ایشان را در آئینه خیال بوضعی خاص دیده‌ام. فردوسی در نظر مردیست موقر که تبسم میکند ولی نمیخندد، سخن میگوید اما هر لفظی را بزبان نمی‌آورد. شعر او آهنگ دلنوازیست که گوئی از دور بگوשמیرسد. حافظ را مردی گوشه گیر و خاموش تصور میکنم که در کنج حجره‌ای خزیده، کتابی چند در مقابل نهاده، فکرش را درعالمی غیر ازعالم ما سیر داده و بعد آن را در قالب کلماتی دلاویز بر روی کاغذ نشانده است. غزل حافظ بگوשמ آواز روح پروریست که از آسمانهازمین می‌آید.

سعدی را نمیتوانم همیشه در يك شكل و هیأت یا در يك جام مجسم بپندارم. او را بارها در شیراز گرم بازی و در دامن صحرا گریان و خندان در صحبت دوست و در نظامیه بغداد در گیرودار بحث و در جامع بعلبك و جزیره کیش و حرم کعبه و در هزار جا و هزار حالت مشغول تماشا و عظ و گفت و شنید و توبه و مناجات دیده‌ام. گفته جان بخش سعدی آوازی نیست که از دور بیاید یا از عالم بالا شنیده شود. کلام نازنین

دلنشین سعدی گلبانگ عشق و شور و وجد و حالست که از شیراز بدینا و
از زمین بآسمانها میرود.



ما فرزندان ایران که هنوز بفارسی تکلم میکنیم از همه کتابهای
بزرگ سه کتاب اختیار کرده ایم و گذشته و حال و آینده خود را در آنها
میخوانیم و امیدواریم که تا خورشید بر این خاک مقدس ایران میتابد
هیچ ایرانی از نعمت فهمیدن فارسی و ادراك لطف معنی آنها محروم
نماند.

شاهنامه میخوانیم و بشکوه و جلال روزهای گذشته پی میبریم .
چشم میندیم و دیوان عزیز را باز میکنیم و از گفته حافظ شرح آینده
نامعلوم خود را میطلبیم . کلمات سعدی را بجان دوست میداریم چون که
آئینه تمام نمای زندگی و ترجمان احساسات دلست ، دلی که از غم و
شادی و سربلندی و شرمساری بلرزه می آید و فرو میریزد . سعدی و صاف
زندگی ماست . این سخندان مردم شناس بتمام اسرار حالات انسانی
آگاهست و لغزشها و امیدهای عهد جوانی و ضعف و بیچارگی ایام پیری
و مصیبتها و دردهای آدمی همه را خوب میدانند که چیست . غم دوری ،
تلخی انتظار ، شیرینی وصل ، ذلت افتادگی ، زشتی خودبینی و خودنمائی ،
عذاب همچشمی و خیانت ، فی الجمله هر نوع حال و خیال و صفت نیک و
بد انسان را چنان استادانه وصف کرده است که عقل از قدرت فکر باریک
بین و فصاحت زبان شیرینش در حیرت می ماند .

بزرگی شکسپیر را نیز ، گذشته از بلاغت کلام جذابش ، بیشتر

از این میدانند که حالات مختلف بشر را که در همه وقت و همه جا کم و بیش یکیست خوب دریافته و خوب شرح داده است. هر چند نوع فکر و شعر و کیفیت بیان و سرچشمه اقتباس موضوع و مضمون سعدی و شکسپیر باهم تفاوت دارد این دو پهلوان میدان سخن در وصف احساسات و عواطف انسانی اعجاز کرده اند، یکی در بیان کلیات، بزبان فصیح جمیل، در لطف و گیرندگی بیهمتا، دیگری در شرح جزئیات، بکلام بدیع دلنشین، در و صافی حالت‌های گوناگون آدمی یکتا.



عمر دراز، عقل سلیم، سفر کردن بسیار، اطلاعات وسیع، طبع لطیف، زبان فصیح و ضمیر پاک روشن سعدی و هم‌عصری او با حوادث مهم از قبیل جنگ‌های صلیبی و ترکتاز مغول، این همه محدودیست از عوامل پدید آور مجموعه نازنینی که «کلیات» نام دارد. کلیات سعدی در نظر اهل دل و فضل و تحقیق خزانه‌ایست گران‌بها پر از مطالب دانستنی در باب اخلاق و آداب و اوضاع و احوال آن عهد، علی‌الخصوص گلستان و بوستان که دو گنج بیهمتا است.

سعدی آنچه دیده و شنیده و خوانده همه را چنان خوب وصف کرده که گوئی کلماتش با ما حرف می‌زنند. هر وقت گلستان یا بوستان می‌خوانیم در حاشیه‌ها و میان خط‌ها تصویر دزدِ عرب، قاضی همدان، کشتی گیر دل‌بشاگرد باخته، شاید گیسوان بافته، گدازاده عاشق شاهزاده، پروانه و شمع در سوز گذار و گفت و شنید و سعدی را يك روز در جوش و خروش بحث بامدعی و روز دیگر در مدرسه نظامیه در کار تلقین و تکرار

میبینم . کلام سعدی جاندار و جانبخش و گیراست .



آشوب روزگار و دلبستگی بشیراز و رنج و خطر سفر سعدی را
از سیر آفاق روگردان نکرد . خاک پارس برای فکر بلند پروازش
گنجایش نداشت . سعدی سفرها کرد و بکشورهای دور و نزدیک رفت
و با هر صنفی نشست و برخاست و در هر چیزی تأمل و تحقیق کرد ، همصحب
خلق شد ، بهر گفته ای دل داد و بهر زشتی و زیبایی که در بر عارف بی تفاوتست
شاعرانه چشم دوخت و بعد این سخندان جهان دیده مردم شناس برای
ما ارمغانی آورد که تا زبان فارسی بجاست ره آورد و غذای گوارای روح
ایرانی خواهد بود .

در کلام سعدی روی وریا و خشکی نیست . از همه شعرای ایران
طبیعیتر و روشنتر و خوبتر از او کسی با دل ما حرف نزده است . از
راستگویی با کی ندارد و بی پرده میگوید : « در عنقوان جوانی چنانکه
افتدودانی با شاهدی سری و سری داشتم ... » دریک جا هم که میخواهد
عشق ورزی و شیفگی خویش را اندکی پوشیده دارد مگر دلش باین کار
نمیرفته که بی درنگ از سخن اول عدول کرده و شاعرانه اقراری نموده
است چندان دلپذیر که خداوند سعدی آفرین بلطف و رحمت خویش
از سر خطاهای او خواهد گذشت و بهیچ گناهی نخواهد گرفت . سعدی
میگوید :

جماعتی که ندانند حظ روحانی

تفاوتی که میان دواب و انسانست

گمان برند که درباغ حسن سعدی را
 نظر بسیب زنخدان و نارپستانست
 و ما ابری نفسی و ما از کیها
 که هر چه نقل کنند از بشر در امکانست



اگر مستشرقی یا فارسی دانی که زبانش فارسی نیست از ادبیات ما لذت برد بیشتر از معناست نه از لفظ ولیکن باید گفت که در عالم ادب اگر مطلب سست در عبارت زیبا پسندیده نیست هیچ معنائی هم تادرقالب کلمات درست و دلپذیر ریخته نشود کامل نخواهد بود چرا که راه رسیدن بکمال لطف معنی کلامست و بس. پس اگر الفاظ پسندیده خاطر نباشد در طبع ما رنجشی پدید می آید که ما را از ادراك معنی باز میدارد. استاد آنست که نکته بدیع را بکلمات فصیح بیان کند و این دو شرط لازم نویسنده کی و شاعری و استادیست و هر کس یکی را داشته باشد نیمه استاد هم نیست، کتاب نویس است نه نویسنده و شرح این مطلب در این جا نمیگنجد.

باری، شنیده ایم که شعر تر کستانی بلند پایه و گفته عنصری و سنائی نمونه فصاحت و شاهنامه دفتر افتخار ایران و مثنوی خزانه حکمتست. شنیده ایم این همه را و کسی منکر هیچ يك از آنها نیست. اما شاعر بزرگ ایران کسیست که نزدیک بهفت قرن داندگان فارسی در هر جا که بوده اند، در غم و شادی و جوانی و پیری بگفته هایش دل داده و در گنجینه کلیاتش برای هر وقت و هر چیز حکایتی و مثالی و نکته ای و قولی و غزلی یافته اند.

گویندگان دیگر ایران را حکیم و فیلسوف بنامید اما برای خدا
 سعدی را غیر از شاعر مخوانید که اوست خداوند یکتای شعر فارسی .
 شوریده تر و شورانگیزتر از او در میان شاعران کیست؟ اما گلستانش را
 که خود آیت فصاحتست هر گز از یاد مبرید . در جمع سخن آوران
 کشورها تنها اوست که شعرش در روانی بنثر می ماند و نثرش در گیرندگی
 بشعر . در گفته اش لطفی و جذبه ای آفریده اند که سعدی دیگری باید
 بدنیای بیاید تا بکمال فصاحت او پی ببرد . ما مثنی نایبائیم که از خورشید
 جز گرما نمینیم .



شعرای بزرگ ایران و مولوی هم که گاهی ساده زبانش آب و
 رنگ کار سعدی دارد بزبان ماحرف میزنند اما گوئی هم زبان مانیستند .
 ما باید خود را آماده فهمیدن استعارات و تشبیهات نظامی و کنایات و ایهامات
 انوری و لغات و اصطلاحات خاقانی کنیم . باری، باید بگفته ایشان گوش
 بدهیم اما کلام سعدی را میشنویم . بگفتار خوش دیگران دل میدهم
 ولی سخن شیرین سعدی دل را میبرد و بهزار نوعش می لرزاند و می فشارد
 و فرو میریزد و میشکند و میسوزاند و بازش بجای اول می آورد و آن را
 درست اما پراز شور و وجد و شوق بما میسپارد .

گویندگان دیگر را از دور میبینم ولیکن سعدی نزدیک ماست .
 مثل ما نیست اما زبان ما را چنان میداند که خیال میکنیم که او نیز مثل
 ماست و بیخبریم که اگر او هم بشرست بشریست یکتا و اگر او را هم
 گوینده باید خواند پس گوینده ایست بیهمتا . گفته سعدی بگوش ما سخن

آشناست . سعدی همدم و همصحبیت و همزبان ماست، می آید، مینشیند،
مثل می آورد، شعر میخواند.

میگوید :

بیا که وقت بهارست تا من و تو بهم بدیگران نگذاریم باغ و صحرا
را. از این خوبتر که شعر گفته و از این شاعرانه تر و لطیفتر که خواهش
کرده است ؟

بخوانیم این ابیات را در طبیات و سرفراز بمانیم که زبان فارسی
تاب آن دارد که دقیقترین احساس بشر را باین خوبی و شیوایی بیان
کند :

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم
گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم
چو التماس بر آید هلاك با كى نیست
كجاست تیغ بلا گویا كه من سپرم
ببند يك نفس ای آسمان دریچه صبح
بر آفتاب كه امشب خوشست با قمرم
بدین دودیده كه امشب ترا همی بینم
دریغ باشد فردا كه دیگری نگرم
خوشاهوای گلستان و خواب در بستان
اگر نبودی تشویش بلبل سحرم
سخن بگوی كه یگانه پیش ما كس نیست
بغیر شمع و همین ساعتش زبان بیرم

میان ما بجز این پیرهن نخواهد بود

و گر حجاب شود تا بدامنش بدرم

خدایا این چه زبانیست ، خداوندا این چه شعریست ؟ نمیگویم
که تازبان فارسی هست این شعر خواهد ماند ، میگویم که تا چنین شعری
هست زبان فارسی پاینده خواهد بود .

یارب آن صبح کجارفت که شبهای دگر

نفسی میزد و آفان منور میشد ؟

اینست متاع سعدی ، خوب و دلپذیر مانند تصویر آفریده رفائیل ،
همه از آن برخوردار و همه از آوردن نظیرش عاجز . در ایر بیت شش
کلمه فارسی هست از اصل عربی ولی فکر ایرانی چنان در این محصول
خارجی دست برده و آن را تصرف کرده است که چشم از زیبایی نقش
و نگار کار استاد بتاروپود نمیپردازد .

خیال در همه عالم برفت و باز آمد

که از حضور تو خوشتر ندید جایی را

این مضمون بدیع لطیف هرگز از میان نخواهد رفت مگر آن
روز که در این عالم دلهای معنی یاب همه مرده باشد . خواننده ایم و بارها
خواننده ایم که :

در بادیه تشنگان بـمردند وز حبله بکوفه میرود آب

آیا حالت بی التفاتی معشوقه ای فارغ از درد و غم عاشق محتاج
عنایت و مشنان صحبت ، بزبان بشر بهتر از این و ساده تر و گیرنده تر از این
بیان شده است ؟ سعدی محرمست و همدرد و آشنا ، شکوه اش خواندنیست ،

گله کردنش شنیدنی و عتابش دیدنی . شاعرست و جمال پرست و زود
رنج . عاشق میشود ، جفا میبیند ، گاه ناز میکشد و گاه از نامهربانی
دلدار بجان میآید و عزم میکند که رشته دوستی را ببرد ولیکن درمی یابد
که این کار نمیتواند پس باز آشتی میکند و عشق میورزد . اگر سعدی
در این عوالم سیر نمیکرد چگونه میگفت :

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار

که برو بحر فراخست و آدمی بسیار

کسی که از غم و تیمار من نیندیشد

چرا من از غم و تیمار او شوم بیمار

دگر مگوی که من ترک عشق خواهم گفت

که قاضی از پس اقرار نشنود انکار

چه بدیع مضمون شعر است این ، لرزاننده دل هر کس که جانش
بامهر آشناست .

در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
درست هفتصد سال از تاریخ تصنیف گلستان میگذرد و امروز هم
مشهورترین کتاب تثر فارسی همانست . آموختن زبان فردوسی و حافظ
بی گلستان تصور پذیر نیست .

«منت خدای راعز وجل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش مزید نعمت...» کلمات اول هیچ کتابی بگوش چنین آشنا نیست. کتب معتبر نثر فارسی همه دلپذیرست و فصیح ولیکن تا امروز هیچک از آنها مثل گلستان مطبوع خاطرها نیفتاده است.

در این عالم هیچ شاهکاری یکباره و ناگهان بوجود نمی آید. همیشه جمعی اندک اندک راه را صاف میکنند و بکمال نزدیک میشوند و پس از این دوره فراهم آمدن مقدمات یکی مثل سعدی بمیدان می آید و کتابی بخوبی و فصاحت گلستان بیادگار میگذارد. بعد از پدید آمدن هر شاهکار نیز تا مدتی خلق بتقلید از آن میپردازند و کم کم از اصل دور میشوند و آنچه بتقلید میسازند جز در صورت شباهتی بشاهکار ندارد چرا که از اصول روش عمل آفریدگار شاهکار پیروی نمیکنند و بتقلید طاهری میپردازند و بس. فی المثل امروز سعدی عصر آن نیست که مثل سعدی شعر بگوید و کتابی شبیه گلستان تصنیف کند. سعدی عصر کسیست که مانند سعدی اصول علوم و ادبیات را بداند و فکر و نوشته و گفته خود را از قیود خودنمایی و علم فروشی آزاد کند، خلاصه، از طریقه کار سعدی تقلید کند و این همه بشرط آنکه قبول خاطر و لطف سخن و طبع گهر باری هم موجود باشد از قبیل آنچه خدا بسعدی داده است.

از دست سنگین مغول ضربت نخستین بر پیکر این مملکت وارد آمد و سخت کار گرفتار افتاد. بازار علم و ادب کم رونق شد، کتابهای مهم از میان رفت و بر آنچه ماند کتابی معتبر، سزاوار مقایسه با مؤلفات و مصنفات استادان بزرگ، چیزی افزوده نشد الا یک دفتر پراز غزلهای نغز بیهمتا

و این دیوان عزیز حافظست . هفت قرنست که ما ناچار از مایه خورده ایم و پیریشان فکر و لاجرم پیریشان گوشده ایم . آنچه بتقلید گلستان نوشته اند اگر قابل تحقیق ادبی باشد چندان سزاوارمدح و تمجید نیست . تقلید از هر شاهکار دلیل آنست که مقلد بعظمت آن پی نبرده است . امریکارا دوبار نمیتوان کشف کرد و در زبان فارسی برای دو فردوسی و دو سعدی جانیست .



تنها کلمات گیرای سعدی گلستان را باین نام و مقام نرسانده است . اگر فکر روشن او بصورت هزاران گل خوش بوی خوش رنگ در این دفتر حقایق نمایان نمیبود ذوق خوبی پسند ایرانی آن را نمیپذیرفت . هر حکایت گلستان دفترست پر از لطف و معنی که در آن شاعر عارف جهان دیده ، سعدی شیرازی خداوند نظم و نثر فارسی ، حالات بشر و جامعه بشری را هر چه خوبتر وصف کرده است . اگر ترجمه گلستان بزبانهای دیگر چنین معروف شده و مقبول افتاده جای عجب نیست زیرا که هر چند آهنگ خوش الفاظ و نکته های بسیار در ترجمه از میان میرود لطف مضمون و جمال فکر و لطیفه های دلنشین ترجمه شد نیست .

کسانی که میخواهند عقاید و افکار سعدی را از آثار او بدست آورند مگر نمیدانند که باشاعر سروکار دارند . پس ممکنست که سعدی هم مانند و لتر عقیده خود را از زبان دیگران بگوید . آیا نمیتوان تصور کرد که «جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی» از این قبیل باشد ؟

باید تحقیق کامل شرح زندگانی استاد را برای فضائلی گذاشت که وقت و ذوق تتبع دارند ولیکن باید گفت که یافتن روز ولادت و عروسی و تاریخ وفات و وضع خورد و خواب شاعر و نویسنده بتنهایی چندان مهم نیست و باید بر آن بود که روابط میان آثار و احوال شاعر را کشف کرد اما چندان که لازم باشد مفید. نترسیم و بگوئیم که استادان انتقاد ادبی در فرنگ، چنانکه بعضی پنداشته اند همه، پابند آن نیستند که چرا فلان شاعر انگور را از انجیر بیشتر دوست میداشته یا فلان قصه نویس هرگز گوشت نمیخورده است. در مصنفات انتقادی بزرگان این فن، نویسندگانی از قبیل سنت بوو (۱) فرانسوی و لسینگ (۲) آلمانی و سنزبری (۳) انگلیسی سخن از سرچشمه اقتباس و انتخاب موضوع و اختیار کلمه مناسب و طریقه نویسنده گی و شاعری و کیفیت بیان فکر و احساس و درجات و علل تأثیر ادبیست و این نوع تحقیق، گذشته از علم و اطلاع و طبع مستعد مقایسه و انتقاد، ذوق سلیم نیز میخواهد که در همه نیافریده اند.

مستشرقان و کسانی که زبان مادریشان فارسی نیست بلطف پاره ای از معانی که بفکرشان نزدیک باشد با زحمت و تأمل پی میبرند. پس دریافت جمال کمال فصاحت و بلاغت سعدی را کاری آسان نباید گرفت و میشناسیم اشخاصی را که اگر نمیرسیدند قآنی را هم بر سعدی اختیار میکردند.

(۱) Ch. - A. Sainte - Beuve

(۲) C. H. Lessing

(۳) G. Saintsbury



جای گریه است که در زبان فارسی يك رساله پنجاه ورقه معتبر هم در باب مصنفات سعدی وجود ندارد. سعدی از شکسپیر نه کمترست نه کم تأثیرتر، از او قدیمتر و مثل او زنده جاویدانست. اما در انگلیس و در مملکت‌های دیگر خاصه در آلمان در باب آثار شکسپیر هزاران مقاله و رساله و کتاب نوشته‌اند و در زبان فارسی غیر از مکررات و در این ایام جز از ترجمه ناقص و نارسای شمه‌ای از تحقیقات دیگران راجع بنظم و نثر سعدی چیزی نیست.

امیدوارم که اهل تحقیق هم‌عصر ما خشکی ننمایند و پیش از انتقاد ورقی چند از نوشته‌های این فن را بخوانند و چون خود را آماده کار دیدند بموشکافی و شرح و توضیح و بیان مطلب پردازند و گر نه شمردن ابیات بدایع و خواتیم و طبیات یا استخراج جزئیات احوال سعدی از آثار او بطریقی بچگانه جز از ساده لوحی و کوتاه نظری نیست که فی‌المثل چون سعدی گفته است که «در جامع بعلبک کلمه‌ای چند بطریق و غط میگفتم . . .» پس سعدی بعلبک رفته و در بعلبک مسجدی بوده و شاعر واعظی میدانسته و لیکن از این عبارت معلوم نشد که آیا عبری و غط میکرده است یا بفارسی اما ظن متاخم بیقین آنست که عبری تکلم میکرده و الله اعلم بحقایق الامور . . . و بعد بی هیچ تناسبی راجع بآب و هوای بعلبک و بزرگانی که در آن جا بدنیا آمده یا در آن مقیم بوده یا از آن گذشته یا در آن جا مرده و کشته شده‌اند شرحی نوشتن و اطلاعات ناقص یا کامل خود را در باب کیفیت بنای مسجد و سهکهای گوناگون آن در

قلمرو اسلام ذکر کردن دلیل گران جانی نویسنده نا محقق و بدبختی
ما خوانند گانست که نمیتوانیم از نور معرفت عالمگیر چنانکه باید
بهرمند شویم.



دو گوینده بزرگ ایران همولایت جناب آقای علی اصغر حکمت
وزیر معارفند و هر چند اسم عزیز فردوسی و سعدی و مولوی و سخنوران
دیگر این کشور زنده جاویدانست در این ایام که بیاد بزرگانی از قبیل
فردوسی و ابن سینا و سعدی جشن میگیریم و مقاله و کتاب مینویسیم امیدوارم
که جناب آقای حکمت از یاد نبرند آن رند جهانسوزی را که گفت:
دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روز نوبت اوست

درس اول

در مدرسه زندگی درس اول ما ایران شناختن است . هر ملت
خواهنده پیشرفت حقیقی که نخواهد از فوائد استقلال فکر محروم و
بازیچه بیگانگان باشد راهی جز این ندارد که اول خود را و بعد سایر
ملل را چنانکه باید بشناسد تا بتواند بکیفیات و تحولات تمدن بشری
پی ببرد و درباب هر آنچه بتصور آید اطلاعات و معلومات صحیح دقیق .
جمع آورد و بمطالعه و مقایسه آنها پردازد و آنگاه با تأمل و تدبیر و از
طریق تتبع و تحقیق قدمی پیشتر برود .

سیر آفاق و انفس یکی از مقدمات هر ترقی معنویست و ملتی که دائم
در این سیر نباشد و در جستجو و اختیار راه راست نکوشد هر چه کندهمه
بی حاصل خواهد بود و گاهی ممکنست که چنین ملتی قرنهای گمراه بماند
و کارش بجائی بکشد که هر عملش موجب چندین ضرر گردد و هر قدر

بامید نجات خویش رنج و حرمان بر خود روا دارد هر آن از مقصود
 دورتر شود . پس در این سفر که در هر قدم برای مسافر دامی گسترده
 است باید از پاکان و نیکخواهان استمداد همت کرد و بدلالت راهنمایان
 مجرب بسوی مقصود روانه شد .

طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن

ظلماتست بترس از خطر گمراهی

مصیبت بزرگ ما اینست که مدعیان رهبری ملت ایران پیش از
 خواندن درس اول بر آن شده‌اند که کشتی ایران را از میان موجهای
 سهمگین بساحل نجات برسانند و چنان پنداشته‌اند که میتوانند ، بیخبر
 از آنکه خود محتاج هدایتند چرا که گمراه و سرگردانند . از این
 مدعیان ایران ناشناس جز از دروغ و لاف گزاف و حقیقت پوشی و خود
 نمائی و نکته فروشی چیزی دیگر نمیتوان چشم داشت .

کسانی که میخواهند با هر صاحب اقتداری سازند و بهر سازی برقصند
 تا دائم بر سر کارهای مهم این مملکت باشند ، چاره‌ای ندارند غیر از سخن
 دو پهلو گفتن و با هر عقیده‌ای موافقت نمودن و از مخدوم قدیم بریدن
 و بمخدومی قویتر پیوستن و بتناسب زمان و مکان روزی بادیندار و روز
 دیگر با بیدین دوست یا دشمن بودن و هم قادر جبار را مدح و ثنا گفتن
 و هم بظاهر از فقیر و مظلوم هوا خواهی کردن .

گناه جمیع مفاسد اجتماعی ما بر گردن مثنی دروغگوی بیش‌رست
 که گفتار و کردارشان همه از روی و ریاست . این گروه بیدانش متملق
 عرصه را بر نیکخواهان مصلحت بین‌تنگ و ایران را میدان مسابقه‌های

عجیب کرده اند: هر که دروغ بزرگتر و تملق بهتر بگوید و عجب و وقاحت بیشتر و حیا و وفا کمتر داشته باشد از دیگران پیشترست .

راستست که سست عنصر و بی آبرو را در مملکت ما مزد میدهند اما قدر مردم صاحب عقیده ثابت قدم ، آن هم در ایامی پراز فتنه و بلا ، مجهول نمیماند و پایداری نیز اجری دارد . پس آنکه همعقیده ماست باید بی محابا و هر چه صریحتر بگوید و بنویسد که در این کشور هیچ اصلاح پایدار و هیچ عمل مفید ممکن نیست مگر آنکه اول ایران را بشناسیم و ملت ایران را ، این ملت بزرگ ایران را ، با زبان شیرینش و شعر بیمانند دلنشینش و هنرهای خوب دیگرش و تاریخ سراسر عبرتش .

اما اغراق گفتن و خود را بعرش بردن و دیگران را حقیر شمردن ببهانه وطن پرستی هم شایسته نیست . غلو و دروغ و لاف زدن و عیب خود و هنر بیگانه را نابوده گرفتن و خودسنائی و شاعر دزدی و فیلسوف ربائی کار ملل نامطمئن کم دانشست و با ذوق سلیم و طبع منیع موافق نمی افتد . اعتراف بنقص خود نشان کمال شناسی و چاره جوئی و پختگیست نه علامت ضعف و درماندگی و ملت ایران بزرگتر از آنست که بذکر نقصهایش در ارکان عظمتش خلل افتد .

ما شاهنامه داریم که در عالم ادب بیهمتاست و تخت جمشید که یکی از چند جلوه گاه شکوه و جلال تاریخی ماست و کارنامه اعمال و افکار و آثار پادشاهان و دانشمندان و حکیمان و بزرگان ما از دفتر عزت و افتخار هیچ ملت بزرگ دیگر کمتر و کوتاهتر نیست . کتاب « امثال و حکم » ، تألیف دانشمند بزرگ دهخدا ، خود سند معتبر کمال ذوق ایرانی

و مجموعه لطائف و بدایع فکر بشریست بزبان فارسی . از خزائن کدام زبان انسانی میتوان بیشتر و بهتر از آنچه در این کتابست نکته و لطیفه و اندرز و مثل و حکمت جمع آورد ؟ هر که در این مجموعه بدیده انصاف امعان نظر کند اگر سایر آثار فکر و ذوق ایرانی را هم نادیده بگیرد باز بخود و بدیگران خواهد گفت که ملتی که این مضامین و امثال و حکم بزبان اوست ، بزرگ ملت است .

با اینهمه باید گفت که از قضا درست در اوقاتی که فرنگی از خواب گران هزار ساله بیدار میشد ما کم کم بخواب رفتیم . امریکا و الکتریسته و گردش خون و قوه جاذبه و اقالیم و اقطار بسیار و عجائب بر و بحر همه را دیگران کشف کردند و از پانصد ششصد سال پیش تا امروز از هزاران هزار کتاب معتبر علمی و تصویر متناسب و مجسمه عالی و لحن دلکش و از انواع ماشین و سلاح و آلات و اسباب و وسائل جراحی و معماری و عکاسی و دوربینی و ذره بین و ستاره یابی یکی هم نوشته و ساخته ما نیست .

نور علم عالمی را روشن کرد . عجائبی از قبیل طیاره و رادیو و تلویزیون اختراع شد ، در روش تحقیق و تتبع و تعلیم و تعلم و سیاست و ملکداری و در جمیع امورات اقتصادی و اجتماعی انقلابهای عظیم روی نمود و ما همچنان غافل و خود فریب مانده ایم . خواص ما گمان میکنند که عکس برداشتن و تلگراف و تلفون کردن و برادیو گوش دادن و در کشتی محلل و طیاره عالی آسوده سفر کردن و فارسی ندانستن و ایران نشناختن و خود را بتمدن فرنگی بستن ، ترقی کردند . این همه از شور بختی ماست و علتش آنست که هنوز درس اول را یاد نگرفته ایم .

ما باید باستظهارمایه‌ای که داریم هیچ ترسیم و بگوئیم که وطن ما بعد از خواجه نصیرالدین طوسی و حافظ، دانشمندی و شاعری همپایه بزرگان علم و ادب ایران و فرنگ نپرورده است. علوم ما بنسبت علوم فرنگی بکاهی میماند در مقابل کوهی و از عهد غزلسرائی حافظ تا امروز شعری در خوبی نظیر گفته مسعود سعد سلمان هم بر دفتر اشعار فارسی نیفزوده‌ایم. از سوزن و نخ و مداد تراش تا عینک و ساعت و اتوموبیل و رادیو، چیزهائی که بآنها محتاجیم، همه را از فرنگی باید بخریم و بکلی از این نکته غافلیم که اگر فرنگی متاع خود را بما نفروشد یا اگر خود از خریدن عاجز بمانیم از ایرانیان عهد فتحعلی شاه هم بیچاره‌تر خواهیم شد چرا که دیگر بساختن آنچه از خود داشتیم نیز نمیردازیم.

باری، دیگر برای خودفریبی هم وقت نمانده و کارایران از آن گذشته است که باز بتوان سانی چند بخیال خوش بود. پس، آنکه غم ایران دارد و این ملت بزرگ را گمراه نمیخواهد باید حقایق را بگوید و دردها را بشمارد و بلارا مجسم کند و بقدر وسع فکر خود برای نجات هموطنان خویش چاره‌ای اندیشد. کسانی که بامور واقفند و زبان از گفتن فرو بسته‌اند یا بکلی نومیدند یا از جهل و ضرر دیگران نفعی میبرند و باین علت هموطنان خود را گمراه می‌خواهند نه آگاه و آن جمع خود فریب که خاموشی گزیده‌اند تا بشرط عقل رفتار کرده باشند بیخبرانی ساده - لو حند و نمیدانند که اگر بلایاید همه را خواهد گرفت و اگر آتش در ایران بیفتد همه را خواهد سوخت. پس بحکم عقل بچاره جوئی باید

پرداخت نه بسکوت .



وقت تنگست واعمال بسیار چندانکه بر فرصتهای ازدست رفته و
وقتهای تلف شده تأسف خوردن نیز عمر ضایع کردندست . هنوز ببقای ما
امیدی هست بشرط آنکه دیگر خود فریب و دودل نباشیم و هم از امروز
بی شك و بی درنگ بکار مفید پردازیم و اول درس اول را بخوانیم .
ممکنست که روزی، دیگر سرحدی نماند و ممالك روی زمین همه بصورت
مملکتی واحد در آید و هر کشور که اکنون هست جزئی از آن شود و
يك زبان جانشین تمام السنه عالم گردد. اما باین خیال که روزی چنین
و چنان خواهد بود نمیتوان از کار مملك و ملت و زبان فارغ نشست و تسلیم
قضا شد و بآنچه هست رضا داد .

برای ایرانی شناختن ایران و یاد گرفتن زبان ایران مقدمه لازم
هر پیشرفت حقیقیست . تا ایران را نشاسیم هیچ مملکت دیگر را نخواهیم
شناخت و تا فارسی یاد نگرفته ایم هیچ زبان دیگر را چنانکه باید نخواهیم
آموخت . ابوالفضل بیهقی را عربی دان میتوان گفت چرا که هم بزبان
عربی خوب آشنا بود و هم بفارسی کتاب فصیح مینوشت . سبزی فروش
کرمانشاهی مقیم کر بلا که در بازار بعلری غلط و در خانه بفارسی بازاری
حرف میزند عربی دان نیست و شبیهست یکی از چند هزار پیشخدمت
ایطالیائی ساکن لندن که در مهمانخانه بامشتری بانگلیسی نادرست و در
خانه بازن و فرزند خود بایطالیائی عامیانه تکلم میکند و هیچیک از ایشان
را کسی نه انگلیسی دان میشمرد نه ایطالیائی تربیت یافته . ایرانیان

فرنگ دیدهٔ زبان سعدی یاد نگرفته ، ودختران و پسران هموطن ما که فارسی نیاموخته و ایران نشناخته راه کلاسهای زبان انگلیسی و روسی و فرانسه راپیش گرفته‌اند ، باسبزی فروش مقیم کربلا و پیشخدمت ساکن لندن اگر تفاوتی دارند دراینست که نان ایران رامیخورند و از زبان و فرهنگ خود بیزارند و گریزان.

تانه تصور شود که با یاد گرفتن زبانهای دیگر مخالفتی هست . آموختن زبان بیگانه بر خواص مافرضست ولیکن نکتهٔ مسلم اینست که آن راهم درست یاد نمیگیریم . ما باید آثار علم و ادب عالم را بفارسی منتقل کنیم و این وقتی شدنیست که در السنهٔ ملل مختلف تبهر داشته و بکنه معانی چنانکه باید پی برده باشیم و چنین کاری ممکن نیست جز پیروی از طریقی که عقلا رفته‌اند یعنی اول یاد گرفتن زبان ملی و بعد آموختن زبان بیگانه .

چرا در مدرسهٔ زندگی ایران شناختن درس اول ماست ؟ چونکه هر کاری مبدائی و هر چیزی قرار گاهی میخواهد و غیر از بی وطن که ناچار باید خود را بملتی ببندد و بزبانی غیر از زبان خود حرف بزند تصور پذیر نیست که کسی بتواند بدرستی فکری کند و چیزی بگوید و بنویسد الا بمدد کلمات زبان خویش یا بعالم نظر افکند جز از روزن مملکت خود . دنیای فرانسوی محدودست بآنچه زبان فرانسه تاب شرح و بیان را دارد . محور جمیع مقایسات و تتبعات و خیالات و تصورات آلمانی آشنا بچندین زبان و مملکت و متبهر در شعب علوم و فنون ، آلمانست و زبان آلمانی .

آیا رواست که این مملکت قدیم و این ملت بزرگ ایران بدست هوشنگ هناوید و شیخ وهب روفعی و امثال ایشان بيمقدار و نیمه جان و نیمه زبان شود و همه خاموش بنشینند. نترسیم و بگوئیم که هر طبیبی و مهندسی و صاحب منصبی و استادی و وزیری و فقیهی که **درس اول** را نخوانده ایرانی بی تربیتی بیش نیست و آنکه گستاخی چندان داشته باشد که ترسد و بگوید که من زبانی دیگر را بهتر از فارسی یاد گرفته‌ام و قیح بیخبریست که نمیداند که در سراسر ممالک متمدن عالم يك تن از خواص هم آن حمق ندارد که چنین ادعائی کند.

در این ایام هر کس بمیل یا بمصلحت خود و گاهی از راه غمخواری چیزی میگوید و پیشنهادی میکند. یکی مدعیست که اصلاح امور ایران موقوفست بداشتن قاضی پا کداهن، دیگری معتقدست که پیشرفت از طریق اقتصادی ممکنست و بس و راه را مینماید و در عالم خیال از واردات لازم میکاهد و بر صادرات موهوم می افزاید. این اشخاص غافلند و نمیدانند که این طرحها و پیشنهادها همه نقش بر آبست مگر آنکه **اول درس اول** را بخوانیم و بگفته هوشنگ هناوید هیچ گوش ندهیم و بهیچ بیگانه‌ای، از هر جا و هر نژاد که باشد، اعتماد نکنیم.

مصیبت‌های این مملکت مثل زنجیر بهم پیوسته و علت هر بدبختی خود معلول بدبختی دیگر است ولیکن بواسطه وجود این دور و تسلسل مرعوب و مأیوس نمیتوان نشست. پس يك همت مردانه رشته‌اش را قطع باید کرد.

قطع رشته دور و تسلسل که یگانه طریق نجات ما از دس این همه

بلاست باصلاح فرهنگ ممکنست و بس . پیش ازهر کار دیگر وهم درمیان این مشکلات عظیم که هست باید هرچه زودتر باصلاح فرهنگ پرداخت ووضعش را بکلی عوض کرد . اماچنانکه همه میدانند دستگاه فرهنگی خود وسیله‌ای بیش نیست وهدفی میخواهد. آنچه بود ونبود وترقی و تنزل ماموقوف بآن شده هدف این دستگاهست . بر نامه نوشتن ودستور صادر کردن وتقسیم دروس وپرورش شاگرد ومعلم وموضوع کتب درسی وهر چیزی ازاین قبیل همه باید فرع وتابع هدف فرهنگ باشد .

هدف ما ازاین دستگاه عظیم فرهنگی که هست چه بوده است؟ آیا فرهنگستان وشورای عالی فرهنگ و«دانشگاه بادانشکده‌هاودانشیاران ودانشجویان» واستادانش وجميع این مدارس وادارات وزارت فرهنگ درطهران ودر سایر شهرهای ایران برای آنست که ما اول خود را بشناسیم وبعد دیگران را وهم زبان خود را یاد بگیریم و هم زبان بیگانه را و بنعمت داشتن استاد محقق ومعلم پا کدامن مشفق و کتاب درست برخوردار باشیم یا آنکه مقصود گمراه ساختن ونیمه زبان کردن ماست وهدف آن بوده است که درسال پنج کتاب مفید بفارسی بی غلط ترجمه نشود وشاگرد قدر معلم را نداند واستاد ازددرس ومدرسه گریزان و بکارهای دیگر دل بسته باشد و اوضاعی پیش بیاید که قلم ازوصفش شرم دارد .



اگر دروجوب خواندن درس اول ولزوم استقلال فکر شکی نمانده است دیگر بهیچ بهانه‌ای يك لحظه هم بیکار و غافل نمیتوان نشست و بر ماست که هرچه زودتر خود بوسیله سازی و چاره جوئی پردازیم .

از بیگانه راه پرسیدن از بیچارگی و ناپختگیست. اما هر ایرانی که برای پیشرفت این ملت چاره‌ای اندیشیده و بتصور خود وسیله‌ای یافته است باید، بحکم عقل و احتیاط، آنها را بر هموطنان خود عرضه کند تا اگر در طریقه چاره جوئی و راهنمایی نقصی یا خطائی هست همه از میان برود.

انجام پذیرفتن کوچکترین کار مانیز وسیله می‌خواهد و آنچه در باب یکی از وسائل ترقی معنوی ملت ایران در این جا نوشته میشود پیشنهادی بیش نیست و امیدوارم که اهل فضل و کمال یچشم عنایت و قبول در آن امان نظر کنند.

اگر کسی بگوید که جمع کردن اطلاعات و معلومات و مدارك و اسناد و تنظیم و تدوین آنها برای مراجعۀ اهل تحقیق و فراهم آوردن اسباب و مقدمات تألیف و ترجمه و تصنیف و نشر مقاله و رساله و کتاب معتبر از هر قبیل خود یکی از مهمترین وسائل پیشرفت حقیقی و رشد ملیست سخن باغراق نگفته است.

اکنون باید بی تعصب و خود فریبی در کار خود تأمل کنیم و ببینیم که ما کجائیم و دیگران با این وسیله بکجا رسیده‌اند. چرا از خود نپرسیم که از چند هزار کتاب مهم عالم که ترجمه کردن یکایک آنها از واجباتست چه کتبی را برای ما ترجمه کرده‌اند، امسال چه نوشته‌ایم، پارسال بر آنچه بود چه افزوده‌ایم، از پنجاه سال پیش تا امروز چند کتاب مفید بزبان فردوسی و سعدی تصنیف شده است، ترجمۀ سفرنامه شاردن کجاست، شرح زندگانی داریوش بزرگ شاهنشاه ایران کو،

اسکندر نامه‌ای شامل صدیک تحقیقات ملت آلمان در باب اعمال و فتوحات اسکندر تألیف کدام ایرانیست، آن رساله پنجاه ورقه راجع بکیفیت استخراج و تصفیه نفت ایران را از کجا باید خرید، ترجمه تفسیر طبری، این سند قدیم و معتبر زبان فارسی را چندبار چاپ و منتشر کرده اند؟

سؤالات بی جواب از این قبیل بسیارست و ممکن نیست که ایرانی وطن پرست آشنا بآثار جلال قدیم ایران این احوال را ببیند و سخت اندوهگین نشود.

فرنگی بسیاری از کتب عزیز ما را بغارت، یا بقیمتی ده یک ارزش واقعی آنها، از ایران برده اما همه را در کتابخانه عالی خود گذاشته و فهرستهای چاپی شامل اسم و موضوع یکایک آنها را در دسترس اهل تحقیق گذاشته و ماشین چاپ و دستگاه عکاسی هم اختراع کرده است و ما آن همت نداریم که لااقل عکس تمام این کتب را بایران بیاوریم و مؤلفات و مصنفات هموطنان بزرگ خود را چاپ و منتشر کنیم. چندیست که هر سه چهار سال یک بار فاضلی یا محقق دستور میدهد که از دوسه کتاب خطی عکس بردارند و خرج این کار را از سرمایه قلیل خود یا از پولی که با هزار منت و زحمت از دولت گرفته است باید بپردازد.

با سرمایه‌ای معادل مخارج ساختن یک اطاق از اطاقهای عمارت وزارت امور خارجه ایران میتوان در مدتی که از ده سال نگذرد از تمام کتب خطی فارسی موجود در سایر ممالک عالم عکس برداشت و کتابها را چاپ کرد و ارزان فروخت و از منافعی بدولت هم مبلغی داد و بعد سرمایه را در عمل مفید دیگر بکار انداخت. کالج رفیع وزارت امور

خارجه که در کتابخانه‌اش پنجاه کتاب درست فارسی راجع به هیچیک از چند هزار مطلب سیاسی و تاریخی نیست بچه کار این مملکت می‌آید؟ کسانی از شنیدن این مطلب گریزانند یا بخواندنش لبخند می‌زنند که از جهل و غفلت هموطنان خود نان می‌خورند و ایشان را بیچاره و گمراه می‌خواهند نه بیدار و آگاه.

از خزانه ملت وجهی قلیل برسم حق تصحیح و تألیف کتاب بجمعی از فضلا داده میشود و اگر در بودجه مملکت ده قلم خرج مفید باشد این یکی از آنهاست. اما مبلغ اندکست و کتاب نوشتنی و چاپ کردنی بیشمار و اگر بخواهیم گاه بگاه از رساله‌ای عکسی برداریم و آن عکس را هم مدتی در ایران بیادگار نگاه داریم و هر سه سال دوسه کتاب تصحیح و چاپ کنیم هزار سال دیگر هم مثل امروز پریشان فکر و خود فریب و حیران و مرعوب علم و صنعت فرنگی خواهیم بود. مگر دیگران نشسته‌اند که ما بایشان برسیم؟ کسانی که از ما پیش افتاده‌اند، گذشته از آنچه دارند، اکنون هم سالی هزاران کتاب و رساله و مقاله مهم خواندنی بر مؤلفات بشری می‌افزایند.

پس دستگاهی عظیم و ثابت باید تا بتواند جنبشی فکری بوجود آورد و ایران را بایرانی و بدیگران بشناساند و ایرانیان را باقیانوس علوم و فنون و تمدن بشری آشنا کند. ذکر دلائل لزوم و کیفیت ایجاد و شرح تکالیف چنین دستگاهی خود موضوع پیشنهاد ماست.



در نهاد بشر از اندیشه برتر چیزی نیست. قوهٔ نطق و کتابت و

قرائت همه نتیجه های طبیعی فکرست چرا که نه معقول مینماید نه تصور پذیر که فکر باشد و نطق نباشد و لفظ بر زبان آید و نانوشتنه و ناخوانده بماند. نسبت فکر با لفظ و رابطه های دقیق میان فکر لغت آفرین و لغت اندیشه را خود موضوعیست بسیار گیرنده و لطیف و شرحش را بوقت دیگر باید گذاشت .

فکر هزار کاره فزونی طلب که کرده و نا کرده انسان همه ازوست خود آدمی را باختراع الفبا راهنمون شد. این اختراع بزرگی و عجیب در پیشرفت تمدن بقدری مؤثر افتاده است که بحقیقت باید گفت که تاریخ فکر بشری دو قسمت بیشتر ندارد، یکی قبل از الفبا و دیگری بعد از آن. قرون پیش از الفبا ایام کم حاصل تاریخ انسانیست ، روزگاریست که فکر را با صاحبش میبلعیده و نابود میکردند و غیر از این فائده مهمی نداشته که در آن فکر و زبان بتدریج چندان رشد و پرورش یافته که اختراع الفبا و ثبت فکر ممکن گردیده است .

بر اثر اختراع الفبا بشر موفق شد که فکر گریز پا را صید کند و بقید در آورد و از این راه مقایسه اندیشه ها میسر گشت و جان کلام بزرگان بهم پیوست و میان فکر ها آشنائیا پدید آمد و هر اندیشه خود فکر سازی و فکر پروری دیگر شد . لفظ از فکر جان گرفت و فکر بمدد لفظ هر دم عالمی نو زیر پر در آورد و تا آدمی هست و فکر و لفظ این کیفیات در میان خواهد بود و قوه ها و عالم های دیگر کشف خواهد گشت و چیزهائی عجیبتر از رادیو و تلویزیون اختراع خواهد شد ولیکن هرگز در این شك نباید کرد که مبدأ و بزرگترین وسیله و عامل جمیع تحولات

وانقلابات و ترقیات الفباست که میتواند لفظ یعنی فکر بیرون پریده از خاطر انسان را بدام آورد و کاغذ نشین کند و در تاریخ تمدن بشری هیچ اختراعی مهمتر و مؤثرتر از الفبا نیست.



اختراع الفبا همان بود و ظهور کتاب همان. کتاب خلاصه قول و فعل بشر و آئینه فکر نمای اوست. بشر از آنچه اندیشه و گفته و دیده و شنیده و سنجیده و کرده است غیر از این دفتر چه در دست دارد و چه عجیب دفتری!

تفاوت میان کتاب و سایر آثار تمدن فرق میان زبانا دارست و لال. کتاب گوش ندارد ولیکن مجمع افکار انسانی را فصیحتر از اوتر جمانی کو؟ کاخ رفیع، مجسمه ظریف، تصویر خوب، طیاره بلند پرواز، ماشین بدیع شیرین کار، هیچیک از ساخته های انسان را زبان کتاب نیست. موسیقی هم بر رمز و مبهم چیزی میگوید اما بیانش روشن نیست. عجیبت از کتاب چیست که اگر از چشم دور باشد کلماتش بخفته ای بماند یا بمرده ای و چون بر آن نظر افکنند ناگهان يك نگاه هر کلمه اش جان گیرد و بیدار گردد و شکلی و نقشی پذیرد و بسرعتی بی نظیر یکسر از چشم بخاطر برود و در آن جا بنشیند و معانی و عوالمی را بر خواننده روشن و مجسم کند که بر نویسنده نمایان بوده است. از خوبیهای کتاب یکی آنست که نفش عامست و هر چند جان خود را در عوض يك نگاه بخواننده میبخشد باز همیشه زنده است و روان بخش.



ما که بتصدیق دشمن و دوست کم هوش و بی فرهنگ ملتی نیستیم چرا از کتاب خواندن و کتاب نوشتن چنین غافل مانده ایم؟ آیا اختراع ماشینهای عجیب و عظمت علوم و فنون فرنگی و وجود چند میلیون کتاب روز افزون و هزاران وسیله و جذبه دیگر تمدن فرنگی جمعی کثیر از خواص ما را چندان مرعوب و مأیوس کرده است که با خود گفته اند باین ملك و ملت امید نمیتوان داشت پس بهتر آنست که زبان و فرهنگ خود را از یاد ببریم و فرزندان شیرخوار خویش را هم با اروپا و امریکا بفرستیم و خود نیز بپربانهای و راهی که باشد از ایران برویم؟

طریقی که ما پیش گرفته ایم راه ترکستان هم نیست ، این راه فناست . کدام بدخواه بد سرشت ما را چنین بیکاره و خود فریب کرده است؟ همه برنامه نویس و دستور ده شده اند و هیچکس داوطلب کار کردن نیست و هم باین علتست که ایران بمیدان مسابقه دربرنامه نویسی و خرج تراشی و بنگاه سازی مبدل گشته است . هزار مدعی قانون دانی داریم و تا امروز يك خط از قانون روم یا فرانسه را بفارسی درست ترجمه نکرده اند . کری ، قنصول فرانسه در تبریز ، یا هزار کار که داشته کتاب «شرایع» را بفرانسه ترجمه کرده است و علمای ما در قوانین جدید و قدیم عالم يك ورق را درخور ترجمه بفارسی نیافته اند .

فن شریف جذاب شیرین اقتصادیات را خود دانستنی دیگر است
اگر علم و اطلاع و تحقیق و تتبع و حقیقت گوئی شرط نباشد بحث در امور
اقتصادی از هر کاری آسانترست و چنان مینماید که یکی از هنرهای ملی
ما یعنی شعر جای خود را با اقتصادیات داده است . اقتصادیات امروز ما هم

مثل شعر بحور و اشکال گوناگون دارد از بحر سریع و خفیف تا رمل و رجز و از مصراع و دوبیتی و قطعه تا غزل و قصیده اقتصادی . ای کاشکی که شعر اقتصادی ما مثل شعر قدیمها بود ولیکن افسوس که چنین نیست . شعر اقتصادی ما بشعر نو میماند که از قید وزن و قافیه و معنی آزادست و کلماتیست بی ربط که مثنی خود فریب بیخبر از شعر خوب فارسی و فرنگی آنها را بدخواه خود گاهی پهلوی هم و گاهی زیر هم مینویسند باین خیال که هموطن فردوسی را که همزبان سعدیست از خواندن غزل های حافظ محروم کنند تا شعر نو که بفارسی فرهنگستان نیست جانشین کلمات آسمانی شود و از پیش گفته اند که آرزو بر جوانان عیب نیست . (سه چهار شاعر میشناسم خوش فکر و شیرین سخن که شعرشان در خوبی لفظ و لطف معنی بشعر قدیم میماند و جز آنکه دو مصراع بیت را زیر هم مینویسند پیریشان گویان شباهتی ندارند و نمیدانم چرا خود را بیهوده بایشان میبندند.)

باری ، اینست وضع و حال ما ، آگاهان خاموش و بیخبران در جوش و خروش و عمر همچنان در گذرست و دیگران روزی چندین صد مقاله دقیق و ماهی چندین صد کتاب معتبر در باب هر يك از شعب اقتصادیات چاپ میکنند و ما هنوز يك ورق از «اصول اقتصادیات» تألیف شارل ژید فرانسوی را بفارسی صحیح ترجمه نکرده ایم . این کتاب فصیح که از امهات کتب اقتصادیست با کثر زبانهای عالم ، بترکی و گرجی هم ، ترجمه شده و سی سال پیش بهمت زنی دانشمند ، در هجده جلد ، بالقبای خاص کوران نیز مدون گشته است و مدعیان کوردل و خواص نابینای ما

خبر این کار را هم بمانداده اند .

ما تا درس اول را نخوانده ایم هر چه کنیم اگر بی حاصل نباشد
مضرو گاهی مهلك خواهد بود. کار باید کرد آن هم کار خوب و مفید و بیکار
نشستن به از کار بد کردنست . فرخی گفته است و چه خوب گفته :

نيك و بد هر دو توان کرد وليكن بي شك

نيك دشوار توان کردن و بد سخت آسان



استقلال و علی الخصوص استقلال فکر تکالیفی دارد و ملتی که
در این ایام پر از آشوب بخواهد بمصلحت خود پی ببرد و در حفظش
بکوشد ناچارست که از خود فریبی چشم ببوشد و دائم کار کند .

وطن ما برای ورود بنخستین مرحله پیشرفت هزاران مرد و زن
ایران شناس آشنا با اصول علوم و فنون میخواهد و این گروه که باید نخبه
و برگزیده ایرانیان باشند هرگز بوجود نخواهند آمد مگر آنکه
وسائل و لوازم تعلیم و تربیت برای جمیع افراد ملت مهیا شود .

راستست که علوم و فنون معجزها نموده و بسیاری از امور را آسان
کرده است اما بکار بردن اصول و قوانین شعب گوناگون هر علم و فن و
براه انداختن و نگاه داشتن ماشینها و کارخانه های عظیم نیز معرفت و
تجربه ، چندین برابر بیشتر میخواهد و در دنیای اتم شکن امروز که
بکشف قوه ای جدید و عجیب بنیان اقتصادیات و اجتماعیات دیگرگون
شده است معلم دبستان هم باید پانزده شانزده سال تحصیل کرده و از
امتحانهای جسمانی و روحانی و اخلاقی و فرهنگی موفق بیرون آمده

باشد .

امروز دیگر در مدرسه عالی درس خواندن و مجرب شدن بیک مشت معلم و طبیب و مهندس منحصر نیست . فقیه ، پیشنماز ، واعظ ، مدرس ، نویسنده ، شاعر ، نقاش ، مجسمه ساز ، استاد لحن آفرین ، طراح ، معمار ، مهندس ، طبیب ، جراح ، کحال ، بيطار ، داروگر ، دندان ساز ، آوازه خوان ، تاجر ، دلال ، کتابدار ، محاسب و منشی و مترجم هر تجارتخانه و اداره و دستگاه مهم نیز باید فاضل و تجربه آموخته باشند و دارای معلومات و اطلاعاتی دقیق و عمیق و برتر از آنچه در مدارس عالی می آموزند و گر نه از کثرت رقیب کاری بایشان محول نخواهد شد . صاحب منصب (که اکنون بفارسی فرهنگستانی بلفظ انگلیسی افسر خوانده میشود) هر کشور متمدن که جان جوانان تندرست دلیر فعال مملکت و گاهی سر نوشت ملت بفرمان وامرونی اوبسته است خود دانشمندیست در علم همپایه استادان بزرگ با این تفاوت که سرعت عمل و حضور ذهن و قوه کار و ابتکار و مردم شناسی و فرماندهی و تحمل رنج و تعب از ایشان بیشتر دارد .



آنکه میگوید که درس اول ما ایران شناختن وفارسی دانستنست مقصودش آن نیست که اگر بساط مشاعره و سخنوری بگستریم و شعر فردوسی و مولوی بخاطر بسپریم و دیوان اشیر الدین اومانی و ذخیره خوارزمشاهی تألیف جرجانی را بی غلط چاپ بکنیم و تاریخ و جغرافیای ایران را هر چه مفصلتر یاد بگیریم سد بسته و اتم شکسته و

ماشین تعبیه خواهد شد و ایران رشك بهشت برین خواهد گشت. سفیهست آنکه چنین عقیده‌ای داشته باشد ولیکن باید مکرر گفت و نوشت چندانکه همه مدعیان و مدعی پرستان بدانند که باسبب چهارصد طیب و مهندس و دکتر در حقوق یا در اقتصادیات، متخصص یا نیمه متخصص، نیز کار ایران بجائی نمیرسد و این ملت از بیگانه بی نیاز نخواهد شد و آنکه منکر این مطلب بدیهیست اگر خود گمراه نباشد دشمنست و بدخواه. باری، سخن بر سر آنست که باید چاره‌ای اندیشید که وسائل تعلیم و تربیت و منافع علوم و فنون وقف عام باشد نه خاص مشتی از مالداران.

ایران شناختن و فارسی آموختن فقط درس اولست و مقدمه لازم برای درس دوم یعنی آشنا شدن باوضاع و احوال و علوم و فنون دیگران تا این ملت دیگر محتاج پند و اندرز آلوده باغراض بیگانگان نباشد و راه سعادت خود را از این و آن نپرسد. گرفتار چشم درد را نزد کحال حاذق باید فرستاد هر چند که فارسی نداند نه بمطب کحال نامجرب سرگذر اگر چه قصیده‌های غرا از بر داشته باشد. اما نکته اینست که آیا ملت فقیر ایران میتواند همه را باروپا و امریکا روانه کند تا جمیع افراد این ملت از فیض علوم و فنون جدید بهره‌مند شوند یا آنکه چون این کار ممکن نیست پس باید فکری دیگر کرد و چاره‌ای دیگر ساخت.

جای شك نیست که طریق صواب و درمان دردما جز این نمیتواند بود که هر چه زودتر ایران را هر چه کاملتر بشناسیم و آنچه بر این ملک

وملت گذشته و آنچه بوده هست و باید باشد همه را مدون و معین کنیم تا بدانیم که کجا بوده ایم و امروز کجائیم و چه داشته ایم و اکنون چه داریم و چه می خواهیم و نیز بر ماست که بانشر کتب و رسائل فارسی و ترجمه آثار علمی و ادبی زبان خود را بتدریج مستعد قبول و شرح و بیان علوم و فنون و عقاید و افکار گوناگون کنیم. این نکته را هم باید بدانیم که پیش از خواندن و فهمیدن درس اول هر گز بکنه دقایق و معانی درس دوم نخواهیم رسید.



انقلاب عظیم فکری و سیاسی و اقتصادی و علمی و ادبی و اجتماعی سراسر عالم را گرفته و برای ما دیگر فرصت يك دم غافل نشستن هم نمانده است. فنلاند که عدد سکنه اس از چهار میلیون نمیگذرد سه دانشگاه دارد و سیزده هزار دبیرستان و صد و شصت و دو مدرسه حرفه آموزی و پنجاه و دو مدرسه فلاحه و چهل و چهار مدرسه تجارت و شش مدرسه دریا نوردی و مدرسه های دیگر برای آموختن علوم و فنون دیگر. مملکت ایسلاند صد و بیست هزار ساکن بیشتر ندارد و در دانشگاهش الهیات و طب و حقوق و فلسفه درس میدهند و در کتابخانه ملیش صد و بیست و پنج هزار کتاب چاپی هست و هشت هزار نسخه خطی.

در روزنامه نوول لی ترر مورخ هجدهم اکتبر ۱۹۵۱ میلادی مقاله ای در باب مصاحبه بارمان نویسنده مشهور ژاپنی «کوژی روسری ساوا» درج شده است و در مقدمه آن نوشته اند که از رمان «پاریس خواهم رفت تا در آنجا بمیرم» تصنیف نویسنده مذکور يك میلیون و دویست

هزار نسخه در ژاپون فروخته‌اند. ملت ژاپون پنج برابر ملت ایرانست و کدام نویسنده ایرانیست که از يك كتابش دويست وچهل هزار جلد خریده باشند؟ کوژی روسی ساوا هم در این مصاحبه گفته است که از ترجمه «طاعون» ژاپونی درویش هفتاد هزار نسخه فروخته‌اند. «طاعون» یکی از رمانهای معروف آلبر کامو نویسنده مشهور فرانسویست و همه میدانند که در ژاپون زبان و فرهنگ انگلیسی و امریکائی بیش از زبان و فرهنگ فرانسه رواج و نفوذ دارد.

در روزنامه «لوموند» مورخ دویم اوت ۱۹۵۲ میلادی شرحی خواندم درخصوص محبوبیت «گورکی» نویسنده روسی و شهرت آثارش در جماهیر شوروی. در آن نوشته بود که در میان اقوام شوروی بعد از لنین و استالین هیچکس بقدر گورکی مشهور و محترم نیست و از زمان انقلاب تا امروز هزار و نهصد و بیست و نه چاپ از آثارش در ممالک جماهیر شوروی انتشار یافته است و عدد نسخ چاپ شده کتب گورکی اکنون از شصت و هفت میلیون هم میگذرد.

ضمیمه ادبی تایمز لندن مورخ بیست و نهم اوت ۱۹۵۲ میلادی نیز در مقاله‌ای راجع بادیات روسی عدد چاپ و نسخه‌های فروخته شده آثار پنج نویسنده روسی، مربوط بسال ۱۹۵۱، همه را درج کرده است:

نویسنده	عدد چاپ	عدد نسخه
فادیف	۸	۳۰۰'۰۰۰
شولوخوف	۱۶	۲۰۰'۰۰۰
تی‌خونوف	۱۸	۴۰۰'۰۰۰

سیمونوف	۸	۷۷۰۰۰۰۰
اھرن بورگ	۵	۲۰۰۰۰۰۰

اینست نمونه جزئی از فعالیت ادبی جماھیر شوروی ، همسایه دیوار بدیوارما که آثار پنج تن از جمع کثیر نویسندگان ، در يك سال ، يك مليون و هشتصد و هفتاد هزار خریدار داشته است .

« ژاك بن ویل » مورخ فرانسوی در مقدمه کتاب خود موسوم به « ناپلیون » نوشته که رسائل و کتب و تحقیقات و مطالعات در باب اعمال ناپلیون چندانست که فاضلی بنام « کرش آی زن » دویست هزار ورقه یادداشت راهنمای راجع بآنها تدوین کرده است .

مجلات معتبر گوناگون که هر يك خزانه مطالعات و تتبعات دانشمندان بزرگ عالم و حاوی مهمترین مقاله علمی یا ادبی یا فنی کار استادست خود داستانی دیگر دارد و کسی که مجموعه ای از مجلات مختلف را در کتابخانه ای بزرگ یکباره بچشم خود ندیده باشد تنوع و کثرت آنها را هرگز باور نخواهد کرد .

آنچه نوشته شد شمه ایست در باب یکی از صد نوع فعالیت ملل بیدار هوشیار و ما در این میان پریشان فکر مانده ایم و سرگردان و از خود نمیرسیم که در دنیای چنین ما چه میگوئیم و چه میخواهیم و مقصد چیست و راه کدام . عمر عزیز را میگذرانیم و بآن خوشدلیم که گاهی از رساله ای عکسی بردارند و هر چند سال يك بار مستشرقی از وجوه اوقاف گیب کتابی چاپ کند .

چینی هست و بدل چینی. این زشتست و ارزان و بی‌ظرافت و بد
لعاب و فراوان و اگر بشکند صاحبش چندان غصه نخواهد خورد چرا
که بدل چینیست نه چینی، بدست نه اصل. بچه‌ای که مدادی می‌خرد
اگر آن را سخت چوب و سست مغز ببیند دیگر مثلش را از فروشنده
نخواهد پذیرفت و باو خواهد گفت که این بدست و نمی‌خواهمش.

کسانی که ملت بزرگ ایران را کم گرفته‌اند و عقلش را از عقل
بچه‌ای کمتر، سخت در اشتباهند و خود چندان ساده لوحند که تفاوت
میان صبر و فریب خوردگی را نمی‌بینند. چهل پنجاه سالست که
کوتاه نظران حاکم بر این ملت دروغ گفته‌اند و سعی‌شان همه آن بوده
است که بدل اصلاح را بجای اصلاح بفروشند. ملت ایران تحمل کرد
ویشرمی و دروغ‌شان و مکر و دغلس‌شان از حد گذشت چندانکه کاسه صبر خلق
لبریز شد و امروز از سراسر ایران فریادی برخاسته است که ما اصلاح
می‌خواهیم نه بدل اصلاح و غیر از کروا بله خود فریب همه آن را می‌شنوند.
اصلاح کاریست بسیار مشکل و عقل می‌خواهد و تدبیر و دانش و
بینش و قوه دریافت نکته‌های دقیق و شناخت اوضاع و احوال حقیقی و
درجات قدرت و ضعف هر طبقه. آن بدل اصلاحست که آسانست و فراوان.
اما دیگر کسی آن را نمی‌خرد و اگر بخواهند بزور بفروشندش انقلاب
خواهد شد، انقلاب خونین نه انقلاب فکری.

عرصه انقلاب خونین جائیست که در آن با انقلاب فکری خلق مدد
نرسد و ایران محتاج انقلاب کبیر فکریست.

پیشنهادی دارم و نمی‌گویم که بقبولش مشکلات ایران همه حل

خواهد شد ولیکن معتقدم که پذیرفتنش در پیشرفت معنوی هموطنانم تأثیر عظیم خواهد داشت. این پیشنهاد اول موجب و مقدمه انقلاب کبیر فکری ایران خواهد بود و بعدمائی لازم برای تغییر و انقلاب فکری دائم و بر اهل نظر پوشیده نیست که مخالف انقلاب سخت خونین باید موافق تغییر و انقلاب فکری دائم باشد و مانع این خود باعث آنست.

آنچه هر روز بفارسی نوشته میشود هزار يك نوشته انگلیسی هم نیست. چهل پنجاه برابر رواست و صد برابر قابل تعلیل و دویست برابر تحمل کردنی. اما هزار برابر و بیش از هزار برابر! این مایه ننگ و رسوائی و دلیل کوتاه نظری کسانست که گمان میبرند که بی کتاب مردکار میتوان پرورد و بی دانش ترقی میتوان کرد.

باری، پیشنهاد اینست که باید هر چه زودتر دستگاهی بوجود آید بصورت شرکت با سرمایه کافی برای نشر علوم و فنون و آثار جمیل هنر های گوناگون عالم در ایران و شناساندن درجه عظمت و قدر و قیمت فرهنگ ایران، هم بایرانیان و هم بدیگران، تا هر معرفت خواه ایرانی را بفراخور ذوق و فهم و استعدادش برخوردار سازد و از طریق تهیه و مسائل و مقدمات تدوین و تألیف و ترجمه و تصنیف مقالات و رسائل و کتب مهم علمی و فنی و ادبی و هر نوع کار دیگری که مؤید ترویج دانش باشد بر معلومات ملت ایران بیفزاید و ایرانی را بفرهنگ خود و دیگران آشناتر و زبانش را در بیان علوم و فنون گویاتر کند.

منظور آن نیست که چنین دستگاهی فقط برای طبقه ای خاص تهیه رساله و کتاب و نقشه و عکس و نمونه آثار هنر پیردازد. قصد آنست که

دستگاه مذکور پس از شور و تحقیق، بتدریج و بمقتضای فراهم داشتن وسائل کار، برای هر طبقه بتناسب احتیاج و ذوق و فهم و معلوماتش، رساله و کتاب و لوازم پرورش فکر و استعداد آماده کند تا دختران و پسران صاحب ذوق کتاب دوست که اکنون بعلت نبودن کتب سودمند شیرین بخواندن نوشته‌های زشت بدمعنی عمر تلف میکنند و دهقانان و کارگران و شاگردان و استادان، هر کس از هر طبقه و هر جا، همه را اذاین خوان نعمت پر از غذای روح و فکر نصیبی و فایده‌ای باشد.

اصول کارهای این دستگاه باید اموری باشد از این قبیل که درج میشود و شك نیست که بر حسب مقتضیات و کیفیات بر انواع آنها میتوان افزود:

۱- تهیه فهرست کامل از کتب و رسائل چاپ شده و چاپ نشده فارسی و افزودن اسم هر کتاب و رساله فارسی که بعد از تدوین فهرست پیدا یا نوشته و چاپ و منتشر شود.

۲- عکس برداری از تمام کتب و رسائل خطی و چاپی مهم فارسی که هیچ نسخه‌ای یا نسخه‌ای قدیم و صحیح از آنها در ایران نباشد و خریدن عین آنها نیز میسر نگردد و جمع آوردن عکسها در طهران.

۳- تهیه فهرست کامل از جمیع کتب و رسائل خطی و چاپی که عبری و ترکی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی و عبری و سانسکریت و بهر زبان قدیم و جدید نوشته شده و دارای مطالبی مربوط بایران و فرهنگ ایرانست و پیوسته کامل نگاه داشتن این فهرست.

۴- عکس برداری از تمام کتب و رسائل و اسناد و مدارك و مراسلات سیاسی و غیر سیاسی، چه خطی و چه چاپی، که حاوی مطالب

مهم مربوط بایران و فرهنگ و تاریخ ایرانست و بزبانهای دیگر نوشته شده و هیچ نسخه‌ای یا نسخه‌ای صحیح از آنها در ایران نباشد و بدست آوردن عین آنها نیز میسر نشود و جمع آوری عکسها در طهران.

۵ - تهیه فهرست کامل جمیع مقالات و کتب و رسائل و کتبیهای مهم عالم که ترجمه آنها بفارسی مفید باشد.

۶ - تهیه فهرست کامل آنچه بفارسی ترجمه شده است، خواه چاپ شده خواه چاپ نشده، و پیوسته کامل نگاه داشتن آن.

۷ - تهیه وسائل تألیف کتب محل رجوع از قبیل لغات و اصطلاحات طبی و نظامی و اقتصادی و فلسفی و فنی و لغت عربی بفارسی و فارسی عبری، ازهر زبانی بفارسی و ازفارسی بهر زبانی و کتاب دستور و سالنامه و راهنما و فورمول نامه‌های گوناگون.

۸ - چاپ کردن متن صحیح جمیع رسائل و کتب فارسی موافق اصول دقیق تتبع و تحقیق. اول باید بطبع و نشر کتابها و رساله‌هایی پرداخت که هرگز چاپ نشده است.

۹ - تهیه کتب مصور و بی تصویر خوش چاپ از قبیل کتابهای افسانه و حکایت و تاریخ و دائرة المعارف بسیار ساده مختصر، همه بفارسی درست، برای اطفال و جوانان.

۱۰ - طبع و نشر مجلات مختلف بطریقی که هر يك از آنها - گذشته از مقالاتی بقلم فضایل ایران - حاوی خلاصه مهمترین مجله‌های هم‌نوع خود درعالم باشد.

۱۱ - طبع و نشر رساله‌های يك موضوعه - مونوگراف - درباب

مطالب علمی و ادبی و هنری .

۱۲- تألیف کتب ساده مختصر در باب زندگی و اعمال بزرگان ایران و عالم و راجع بهریک از شعب علوم و فنون بطریقی که در باب هر موضوع مهم و مطلب دانستنی کتابی بفارسی وجود داشته باشد.

۱۳- ترجمه جمیع مقالات و کتب و رسائل مهم حاوی مطالب دانستنی راجع بایران و فرهنگ ایران و چاپ کردن و منتشر کردن آنها.
۱۴- ترجمه صحیح و دقیق رسائل و کتب مهم جمیع اقوام عالم - از هر زمانی و بهر زبانی - بفارسی و طبع و نشر آنها.

۱۵- فرستادن هیأتی بهریک از نقاط ایران برای جمع آوردن مدرک و سند و اطلاع در باب وضع جغرافیائی و نباتات و حیوانات و حشرات و معدن و چشمه و رود و کوه و آب و هوا و دین و مذهب و زبان و لغات و اصطلاحات و افسانه‌های محلی و عمارات و ابنیه و نوع سنک و خاک و محصول و قبور مشاهیر و حالات و عادات و هر نوع مطلبی که معرف محل و سکنه آن باشد .

۱۶- تدوین و ترتیب مطالبی که بشرح مذکور در ماده ۱۵ بدست می‌آید و نشر آنها برای آگاه شدن مردم و رفع اشتباه و خطا بر اثر انتقاد .

۱۷- فراهم آوردن مقدمات تدوین دائرة المعارف فارسی (دانشنامه) که اول مختصر، در چهار پنج جلد، هر جلد دارای دویست هزار کلمه، انتشار یابد و بعد بتدریج در هر چاپ جدید بر عدد مقالات آن افزوده گردد تا آنکه روزی دائرة المعارفی شود در خور فرهنگ ملت بزرگ ایران .

۱۸ - تهیه نقشه‌های بزرگ و کوچک سیاسی و طبیعی و تاریخی و اقتصادی و هر نوع نقشه دیگر راجع بایران و عالم همه بفارسی و نشر آنها .

۱۹ - تهیه سواد و عکس و شبیه و نمونه آثار هنر ایران و عالم از قبیل مینیاتور و مجسمه و عمارت و تصویر و نشر آنها در ایران برای پرورش ذوق ایرانی .

۲۰ - تألیف و نشر کتابی که در آن شرح حال جمیع بزرگان ایران بترتیب القبا درج شود.

۲۱ - تهیه و نمایش فیلمهای معرفت آموز کوتاه راجع بایران برای مدارس و مجامع ایران تا هر کس از این راه نیز بقسمتهای مختلف وطن و باوضاع و احوال هموطنان خود آشنا و آگاه شود.

۲۲ - تشویق اهل فضل و تحقیق ممالک دیگر بتألیف کتب و رسائل راجع بایران و فرهنگ ایران و رابطه تمدن ایرانی با سایر انواع تمدن از طریق پرداخت حق تألیف یا صلح و جائزه تا باین وسیله مطالب مربوط بایران که در مؤلفات خارجی پراکنده است با خرج کم هر چه زودتر بدست فضلالی هر مملکت تدوین گردد .

۲۳ - چاپ و انتشار ترجمه فارسی آنچه بر اثر اجرای ماده ۲۲ بقلم فضلالی ممالک دیگر نوشته شود.

۲۴ - تألیف و طبع و نشر رساله و کتاب بفارسی و بزبانهای دیگر برای آشنا کردن دیگران بایران و فرهنگ ایران .

۲۵ - چاپ کردن کتب و اسناد خطی عبری و ترکی و بهر زبان

دیگر که در آنها مطلبی راجع بایران باشد مهم و دانستنی .



اعمال و تکالیف این دستگاه با شرح مندرج در بیست و پنج ماده مذکور، بتوضیحی چند محتاجست. شش ماده اول راجعست بتهیه فهرست و عکس. از ماده اول تا آخر ماده چهارم برای آنست که هر چه دقیقتر معین شود که کتب و رسائل موجود فارسی و نیز آنچه دیگران در باب ایران نوشته اند کدامست و کجاست و چون این کار انجام پذیرد اگر ممکن باشد اصل و گرنه نسخه عکسی یکایک آنها را در طهران جمع آورند تا برای مطالعه و مراجعه اهل فضل و تحقیق و ترجمه و چاپ همه در يك جا مهیا و مرتب گردد .

ماده پنجم که مقدمات اجرای ماده سیزدهم و چهاردهم را فراهم می آورد خود دارای دو قسمتست و قسمت دومش بسیار مهمتر و مشکلتر از قسمت اول . بموجب ماده پنجم فهرستی باید تدوین شود از آنچه ترجمه اش بفارسی مفید باشد. انتخاب کتاب قابل ترجمه از میان چندین هزار کتاب موجود خود موضوعیست چندان مهم که شرح و بیانش در این جا نمیگنجد . یکی از چیزهائی که در انقلاب کبیر فکری ایران تأثیر عظیم خواهد داشت ترجمه و طبع و نشر کتب مهم عالمست . در این کار بسیار بزرگ از همه فضایل ایران باید مدد خواست تا بگویند که از عربی و ترکی و سانسکریت و انگلیسی و فرانسه و روسی و آلمانی و از آنچه بزبانهای بشری نوشته شده است چه کتبی را باید برای ترجمه اختیار کرد و ترجمه کردن کدام يك را باید مقدم داشت و اگر کتابی

را امروز نتوان از اصلش ترجمه کرد - از قبیل نوشته های یونانی و لاتینی و چینی و سوئدی - از میان ترجمه هایی که از آن بزبانهای دیگر هست کدام دقیقترست و بهتر تا اساس ترجمه قرار گیرد .

ماده هشتم فقط شامل کتب قدیم نیست و هر کتاب مفید قابل چاپ مشمول آنست .

اهمیت مجله معتبر از اهمیت کتاب کمتر نیست و مجله از هر قبیل ، ادبی ، علمی ، سیاسی ، فنی ، دینی که بزبانهای مختلف نوشته میشود خلاصه عقاید و آراء و تحقیقات و تتبعات بزرگان علم و ادب و هنر عالمت و ما باید هر چه زود تر از آنها فایده ببریم . داشتن مجلات متنوع چنانکه بزبان انگلیسی یا آلمانی یا روسی هست امروز برای ما میسر نیست ولیکن می توان و باید لااقل بیست نوع مجله بوجود آورد هر يك جامع خلاصه مجلات عالم که راجع باشد بیک شعبه از علوم و فنون یا چند شعبه نزدیک بهم . مثلاً برای آنکه امروز بکلی از فیض دانش محروم نمانده باشیم باید خلاصه مقالات مجله های معتبر عالم در باب اقتصادیات و تجارت و جمیع امور مالی بصورت يك مجله و آنچه در خصوص طب و جراحی و کحالیست بصورت مجله دیگر منتشر شود و فردا که استاد و تجربه و فاضل و نویسنده بیشتر خواهیم داشت برای هر يك از شعب علوم و فنون مجله ای یا مجله ها بفارسی چاپ خواهد شد .

موضوع ماده دوازدهم تکرار مفاد ماده یازدهم نیست . بموجب ماده دوازدهم در هر باب کتابی ساده و مختصر باید نوشت و ماده یازدهم راجع است بطبع و نشر رساله يك موضوعه و به تحقیقت اجرای ماده یازدهم

مقدمات تألیف کتب ساده مختصر را فراهم می آورد.

ممکنست که با وجود ماده سیزدهم ماده بیست و دویم و بیست و سیم بنظر زائد آید ولیکن از ماده بیست و دویم و بیست و سیم مقصود آنست که ایرانی از آنچه دیگران راجع باو و وطنش نوشته اند هر چه زودتر با خبر شود. مدتی باید تا ما خود بتوانیم از زبانهای مثل سانسکریت و عبری و چینی و پرتغالی و حبشی چیزی بفارسی ترجمه کنیم. پس امروز بهتر و آسانتر از آن چیست که فاضلی چینی، آشنا بزبان انگلیسی، مطالب مربوط بایران را که در مؤلفات چینی درجست بانگلیسی بنویسد تا بفارسی ترجمه شود؟

پیش از هر کار دیگر ایران را باید کشف کرد و شناخت و ماده پانزدهم راجعست باین موضوع مهم. آنچه بر اثر اجرای این ماده بدست آید مخزن معلومات و اطلاعات بی پایان خواهد بود و جمیع اهل فضل از آن فایده خواهند برد و این دستگاه خود در آن مخزن برای طبع و نشر، موضوع هزاران مقاله و رساله و کتاب خواهد داشت.

رابطه میان کارهایی که بر عهده این دستگاهست با انقلاب کبیر فکری ایران و تهیه مقدمات پیشرفت معنوی این ملت بزرگ بر روشندان پوشیده نیست و بر آنکه در لزوم وجود چنین دستگاهی هم عقیده ماست تبلیغ دیگران و کوشیدن در فراهم آوردن وسائل ایجاد آن فرست.



این دستگاه باید بصورت شرکت باشد و موافق اصول تجارت کار

کند تا پایدار بماند. مملکتی که از سرمایه ملت فقیرش این همه شرکت ضرردار برپاست و بانک صنعتی و معدنی از میان رفته‌اش بی وثیقه کافی ده ملیون ریال ده ملیون ریال باین و آن داده است چرا نباید چنین دستگاه فیض بخش سعادت آفرین را از چندی پیش بوجود آورده باشد؟ جواب این سؤال آسانست: در ایران یا جای چنین دستگاهست یا جای چنان بانک. مرا در این شك نیست و بتجربه دریافته‌ام که بسیاری از «رجال» ایران، حتی جمعی از ایشان که درس خوانده و لاقط ظواهر تمدن را دیده‌اند، خود دشمن دانش و مروج عالم نمایان و علم فروشانند و نمیخواهند برای خود رقیب و خرده گیر بتراشند.

دیروز رفت و مرد. امروز دیگر چه عذری هست که نتوان بتدریج از خزانه ملت یا از هر جای دیگر چند ملیون تومان بعنوان سرمایه بدستگاهی داد که اگر برپاشود انقلاب کبیر فکری ایران و پیشرفت حقیقی این ملت شروع خواهد گشت.

این دستگاه، گذشته از فوائد معنوی و تأثیری عظیم که در علم و ادب و فن و هنر و صناعت ایران خواهد داشت، برای جمعی کثیر از هموطنان ماکاری بوجود خواهد آورد دارای نتایجی چندان مهم که شرحش خود مقاله‌ای دیگر می‌خواهد. مترجم، مؤلف، مصنف، مصحح، فهرست نویس، طراح، رسام، نقاش، نقشه کش، نقشه فروش، حروفچین، کاغذفروش، صحاف، جلد ساز، کتابفروش و بسیار دیگر از قبیل دفتردار، منشی، محاسب، بسته بند، انباردار از این دستگاه بزرگ نان خواهند خورد. انتشار خبر برپاشدن چنین دستگاهی خود بهترین علامت بیداری و معرفت

خواهی ایرانی خواهد بود و هر که در هر جای عالم آن را بشنود بچشمی دیگر باین ملك و ملت نگاه خواهد کرد.

ایران محتاج چنین دستگاهیست چه سرمایه‌اش را بآن ببخشند، چه بقرض بدهند و سودش را هم بخواهند. دولت میتواند تمام سرمایه لازم را بپردازد و نفعی نیز حاصل کند. ممکنست این دستگاه را چند شخص یا چند شرکت یا اشخاص و شرکتها، یا دولت با مشارکت اشخاص و شرکتها بوجود آورند. در هر صورت کار خیرست و لازم و فوائدش کثیر و عظیم. کیفیت تأسیس دستگاه بصورت شرکت و تدوین آئین نامه‌های مربوط باعمال و تکالیف آن و طریقه انتخاب اعضای هیأت مدیره و شوری و نظارت و انتخاب کتاب و مترجم و مؤلف و تعیین نرخ ترجمه و تألیف و قیمت کتاب و رساله و نقشه و آنچه مربوط باین دستگاه عظیم باشد همه را پس از یافتن بانی خیر یا فهماندن اهمیت مطلب بدولت و حاضر کردنش بقبول پیشنهاد باید هر چه دقیقتر معین و مدون کرد.

فوائد بیشمار این دستگاه و تأثیر مسلمش در ایجاد مقدمات انقلاب کبیر فکری ایران و دوام پیشرفت معنوی هموطنانم چندان بر من روشن است که شك ندارم روزی آن را برپا خواهند کرد. نکته آنست که ما همه باید بکوشیم تا در این کار خیر يك دقیقه هم تأخیر روی نکنند.

دانشگاه قم ودانشگاههای دیگر ایران

ملل آگاه عالم دائم در فکر و دست اندر کار کشف قوای طبیعت
واختراع ماشینها و دستگاههای عظیم قدرتند و هر سال چندین هزار مقاله
و رساله و کتاب معتبر بر اقیانوس نوشته‌های موجود میافزایند و استادان
دل بسته بتحقیق و تدریس دارند و هم در این ایامست و بعلت وجود این
اوضاع و احوال که مینویسم دانشگاه (۱) قم از دانشگاههای قدیم و مهم
این ملت بزرگست و دانشگاه قزوین و اصفهان و شیراز و مشهد و کرمان
و سایر دانشگاههای ایران همه را باید بحساب آورد و از یکایک آنها
باید فایده بیشتر خواست و منفعت بیشتر برد.

اگر سفیر کبیر فرانسه از وزارت فرهنگ یا از «دانشگاه طهران»

(۱) باید گفت که «دانشگاه» از لغات بد ساخت فرهنگستان نیست، اما
ای کاشکی این همه لغت دانش دار ارقبیل دانشکده و دانشیار نمیساختند و در
کار لغت سازی از زبان زرگری پیروی نمیکردند.

پرسد که ایران چند دانشگاه دارد و قدیمتر از همه کدامست جوابش چه خواهد بود؟ مسلم آنست که «دانشگاه طهران» را باو معرفی خواهند کرد با تاریخ تأسیس مخالف حقیقتش (۱۳۱۳ هجری شمسی) و محتملست که بگویند که در تبریز هم اخیراً دانشگاهی باز شده است. اما از دانشگاه قم و از سایر دانشگاههای این مملکت اسمی بمیان نخواهند آورد. دانشگاه قم را نابوده میگیرند، دانشگاهی را نادیده میانگارند که قرنهای از عمرش گذشته است و هم اکنون در آن بنظم و ترتیبی نظیر نظم و ترتیب هر دانشگاه بزرگ معتبر عالم، چندین مجتهد و مدرس و چهار هزار طالب علم شب و روز بدرس و بحث و مطالعه و تلقین و تکرار مشغولند.

سبحان الله آیا کشوری که هنوز هم در هر شهر مهمش چندین مدرسه عالی قدیم دارای مدرس و شاگرد و در هر قبرستان کهنه اش گور چندین دانشمند و فقیه و طبیب و منجم و مورخ و مفسر و شاعر و حکیم هست غیر از این «دانشگاه طهران» دارالعلمی قابل ذکر ندارد؟ آیا هزار و سیصد و سیزده تاریخ بنای جدید قسمتی از دانشگاه طهرانست یا تاریخ دانشگاه؟ مگر نه پیش از یک قرن پیش، در عهد ناصرالدین شاه، بکوشش میرزا تقی خان امیر کبیر در طهران دارالفنون برپا گشت که در آن طب و دوا سازی و معدن شناسی و فیزیک و شیمی و بسیاری از شعب علوم و فنون تدریس میشد؟

تاریخ ایجاد دارالفنون هم بحقیقت تاریخ تأسیس دانشگاه طهران نیست. اگر دانشگاه مجمع مدارس عالی و مجموع استادان و شاگردان مشغول بآموختن شعب علوم و فنون عالی باشد، پس برای یافتن تاریخ

حقیقی دانشگاه طهران باید در واقع ایام سلطنت نخستین پادشاه سلسله قاجار امعان نظر کرد تا معین گردد که بعهد او در چه سال و در کدام مدرسه در طهران صرف و نحو و کلام و فقه و تفسیر و حدیث و تاریخ و منطق و فلسفه و طب و نجوم تدریس میشده است. تاریخی که از این طریق بدست آید تاریخ حقیقی دانشگاه طهرانست نه هزار و سیصد و سیزده شمسی و دانشگاه طهران باید جامع و شامل تمام مدرسه های عالی طهران باشد چه قدیم و چه جدید و آنچه امروز بغلط «دانشگاه طهران» خوانده میشود فقط قسمت نو ساخت این دانشگاه صد و چهل پنجاه ساله است. مدرسه میرزا صالح و مدرسه میرزا ابوالحسن خان و مدرسه صدر و مدرسه دارالشفا و مدرسه مادرشاه و مدرسه خان مروی و سایر مدارس قدیم پایتخت که اکنون برجها و از سالها پیش مسکن یا محل تدریس جمعی از اکابر فضلاء ایران بوده جزء دانشگاه طهرانست.

امیدوارم که خواص ایران ناشناس ما لا اقل این قدر عقل داشته باشند که دانشگاه را چیزی از قبیل اتومبیل ندانند و نگویند که دانشگاه هر چه نوتر بهتر.



دانشگاه چیست؟ دانشگاه ترجمهٔ *université* فرانسه است که خود از *universitas* لاتینی آمده و این کلمه که بمعنی تمام و کل و جهانست امروز، با جزئی اختلاف در طریقه تلفظ و نوشتن، در همهٔ زبانهای فرنگی بمعنی دانشگاه بکار میرود ولیکن مفهومش همیشه یکی نیست. فی المثل در زبان فرانسه اگر بعد از کلمهٔ دانشگاه اسم شهری

باشد مقصود از «دانشگاه» مجموع مدارس عالی آن شهرست. اما اگر لفظ دانشگاه مطلق ذکر شود (۱) یا کلمه «فرانسه» بعد از آن بیاید منظور جمیع طبقات آموزگاران و دبیران و استادان منصوب دولتمند که در مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی فرانسه بتدریس مشغولند. پس کلمه دانشگاه را در «دانشگاه پاریس» (۲) يك معنى و در «دانشگاه پاریس» (۳) معنى دیگرست و بحقیقت ترجمه صحیح Université de France بفارسی «آموزگاران و دبیران و استادان منصوب دولت» است نه «دانشگاه فرانسه».

در دانشگاه اکسفورد و کمبریج شاگرد باید در حجره یکی از مدارس - کالج - زندگی کند و اگر در مدرسه جا نباشد در خانه‌ای که سکونت در آن را دانشگاه اجازه داده باشد. هیچیک از کالجهام مخصوص يك شعبه از علوم و فنون یا مسکن شاگردان همدرس نیست. مثلاً کسانی که در اکسفورد تاریخ میخوانند در مدرسه‌های مختلف زندگی میکنند و هم استادند نه همکالج. روزگاری پاریس هم مدرسه شبیه کالج بسیار داشت ولیکن امروز در پایتخت فرانسه از آنها اثری نیست. از ۱۸۱۰ تا ۱۵۰۰ میلادی در پاریس بیش از پنجاه مدرسه ممنوع کالج بوجود آمد اما اکثر آنها بتدریج از میان رفت و معدودی که مانده بود نیز در عهد انقلاب کبیر فرانسه نابود شد.

باوجود تفاوت‌هایی که در وسائل کار از قبیل کتابخانه و آزمایشگاه

(۱) L' Université

(۲) L' université de Paris

(۳) Université de France

و در طریقه پذیرفتن شاگرد و تدریس و امتحان و رسیدن بدرجات گوناگون استادی میان دانشگاه‌های عالم هست بنیان‌تعریف دانشگاه در کتب لغت ملل مختلف فرنگی یکیست. آنرا دستگاهی میخوانند دارای حق صادر کردن تصدیق‌نامه، جامع مدارس عالی و شامل استادان و شاگردان مشغول بآموختن شعب علوم و فنون عالی.

دریونان قدیم چیزی شبیه‌دستگاه دانشگاه وجود نداشته و چنانکه در جمیع کتب معتبر مذکورست دانشگاه در قرون وسطی بوجود آمده است. بر اثر مطالعه تاریخ دانشگاه‌های قدیم اروپائی این نکته بر هر خواننده مسلم خواهد گشت که وجود دارالعلمهائی از قبیل نشابور و بغداد و قرطبه و نیز جنگهای صلیبی که وضع و شریف ملل مختلف اروپا را بتمدن و ثروت و مؤسسات ممالک اسلام آشنا کرد خود باعث نهضت علمی و ایجاد دانشگاه در اروپا شده و دانشگاه‌های مهم اروپائی همه بعد از دانشگاه نشابور و قم و اصفهان بوجود آمده است.

در مقاله «مؤسسات اسلامی» (۱) دائرة المعارف (دانشنامه) بریطانیا، در قسمت راجع بتعلیم و تربیت، نوشته شده است که شهرت و مایه افتخار طریقه تعلیم و تربیت اسلامی وضع دستگاه دانشگاهی آن بود. در مدارس بتدریج برای طلاب وظیفه نقدی و جنسی مقرر گشت و این رسم اول در نشابور بسال ۱۰۶۶ میلادی برقرار شد و دانشگاه‌های شهرهای دیگر هر چه زودتر پیروی از آن پرداختند. یکی از مهمترین خصائص دانشگاه‌های اسلامی سفر کردن طلاب و اهل علم بود «در طلب

دانش» و باین طریق در سراسر قلمرو اسلام فضلا از صحبت یکدیگر بهره‌مند میشدند و وحدت فکری پاییده میماند.

ازعیوب ما یکی اینست که بیشتر وقت خود را بر سر کارهای باطل ضایع میکنیم. گاهی بر آنیم که نابوده را بوده و ثابت ناشدنی را ثابت شده جلوه دهیم و هر سال بی هیچ دلیلی چندین سال بر تاریخ خود میافزائیم اما گاهی بواسطه ضعف نفس یا بعلت نادانی و غفلت از افتخارات مسلم خویش چشم میپوشیم.

تعریف امروزی دانشگاه شامل قدیمترین دانشگاه‌ها نیز هست ولیکن نمیدانم چرا دانشمندان هم بدانشگاههای قدیم موجود وطن خود عنایتی ندارند و بآنها مدد نمیرسانند و اسم آنها را در دفتر مفاخر این ملت بزرگ ثبت نمیکند.

هیچیک ازعیوب مدارس قدیم ایران را منکر نمیتوان شد اما این نکته را هم باید بیاد داشت که عیب و نقص دلیل عدم نیست. مگر آنچه امروز «دانشگاه طهران» خوانده میشود از عیب و نقص پاکست؟ در اعلامنامه این دانشگاه که روز پنجشنبه ۱۷ مهر ماه امسال در روزنامه اطلاعات چاپ شده این کلمات درجست:

«... زیرا متأسفانه میزان معلومات دیپلمه‌های متوسطه سال بسال پائین‌تر میرود تا جائی که میان آنها کسانی دیده شده‌اند که حتی سواد فارسی معمولی ندارند و از همین جهت دانشگاه بفرض اینکه وسائل کافی برای پذیرفتن عده نامحدودی را و طلب در اختیار داشته باشد نمیتواند و نباید افراد بیسواد و غیر مستعد را بپذیرد زیرا ورود آنها باین مؤسسه

علمی جز اتلاف وقت نتیجه‌ای نخواهد داشت...»

آنچه باید گفت و نمیگویند اینست که در ایران فارسی دانستن شرط استادی هم نیست و توقع ما از شاگردان بی کتاب بی معلم سرگردان بی جاست چرا که اکثر «بزرگان» علم و ادب ما بدرد ایشان گرفتارند. باری قسمت نو ساخت دانشگاه طهران با شاگردانی چنین و مشکلاتی عجیب که دارد معیوبست و نافص اما ضعیف کردن این دستگاه نیز، با همه عیب و نقصش، جنایتست و خیانت. باید نگاهش داشت و عزیزش داشت و از شر دشمنش حفظ کرد و در اصلاحش کوشید و همه مدارس عالی قدیم طهران را بآن ملحق ساخت و تاریخ حقیقی تأسیس قدیمترین مدرسه پایتخت را یافت و آنرا تاریخ دانشگاه طهران شناخت و گفت و نوشت نه دوسیزده پهلوی هم را و این کار هم مطابق حقیقتست و هم موافق مصلحت.

طلاب و اهل فضل ممالک متمدن عالم نیز همه وقت چنین آرام و کم تعصب و معرفت خواه بی غل و غش نبوده‌اند. بعضی از دانشگاههای قدیم منظم معتبر امروز هم روزگاری نامنظم بوده است و نامعتبر. پس بعلت نقصی که اکنون در مدارس قدیم و جدید ما هست از اصلاح آنها نباید مأیوس شد. شرح نزاع دائم طلاب مدرسه‌های اکسفورد و کمبریج با اهل این دو شهر در جمیع کتب معتبر درجست و گاهی کار بجائی میکشیده است که طلاب با تفنگ و سلاحهای دیگر بجنگیدن می پرداخته‌اند. می‌آمدند و میزدند و میکشند و پس از کشتار میگریختند یا بست میشستند.

داستان زنده سوزاندن مردان را همه میدانند و پیش از اصلاح

دینی و ظهور مذهب پروتستان، داشتن ترجمه تورا و انجیل بی اجازه ممنوع بود و در دانشگاههای قدیم ممالکی که امروز آسمانها و زیر و روی بروبحر را جولانگاه مخترعات گوناگون خود کرده اند مدتها در این بحث بوده است که در نوک يك سوزن چند فرشته می‌گنجد.

دانشگاه سالرنو^(۱) در ایتالیا که جمعی قدیمترین دانشگاه اروپا شمرده اندش قرنهای رونق و اعتبار داشت و مدرسه طبش مشهور عالم بود اما این دانشگاه کم کم نامنظم و محل صدور تصدیقنامه‌های بی‌پایان و نامعتبر شد چندانکه عاقبت ناپلیون در سال ۱۸۱۱ میلادی درش را بست.

هم در این ایام دانشگاه ازهر قبیل بسیارست. در امریکا، سرزمین دانشگاههایی در خوبی شهره آفاق مانند کولومبیا و هاروارد و پرینس-تون، بشهادت مستر گنتر نویسنده مشهور امریکائی مؤلف کتاب معروف «اندرون امریکا»^(۲) در دانشگاه اوهایو، یکی دیگر از دانشگاههای بنام این مملکت، موارد ذیل نیز جزء برنامه‌های درسهای دانشگاهست: بستنی‌سازی، موجبات و عوامل مؤثر در زناشوئی موافق دلخواه، مبادی زبان روسی، تشریح اسب.^(۳)



گشودن این گره که در کارماست جز از طریق جمع آوردن تمام قوای مادی و معنوی و شناختن و متفق کردن همه طبقات ملت ایران بهیچ وسیله دیگر ممکن نیست. طلاب قم و قزوین و اصفهان و شیراز و نسابور

(۱) Salerno

(۲) Inside America

(۳) صفحه ۲۵۵

ویزد و سایر شهرهای ایران نیز هموطن شما و منند و این مدرسه های قدیم ، این دارالعلمهای کهن ، همه میراث و مایه فخر و عزت ماست و هیچ معلوم نیست که بچه عذری و بیانه ای دانشگاههای موجود و شاگردان و استادان شان را نادیده گرفته ایم و اسم و عددشان را در سالنامه ها و گزارشهای و کتابهای فرهنگی درج نمیکنیم .

بخلاف تصورمشتی جاهل کوتاه نظر این مدرسه های قدیم فقط فقیه پرور نیست . حکما ، شعرا ، اطبا ، منجمان ، دبیران ، مستوفیان ، مفسران ، هر مؤلف دانشمند ، هر مترجم زبر دست ، هر مصنف بزرگ ، هر مورخ عالیمقام ، خلاصه ، بزرگان علم و ادب ایران همه پروردگان این مدارسند . راستست که فقه باجمیع مقدمات و توابع و لواحقش یکی از دروس مهم بشمارست اما هم ارا بتدا یعنی قرنهای در این دارالعلمها هر موضوع مربوط بشعب علوم و فنون از قبیل ریاضیات ، طبیعیات ، فلسفه طب ، نجوم ، ادبیات نیز تدریس شده و آداب و سنن و طریقه تعلیم و تعلم این دانشگاهها حجره بحجره ، شاگرد بشاگرد ، مدرس بمدرس ، بما رسیده است .

بی مناسبت نیست که در اینجا خطی چند از کتاب دراز اسم «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» تصنیف عبدالجلیل قزوینی رازی درج گردد . این کتاب نفیس هشتصد سال پیش از این نوشته شده و امسال بامقدمه فاضل محقق آقای سید جلال الدین حسینی ارموی معروف بمحدث در طهران منتشر گشته است :

«آنکه گفته : بنروزگار سلطان ملک شاه و سلطان محمد قدس الله

ارواحها نگذاشتندی که شیعیان مدرسه و خانقاه بسازند .

اما جواب این کلمه که از وجوه دفع مضرت گفته است آنست که نمیدانم که بکدام بقعه اشارت میکند . اگر بتعداد مدارس سادات مشغول شویم در بلاد خراسان و مازندران و شهرهای شام از حلب و غیر آن و بلاد عراق چون قم و آبه و کاشان که مدارس چندست و کی فرموده است و اوقاف چند دارد طومار است و کتاب خواهد اما از برای دفع شبهت اشارتی برود . بشهری که منشأ و مولد این قائل است اولاً مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد کیکی رحمه الله علیه بکلاه دوزان که مبارک شرفی فرموده است و قریب نود سالست که معمور و مشهورست ... نه در عهد طغرل بزرگ سقاء الله رحمه الله کردند و در آنجا مدرسه شمس الاسلام حسکا بابویه که پیر این طایفه بود که نزدیکست بسرای ایالت ... نه در عهد این دوسلطان کردند و دیگر مدرسه ای که میان این دومدرسه است که تعلق بسادات کیکی دارد ... نه هم در عهد سلطان محمد نورالله قبره فرموده اند و مدرسه ای بدروازه آهنین که منسوبست بسیدزاهد ابوالفتح نه هم در عهد دولت ملکشاهی ساختند و مدرسه فقیه علی جاستی بکوی اصفهانیان که خواجه میرک فرموده است که بدان تکلف مدرسه در هیچ طایفه ای نیست و سادات دارند ... نه در عهد سلطان سعید ملکشاه فرمودند ... و مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که چهار صد مرد فقیه و متعلم و متکلم از بلاد عالم در آن مدرسه شریعت آموختند نه در عهد مبارک سلطان ملکشاهی و روزگار بر کیارقی رحمه الله علیه ما کرد بد ... و مدرسه کوی فیروزه نه در عهد این سلاطین بنیاد کردند ... و مدرسه

خواجه امام رشید رازی بدروازه جارب بندان که دروی زیاده از دوپست دانشمند معتبر درس دین و اصول فقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند نه در عهد دولت سلطان سعید محمد رحمه الله علیه کردند که هنوز معمور است و مسکون و در آن جا درس علوم میخوانند و هر روز ختم قرآن و منزل صلحا و فقها هست و کتب خانه ها دارد و بهمه انواع مزین است و مدرسه شیخ حیدر مکی بدر مصلی گاه نه هم در عهد سلطان محمد رحمه الله علیه کردند و همه باشاره امثله سلاطین و مدد نواب و شحنگان ایشان بود ؟ ... و بیرون از این که شرح داده آمد در شهر ری چند مدرسه معمور هست ... که در عهد سلاطینی کرده اند که خواجه اشارت کرده است در کتاب که شیعه نیارستند کردن مدارس و مساجد در زمان ایشان و مساجد و منابر سادات شیعه را خود حدی نیست از بزرگ و کوچک که بذکر همه کتاب مطول شود... (۱)

« ... معلومست در شهر قم که همه شیعه اند آثار اسلام و شعار دین و قوت اعتقاد چگونه باشد از جوامع که بوالفضل عراقی کرده است بیرون شهر و آنچه بهاء الدین کمال ثابت کرده است در میان شهر از مقصوره های بازینت و منبر های با تکلف و مناره های رفیع و کراسی علما و نوبت عقود مجالس و کتب خانه های ملء از کتب طوایف و مدرسه های معروف معمور چون مدرسه سعد صلت و مدرسه اثیر الملك و مدرسه سید سعید عزالین مرتضی قدس الله روحه و مدرسه سید امام زین الدین

امیره شرف شاه الحسینی که قاضی و حاکمست ... و مدرسه ظهیر الدین عبدالعزیز و مدرسه استاد ابوالحسن کمیج و مدرسه شمس الدین مرتضی با عدت و آلت و مدرس و درس و مدرسه مرتضی کبیر شرف الدین با زینت و آلت و حرمت و قبول و غیر آن که بذکر همه کتاب مطول شود و مساجد بيمر و مقریان فاخر عالم بقرآن و مفسران عارف بمنزلات و مؤولات وائمه نحو ولقت و اعراب و تصریف و شعرای بزرگ و فقها و متکلمان از اسلاف باخلاف رسیده و زهاد متعبد ... (۱)

« ... و کاشان بحمدالله و منه منور و مشهور بوده همیشه وهست بزینت اسلام و نور شریعت و قواعد آن از مسجد جامع و دیگر مساجد با آلت و عدت و مدارس بزرگ چون مدرسه صفویه و مجدیه و شرفیه و عزیزیه با زینت و آلت و عدت و اوقاف و مدرسین چون امام ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی الحسینی عظیم النظیر در بلاد عالم بعلم و زهد و غیر اواز ائمه و قضاة و کثرت فقها و مقریان و مؤذنان و عقود مجالس و تربیت علماء سلف ...

« اما آبه اگر چه شهری بصورت کوچکست اما بحمدالله و منه بقعه بزرگوارست از شعار مسلمانی ... و در وی دو جامع معمور کبیر و صغیر ... و مدرسه عزالملکی و عرب شاهی معمور بآلت و عدت و مدرسان چون سید ابوعبدالله و سیدزین الدین ابوالفتح حسینی و عالمان باورع و مجالس علم و وعظ متواتر ...

« اما ورامین اگر چه دیهست بمنزله از شهرها باز نماند آثار

شریعت و انوار اسلام از طاعات و عبادات و خیرات و احسانی که آنجا ظاهر است از برکات رضی الدین ابوسعید اسعد الله فی الدارین و پسران او از بنیاد مسجد جامع و خطبه و نماز و مدرسه رضویه و فتحیه با اوقاف معتمد و مدرسان عالم متدین و فقهاء طالب مجد و خیرات ایشان .

« اما سبزوار بحمد الله و المنه ملء از اسلام و شریعتست و آراسته بمساجد نورانی و مدارس نیکو و علما که خلفاً عن سلف طریقه شریعت آموخته... (۱) »

«... و آنچه گفته است » ما در کتب ایشان دیده ایم و خوانده ایم » بحمد الله تعالی کتب شیعه اصولیه ظاهر و باهرست و بیرون از آنکه در سرایهای ایشان باشد نسختهای بسیار در کتب خانهای بلاد اسلام نهاده است بری در کتب خانه صاحبی و باصفهان در کتب خانه بزرگ و بساوه در کتب خانه بو طاهر خواتونی و بهمه شهرهای عراق و خراسان و بغداد معروف و مشهور، مستغنی از آنکه بدان حواله و اشارت کنند بسرای کسی... (۲) »



شرح و وصف دانشگاه ایران ، كوچك و بزرگ ، قدیم و جدید ، آنچه اکنون در ایران امروز در خارج ایران هست و آنچه دیروز در ایرانی بزرگتر بود ، دانشگاه کاشان و دانشگاه اصفهان ، نظامیه بغداد و دانشگاه شهر بزرگ از میان رفته ری ، دانشگاههای کهن هزار و دویست سیصد ساله نشابور و قم و دانشگاه جدید صد و چهل پنجاه ساله

(۱) از صفحه ۱۶۸ تا ۱۷۴

(۲) صفحه ۱۲

طهران ، موضوع این مقاله نیست و خود کتابی مفصل می‌خواهد. آنچه از « کتاب النقص » نقل شد مختصریست در باب مدرسه ها و کتابخانه های شیعه ، بیشتر ساخته عهد ملک‌شاه و سلطان محمد سلجوقی ، نه همه مدارس شیعیان که پیش از ایام سلطنت ایشان بوجود آمده ، نه در سراسر ملک ایران ، فقط در چهار پنج ولایت و در روزگاری که سنی چندین برابر شیعی بود .

این مختصر نوشته شد تا منکران و غافلان هم بدانند که دستگاه علم پروری وطن ما قدیمتر و بزرگتر از آنست که هیچ ایرانی عاقل نکته دانی بتواند آنرا نادیده بگیرد . این مملکتیست که هشتصد سال پیش از این ورامین « اگر چه دیهست » مدرسه رضویه و مدرسه فتحیه « با اوقاف معتمد و مدرسان عالم متدین و فقهای طالب » و ساوه کتابخانه معروف بوطاهر خاتونی داشته و در شهرری بعد سلطنت دویادشاه نه مدرسه ، همه خاص شیعیان ، نباشده است . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

طوفان حمله مغول هم این چراغ همیشه روشن را خاموش نکرد . چراغ کم نور شد . اما نمرود . تند بادی که ناگهان آمده بود بتدریج فرونشست و باز این ملت بخت و جوش افتاد و مدرسه و کتابخانه ساخت چندانکه در سراسر ایران شهری مهم و قدیم نیست که در آن دانشگاهی نباشد .

پیوندی هست در این ملک تنها بر اهل نظر هویدا که مدارس و دانشگاههای ما را بهم پیوسته است ، مدرسه معین و مدرسه خان مروی ،

پرورشگاه فکری و علمی میرزا محمدخان قزوینی در طهران، دوحلقه است از این زنجیر که آنها را بقدیمترین مدرسه نشابور و قم و اصفهان وصل میکند و در این سرزمین نوری هست جاویدان که بردلهای معرفت خواه میتابد و قزوینی یکی از روشندان همعصر ما بود که روحش با ارواح پاک حاج ملاهادی سبزواری و شیخ بهائی و خواجه نصیرالدین طوسی پیوست .

پر تو این فروغ ایزدی که در ایرانست بکشورهای دیگر نیز قرن‌ها روشنائی بخشیده است . شرح تأثیر فرهنگ ایران در ممالکی از قبیل هند و ترکیه در يك کتاب هم نمیگنجد و چنان مینماید که ایران در سراسر عالم یگانه کشوریست که گذشته از دانشگاههای خود ، در مملکتی دیگر ، در ملک عراق ، چهار دانشگاه بزرگ دارد : دانشگاه نجف و کربلا و کاظمین و سرمن رای . این دانشگاههای ایرانی خارج از ایران که شاگرد و مدرس و مجتهد یکایک آنها با ما هموطنند از چند قرن پیش تا امروز ، مانند سایر دانشگاههای ایران ، برای وطن‌غزالی چندین هزار مبلغ و محدث و پیشنماز و فقیه و مدرس و محقق و رساله نویس و شارح و مفسر و مجتهد و ادیب و حکیم پرورده است و بزرگان علم و ادب ایران همه در دانشگاههای قدیم یا نزد استادانی پرورده این دانشگاهها درس خوانده و بر موز و دقایق علوم و فنون پی برده‌اند . از خواننده این کلمات میپرسم که آیا نا بوده گرفتن این دانشگاههای قدیم موجود بر عزت و شهرت ما می‌افزاید و اگر علما و ادبا و شعرا و نویسندگان و سیاستمداران فرانسه و آلمان و امریکا

وروس و چین و سایر ممالک روی زمین بدانند که ایران غیر از «دانشگاه طهران» چندین دانشگاه دیگر هم دارد نماینده ما را در کنفرانسهای علمی و ادبی و فنی و سیاسی و اقتصادی پایین تر خواهند نشاند و کمتر محترم خواهند داشت؟

پشت پازدن بمفاخر ملی و دوری گزیدن از هموطنانی که همدرد و همدشمن شما و منند چه فایده دارد؟ ماهمه يك دشمن بزرگ داریم و آن جهلست و کسانی که خود را داناتر و مجربتر از دیگران میدانند و بعلوم و فنون جدید آگاهند و دارالعلمهای بزرگ عالم را دیده و در آنها درس خوانده اند، بشکرانه این نعمتها که یافته اند چه کرده اند و برای جمع آوردن تمام قوای مادی و معنوی و متفق ساختن جمیع طبقات این ملت، علی الخصوص برای جنگیدن با جهل، این خصم بزرگ، چند قدیم پیش رفته اند؟



آیا این همه مدرسه قدیم، دیروز پرورشگاه جمیع بزرگان علم و ادب ایران و هم اکنون دارای چندین مدرس فاضل و چندین هزار شاگرد طالب جاهد، با اوضاع و احوال فرهنگی و اجتماعی ما آن قدر رابطه ندارد که وزارت فرهنگ و «دانشگاه طهران» را مکلف کند که بتحقیق بپردازند تا معلوم گردد که کیفیت تحولات گوناگون این دستگاه عظیم قدیم چیست و این جمع کثیر از هموطنان ما که در مدارس قدیم بتعلیم و تعلم مشغولند در چه حالند و بچه خیال و چه میخوانند و چه میدانند. چرا نباید گاه بگاه چند تن از ایشان را بکتابخانه ملی و

عمارت‌های نوساخت « دانشگاه طهران » و بکتابخانه های مدرسه حقوق و مدرسه طب و مدرسه علوم و بکار خانه ها و موزه ها دعوت و رهبری کنند تا حجره نشینان بیخبر از معجزات علم هم ببینند که جز از حجره نمناك غمناك پراز كيك وساس و غیر از آب مصاف بدبوی حوض شکسته مدرسه و کتب حساب و نجوم و منطق و حکمت ناقص نیمه باطل بدچاپ، متن گم گشته اندر حاشیه، چیزهای دیگر در این دنیا هست.

باید رفت و آمد و دید و بازدید و جمیع روابط فرهنگی میان تمام دانشگاه‌های ایران برقرار باشد و آشنایان بعلم و فنون فرنگی، علی الخصوص کسانی که دانشگاه‌ها و کتابخانه ها و سایر مظاهر تمدن جدید را چنانکه باید دیده‌اند خود مکلفند که از سر صدق و صفا و بسخن نرم هموطن خویش را، از هر طبقه و بهر لباس که باشد، راهنائی کنند. قسم نمی‌خورم چون بیقین نمیدانم و لیکن معتقدم که از کتب و رسائلی که بیول ملت ایرای بوسیله وزارت فرهنگ و « دانشگاه طهران » و سایر وزارتخانه ها و دستگاهها منتشر شده است تا امروز يك نسخه هم بکتابخانه مدرسه خان مروی یا مدرسه سپهسالار قدیم و مدرسه سپهسالار جدید یا بدانشگاه قم و اصفهان و شیراز و مشهد نفرستاده‌اند و چرا نپرسیم که چرا نفرستاده‌اند؟ مگر شاگرد و مدرس این مدارس قدیم مالیات پرداز و اهل این مملکت و هموطن و وزیران و وکیلان و استادان ما نیستند؟ چرا نباید دروزارت فرهنگ و در « دانشگاه طهران » لااقل دفترچه‌ای باشد حاوی نام و نشان هر کتابخانه قدیم و هر مدرس و مجتهد ایرانی تا از کتبی که با پول مالیات پرداز ایرانی چاپ می‌شود

گاهی تسخه‌ای هم بدست مستحقى برسد و مطمئنم که هیچیک از کتب، علی‌الخصوص کتابهایی از قبیل تاریخ بیهقی و کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی و اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی و درة التاج قطب‌الدین شیرازی و لغت‌نامه دهخدا را هیچ کتابدار مدرسه قدیم و مدرسی و مجتهدی پس نخواهد فرستاد.



اما بحکم انصاف باید گفت که تقصیر يك جانبه نیست. طلاب حقیقی معرفت نیز خود باید کنجکاو باشند و کتاب خواه و کتاب خوان و علم دوست. وزارت فرهنگ و «دانشگاه طهران» هم برای کتاب نقرستان و کناره جوئی عذری و بهانه‌ای دارند. ممکنست که این دو اعتراف کنند و بگویند که ما قصور ورزیده‌ایم و غافل بوده‌ایم، نه کتابی فرستاده‌ایم و نه کسی و نه بتحقیق اوضاع و احوال مدرسه‌های قدیم پرداخته‌ایم و از کرده‌ونا کرده پشیمانیم ولیکن مطلبی داریم که باید از دانشمند و مجتهد و فقیه و ادیب و مدرس و شاگرد مدارس قدیم پرسیم: مگر ایران وطن ایشان نیست؟ پس چرا هیچیک از این جمع تا امروز نه بما کاغذی نوشته و نه از ما کتابی یا لااقل فهرستی خواسته و نه بدستگاه جدید فرهنگی وطن خود توجهی کرده است؟ باید معترف بود که جواب دادن بچنین سؤالی بسیار مشکلست.

طالبان علم و عالمان دین همه باید خواهان آشنائی با علوم و ادبیات جدید و تشنه حقایق و معارف از هر نوع باشند و بحکم آنکه آدمی نیز آفریده خداست اکتشافات و اختراعات بشری را هم از آثار صنع الهی

بشمرند و برایشانست که در این هیچ‌شک نکنند که اسلام در دنیا پاینده
 بمسلمانست و درجه عزت و ذلت هر دین مربوط و متناسب با درجه تمدن
 معتقدان و پروردگان محیط و آداب و رسوم آن . اگر در این باهم متفق
 باشیم که عظمت اسلام موقوفست ببرزگی مسلمانان پس بر علمای دین
 ما واجبست که بقدر وسیع خود - ولایکلف الله نفسا الاوسعها - وسائل
 و مقدمات پیشرفت معنوی مسلمانان ایران را فراهم آورند و بموجب
 حدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة بصدور حکم و جوب
 آموختن خواندن و نوشتن بر هر ایرانی مسلمان ، زبان بدگویان را
 ببندند تا خرده گیران و طاعنان دیگر نگویند که بزرگان دین، درایام
 معجزات علم هم ، ایرانیان را بیچاره میخوانند و نادان و غافل و دست-
 بوس و مرعوب علم فرنگی، گرفتارانی مأیوس، پریشان فکرائی مبهوت.
 مطلبی دیگر که باید صادقانه بامدرسه‌های قدیم در میان گذاشت
 اینست که چرا تاچندی پیش که حل و فصل جمیع دعاوی و مسائل حقوقی
 و جزائی با فقیهان و مفتیان و قاضیان بود مدارس قدیم غیر از فقیه و مفتی
 و قاضی علما و فضلالی متبحر در شعب علوم و فنون نیز بسیار می‌پرورد و
 لیکن از آن روز که در ایران اصول قوانین فرنگی را کم کم اقتباس
 کردند و مطالب و مسائل مربوط بکنکاح و طلاق و ارث هم ، ماده بماده ،
 در قانون مدنی مدون گشت و رئیس محضری عمامه شد و دست فقیه را از
 هر کاری غیر از مسأله گوئی در باب عبادات کوتاه کردند فقه و مقدمات
 و توابع و لواحقش را در این مدرسه‌های قدیم محو و دروس کرده اند و بعلم
 و ادب چنانکه باید توجهی نمینمایند؟

جواب اینست که امروز دانشگاههای قدیم ما ، بخلاف ایام قدیم ، درهای خود را بروی معارف بسته اند و چنان مینمایند که طلاب و حتی صدر نشینان مجالس درس و بحث و تحقیق ، معلم و مدرس و مجتهد ، همه از این نکته غافلند که گریختن از تمدن جدید و نادیده انگاشتنش يك آن هم مانع پیشرفت علوم و فنون نیست. کسانی که ایرانی پا کند و غمخوار اسلام باید بدانند که وقت در گذرست و مسلمان بیخبر و اسلام در خطر. در ایامی که حجاج ایرانی باطیاره ازمکه می آیند و طلاب قم با اتوموبیل بمشهد میروند و حجره مدرسه نیز یچراغ برق روشنست نه بشمع و پیه سوز ، بوده را نابوده نشاید گرفت و معجزات علم را منکر نباید شد .

پس داهی باید رفت که مصلحت دین و ملک و ملت در آن باشد و این طریق ، مطالعه کتابهای علمی ناقص کهن و خواندن مطلبی چند از دریای کتب فرنگی ، تعریب یعنی تحریف نوشته فرنگی بدست مترجم عراقی و لبنانی و شامی و مصری ، نیست .

پیشرفت حقیقی دانشگاههای قدیم موقوفست بیک همت مردانه بزرگان دانشمند خردمند غمخوار ایران و اسلام که نقصها را ببینند و همه را بتدبیر و تدریج ازمیان ببرند و یقین دارم که اگر در اوضاع و احوال امروزی مدارس قدیم و ایران و عالم بچشم حقایق شناس امعان نظر کنند باین نکته خواهند رسید که چون بحکم ضرورت وضع قانون و اجران آن و حل و فصل جمیع دعاوی حقوقی و جزائی بدستگاههای دیگر محولست بفتوای عقل هم دانشگاههای قدیم امروز نباید تنها فقیه پرور باشد .



تاسی چهل سال پیش ، این جدائی که اکنون میان پروردگان مدارس قدیم و آشنایان علوم و فنون جدید و اعیان و اشراف و خواص ایران هست هیچ نبود . امروز غیر از طلاب علوم دینی يك تن از افراد این ملت بمدرسه قدیم پا نمیگذارد و باشا گرد و مدرش کاری ندارد و بمسجد هم کسی نمیرود الا پیرزن و پیرمرد فقیر عاجز و بیوه زن بینوا و کاسب بی بضاعت . مشتی از خواص دو روی بد اعتقاد وقت شناس خدا ناشناس نیز که يك روز همدست دشمنان فقها و روز دیگر دست بوس فقیهانند اگر گاه بگاه بمسجد یا بخانه فقیهی بروند برای جلب منافع مادیست نه کسب حقایق معنوی .

و اقصان بر موز و دقایق امور عالم و آشنایان بعظمت و قدرت علوم و فنون جدید و معتقدان بلزوم اتفاق جمیع طبقات این ملت و دینداران ، نمدین فروشان ، همه باید بمسائل و مشکلات دانشگاههای قدیم که مبلغی مهم از وقت و پول و فکر و ذوق ایرانی در آنها خرج میشود هر چه بهتر توجه کنند تا معلوم گردد که آیا صلاح کار در آنست که این وضع و حال بماند و این چراغ کم روغن کم نور که هنوز هم میسوزد در هر مدرسه قدیم بمیرد یا آنکه این دستگاه را باید نگاه داشت و مدرسه های عالی دیگر را بآن ملحق کرد بطریقی که دانشگاه قدیم از علوم و فنون جدید نیز بهره مند باشد .

اصلاح دانشگاههای قدیم واقعه ای خواهد بود بسیار مهم و مبدا تحولی عظیم و مؤثر در اوضاع اجتماعی ایران ، اما چنین کاری خطیر

را سهل و ساده نباید پنداشت چرا که این اصلاح ، هم بواسطه اهمیت و عظمت و تأثیرش ، تدبیر می‌خواهد و اراده و شجاعت و علاقه پیشرفت حقیقی این سرزمین و نکته آنست که بخلاف تصور کوتاه نظران هر اصلاح لازم که بقای مدارس قدیم مددی برساند موافق مصلحت اسلامست و ایران .

شک نیست که ازطریقه تعلیم و تعلم و ازسنن و رسوم مدارس قدیم آنچه خوبست و مفید از قبیل تعمق در الفاظ و معانی و مطالعه و مذاکره و بحث دایم و تلقین و تکرار و حجره نشینی و یکدله بنحصول علوم پرداختن و مفتون جذبات و لذات علم شدن و بقصد کسب فضائل شهرهای دور سفر کردن همه را حفظ باید کرد . اما آنچه واجبست و ضروری تغییر است اساسی درطریقه تحقیق و تتبع و انتخاب کتاب ، علی الخصوص در روش تدریس علوم و فنون ، خلاصه ، نهضتی باید که باین دانشگاههای فراموش شده نیمه جان روحی تازه بدمد .



نابوده انگاشتن عظمت و قدرت تمدنی که دنیا امروز مسخر آنست
 کتابخانه شخصی امیرالمؤمنین علی و شیخ حسن هم حرامست چرا که مدادشان ساخته ماشین
 فرنگیست و کاغذ کتابشان و پارچه پیراهن وزیر جامه و شلوار و قبا و عمامه
 شان و قند و چایشان و ساعت و قبله نما و عینکشان ، بحثشان نیز شب
 هنگام ، در باب تعارض ادله و قیاس و استصحاب ، در نور چراغ بر قست نهدر
 روشنائی ضعیف پیه سوز و شمع .

هر که اسلام را مخالف علم جلوه دهد و آنکه بنوشته یابگفتارو

کردار خویش مانع پیشرفت مسلمانان شود بدین محمد خیانت ورزیده است . بموجب کدام آیه قرآن تتبع در علوم و فنون از محرمات است ؟ خبری یا حدیثی معتبر و حتی نامعتبر که تألیف و ترجمه و تصنیف رساله و کتاب را در باب اوضاع و احوال ملل و نحل و تاریخ و جغرافیای قلمرو اسلام و ممالک مجاور آن مکروه شمرده باشد از که مرویست و در کجاست ؟ گفته کدام يك از بزرگان اسلامست که بیخبری طلاب علوم دینی از تاریخ جنگهای صلیبی و سلطنت هشتصد ساله اسلام در اندلس و اوضاع و احوال مسلمانان قفقاز و ترکستان و چین و فیلیپین و آلبانی از مستحبات است ؟ یکی از ارکان قویم ترقیات جدید ریاضیات است که هر شعبه اش پیشرفت عجیب کرده و بسط عظیم یافته و لیکن هیچ معلوم نیست که شاگرد و استاد دانشگاههای قدیم ما بچه عذری و بهانه ای و باستاند بکدام آیه و حدیث و خبری باید شیخ بهائی را خاتم علمای ریاضی عالم بشمرند و نام دو تن از جمع کثیر بزرگان این فن را هم ننشیده باشند ؟ آیا بحکم این کلام بزرگ که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» از مطالعه کتب راجع بمعرفة النفس گریزانند ؟ تنظیم و تدوین اخبار و احادیث مطابق روش جدید تتبع و تحقیق ، نوشتن رساله و کتاب مختصر و مفصل ، يك موضوعه و چند موضوعه ، در باب هزار واقعه و مطلب و شخص و شهر ، همه مربوط باسلام و مسلمانان ، تغییر کتب صرف و نحو و منطق و حکمت و نجوم و ریاضیات ، آشنا شدن با طریقه تعلم امروزی که کار شاگرد و استاد را آسان کند ، تألیف دانشنامه - دائرة المعارف - اسلامی یا هر کتاب مفید دیگری چه گناه دارد و کم گرفتن فارسی ، زبان ملی ایران ، و بی اعتنائی

بامور عالم و باوضاع واحوال وطن و هموطن خود چه ثواب ؟
 اما از جاهل غافل بدتر نیز هست و او آن ساده لوحیست که
 لعنتی و اصطلاحی چند، درست و نادرست و متعلق بدوسه موضوع علمی
 و فنی جدید را بی ربط و بیجا با اصطلاحات علوم و فنون ساده ناقص
 کهن و چهار پنج جمله عربی و دوسه لغت فرنگی می آمیزد و چنان
 میپندارد که باین طریق دیگران او را در علوم جدید و قدیم متبحر خواهند
 شمرد و بیچاره خود فریب نمیداند که حافظ قرآن ، استاد غزل سرایان
 ایران ، هم در حق او و امثال او گفته است که :
 ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست
 عرض خود میبری و زحمت ما میداری



اکنون بحث ما بر سر علم دین نیست و چون از آن بگذریم
 باید بگوئیم که هیچ عاقلی نمیتواند منکر این نکته باشد که امروز در
 هر دانشگاه قدیم که هنوز باقیست موضوعات و مسائل محدود و کهنه شده
 علوم و فنون ناقص را هر چه کاملتر می آموزند و در «دانشگاه طهران»
 علوم و فنون متنوع جدید را هر چه ناقصتر. در این جا هزار یک مطالب
 مسلم و معلومات و مسائل آموختنی را هم درس نمیدهند و در آن جا
 بر سر چند لفظ یا چند خط ساعتها و گاهی روزهایی فایده بحث میکنند.
 آنکه بکار ما آشناست دائم در عجبست که این چه پریشان فکری
 و چه ساده لوحیست ؟ آیا ما دکنر ساخت و امثالش را در «دانشگاه
 طهران» میگردانیم تا نمونه کتب و آلات علمی فرنگی را باو عرضه

کنیم؟ دانشمندان فرنگی که بطهران می آیند خوب میدانند و میبینند که طرح عمارت دانشگاه و سیمانش و گیره درس و جامعه و کلاه استادش همه از فرنگست. این زیر کان فرنگی هرگز از راهنمای خود نخواهند پرسید که رسائل و کتب فارسی در کتابخانه شما کجاست، چرا که فرنگیان دیگر بایشان گفته اند که در این کشور سالی بیست کتاب صحیح هم بفارسی نوشته نمیشود. مقصودم آن نیست که دیگران را نباید بدانگاه و کتابخانه هایش راه داد. بگذارید تا بیایند و ببینند که لااقل ما چند هزار کتاب فرنگی خریده ایم و این بی تأثیر نیست. اما برای خدا باین تصور باطل که فرنگی خود کار ما را دیده و پسندیده است شاد و خرم نشویم و گمان نبریم که دانشگاههای ما و ملت ایران بی کتاب فارسی و استاد فارسی دان پیشرفت خواهد کرد. بی پرده باید گفت و میگویم که استادان و طلاب مدارس قدیم نیز آنچه از وقت عزیز خود را بنیت آشنائی با علوم و فنون بخواندن کتب علمی قدیم بگذرانند همه راضی می کنند مگر آنکه قصد آموختن لغات و اصطلاحات و تتبع در تاریخ علوم و تحقیق در کیفیت تحولات علمی بوده باشد و بس.

تقائص دستگاههای فرهنگی قدیم و جدید ما بر هیچ روشندل نکته دانی پنهان نیست ولیکن بعذر آنکه «دانشگاه طهران» با دانشگاه اکسفورد یا پاریس شباهتی ندارد فوایدش را معدوم نگیریم و ببانه آنکه در هیچ مدرسه قدیمه ای خط و یک مطلب از علوم جدید را هم نمی آموزند منکر وجود آنها نشویم. آیا دامغان مثل نیویورک است و ماهر دورا شهر می شمیریم یا مگر آنچه مجلس نامیده میشود بهیچ دستگاه قانونگزاری

بشری میماند و ما اسمش را بی‌دعا بر زبان نمی‌آوریم و آن را مجلس شورای ملی شیداله ارکانه میخوانیم .



اوضاع وطن ما امروز چنانست که نادیده گرفتن حقایق هیچ روانیست . خواهنده‌ایم و بجاست و نیز بحکم سابقه حق ماست که همسفر ملت‌های کامل تمدن باشیم .

پس باید ایران را از نو بسازیم . ما باید لا اقل يك مليون خانه بسازیم و چندین هزار کودکستان و مدرسه و کتابخانه و بیمارستان و ورزشگاه و تئاتر و سینما و فرودگاه . بر ماست که هر چه زودتر و هر چه خوبتر هر نوشته مفید و معتبر را بفارسی ترجمه کنیم و مثل هر ملت دانا در وصف طبیعت و آثارش و بیان حالات بشر و اعمال و افکارش هزاران هزار مقاله و رساله و کتاب بنویسیم . تعلیم و تربیت جمیع افراد این ملت و پرورش چندین هزار معلم و استاد و طبیب و جراح و کمال‌نویسنده و مترجم و محقق و فقیه و ادیب و مورخ و فرنک‌شناس و سیاستمدار و مهندس نیز بر عهده ماست .

در این جا سؤالی بمیان می‌آید و ناچار باید از خود پرسیم که این کارها را که خواهد کرد و کی و با کدام وسیله؟ آیا «دانشگاه طهران» و سه چهار مدرسه عالی ناقص کم استاد ، پراکنده در دو سه شهر این سرزمین پهناور ، از عهده انجام دادن این تکالیف بزرگ بیرون می‌آیند؟ آیا فرهنگستان لغت تراش لغت ناشناس پیشرفت معنوی این ملت بقدر ذره‌ای مدد کرد یا جز از راه تغییر دادن روش کار خود هرگز

میتواند کرد؟ بزبان انگلیسی در خصوص بیهوش کردن مریض مجله های خاص هست و «دانشگاه طهران» را در باب جمیع شعب علوم و فنون عالم دوسه مجله بیش نیست. شاگرد و مدرس مدرسه های قدیم نیز نه از خدا فیض آشنائی با علم جدید را میطلبند و نه لااقل بدعا زوال آن رامیخواهند. لاجرم حیران مانده اند و مرعوب، هم اسیر و محتاج علم جدید و هم گریزنده از آن.

نکته آنست که ایران چندین دانشگاه دارد هر يك ناقص و گرفتار فقر مادی و معنوی ولیکن همه موجود و محتاج و مستعد اصلاح و اگر خواص ما دروغ نمیگویند و بخیالات و تصورات باطل عمر تلف نمیکنند باید بیکایک این دانشگاهها مدد برسانند و برای شروع کردن انقلاب فکری ایران که یگانه مانع انقلاب خونینست از یکایک آنها مدد بخواهند.

از آنچه نوشته شد مقصود دانشگاه تراشیدن نیست. پیشنهاد اینست که باید از آنچه هست فایده برد و بوجود دستگاههای قدیم فرهنگی ایران از قبیل دانشگاه قم و اصفهان مقرآمد و از برای اطمینان خاطر کسانی که قول فرنگی را در هر باب حجت میدانند و عقیده مستشرق و بدل مستشرق را هم در خوبی یا بدی نظم و نثر جدید فارسی دلیل می آورند باید در این جا بنویسم که از قضا یکی از فضلا و نویسندگان عالی مقام فرنگی صد سال پیش از این دانشگاههای سبزوار و قزوین و اصفهان و سایر بلاد ایران را ستوده است.

كنت دو گویی نو سفیر ناپلیون سیم در دربار ناصرالدین شاه در

کتاب «ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی» در فصل «تصوف و فلسفه» که فضائل بزرگانی از قبیل ملاصدرا، شیرازی و ملامحسن فیض و ملا محمد علی نوری را می‌شمرد چون سخن بدانشمندان ایرانی هم‌عصرش میرسد حاجی ملاحادی سبزواری را بکلماتی می‌ستاید که در زبان علماء و فضالای فرنگی حد ستایشست. مینویسد:

جناب حاجی ملاحادی سبزواری عالمیست بلند مرتبت و متبحری راسخ و در علوم الهی و در آنچه بمعارف و علوم عالی وابستگی دارد استادی کامل. آوازه دانش و فضلش چندان منتشرست که شاگرد و مستمع از هندوستان و ترکیه و عربستان بسبزواری می‌آیند. حاج ملاحادی هر روز در ساعت معین، بدقتی تمام که از این جهت همچنانکه از جهات دیگر حالات کانت را بیاد می‌آورد، برای درس دادن بجمع کثیر شاگردان خود بمسجد میرود.

گوی نو در جای دیگر فصل مذکور میگوید که:

گذشته از آنچه راجع بحاج ملاحادی سبزواری بیهما نوشته‌ام یادداشتهای من راجعست بسه دستگاه و مرگز علمی اصفهان و قزوین و طهران و بس ولیکن درهمدان و کرمانشاه و تبریز و شیراز و یزد و کرمان و مشهد و شهرهای بسیار دیگر نیز فلاسفه عالقدر و علماء بوده‌اند و هم امروز هستند.

سفیر فرانسه که بر اثر آشنائی با حالات حکیم سبزواری فیلسوف بزرگ آلمان را بیاد می‌آورد بیهوده سخن نمیگوید و ناسنجیده حاجی ملاحادی را بکانت تشبیه نمیکند. گوی نو خود نویسنده اینست عالیه مقام

که نوشته‌هایش، علی‌الخصوص عقایدش، در باب اختلاف درجه استعداد نژادهای بشری مشهور خواص فضایل عالمست و هم‌باین علت و نیز بسبب آنکه وی خود بعظمت دستگاه فرهنگی فرنگی و بنقائض مدارس قدیم ایران وقوف داشته رأیش درخصوص دانشگاههای قدیم ما شنیدنیست. پس اگر بحکم عقل و سابقه و بدلیل موجودیت که قویترین دلیل‌هاست دانشگاههای قدیم خود را بشناسانیم و آنها را هم وسیله پیشرفت معنوی کنیم و برای بیان حق، نامشان را در نوشته‌های رسمی بگنجانیم نه کفر و ناحق گفته‌ایم و نه معدومی را موجود جلوه داده‌ایم.

نقص و فقر مادی و معنوی دانشگاههای ما و کمال و ثروت دانشگاه‌های ملل توانگر کامل تمدن بر هر جوینده هوشمندی آشکار است. دانشگاه کولومبیا شصت و نه عمارت دارد و ۱۰۵۲۰۰۰۰ کتاب (غیر از کتب مکرر و رساله‌های بی‌جلد) و اراضی و املاک و موقوفاتی بقیمتی بیش از ۱۴۴۰۰۰۰۰۰ دلار و پانزده میلیون دلار خرج در سال. دانشگاه ییل (بر وزن ذیل) را صد عمارت و بیش از دو میلیون و پانصد هزار رساله و کتابست و سرمایه و دارائیش از صد و هفتاد میلیون دلار می‌گذرد:

قدیمترین دانشگاه امریکا را داستانی دیگرست. هاروارد خود رصدخانه دارد و چندین موزه از قبیل موزه آلمانی و موزه عبری و سرمایه‌ای سودبخش بیش از صد و سی و چهار میلیون دلار و منفعتی در سال بالغ بر ده میلیون دلار و کتابخانه‌ای دارای سه میلیون و هفتصد و نود و پنج هزار و پانصد و دو کتاب و در يك سال بیش از هفتصد هزار دلار برسم قرض پشاهگردان و باسم جایزه و مدد معاش باهل تحقیق پرداخته‌است، (ارقام

و مطالب مذکور راجعست بسال ۱۹۳۶ میلادی و مأخوذ از دانشنامهٔ بریطانیا).

بعد از اعداد مذکور در باب وضع امروزی دانشگاه اصفهان و طهران و دارالعلمهای دیگر وطن خود چه بنویسم که دل آزار نباشد؟ يك دانشگاه امریکا بیشتر از هفت کرور کتاب دارد و دانشگاه قزوین دو هزار کتاب هم ندارد ولیکن نومید نباید بود و شك نیست که بهمت مردان و زنان این سرزمین باز روزهای خوش خواهد آمد و ایران باز بعلم و ادب و هنر شهرهٔ آفاق خواهد شد.



ما بحکم عقل باید بیکایک دستگاههای فرهنگی قدیم روح تازه بدمیم و لااقل مجموع هر چند مدرسهٔ قدیم را دانشگاهی بخوانیم و بآن وسیلهٔ کار، پول و کتاب و استاد و شاگرد بدهیم. مقصود آن نیست که بگوئیم و بنویسیم که پانزده یا بیست دانشگاه داریم و خوش بنشینیم. هر که هواخواه ترقی معنوی ولایتهای ایران و معتقد بتقسیم کار و مدرسه و استاد و شاگرد و پول بجمیع نقاط کشور باشد ناچار همعقیدهٔ منست که برای پیشرفت، طریق صواب غیر از این نیست که دانشگاه نیمه جان قدیم هر ولایت را زنده کنند و بر آن ازپولی که تمام مالیات پردازان این مملکت میدهند عمارت و کتاب و کتابخانه و استاد چندان بیفزایند تا بتواند مرکز فعالیت فکری و علمی و فنی و پرورشگاه جسم و جان اهل محل گردد.

عدد دانشگاههای ممالک مختلف را با عدد سکنهٔ آنها چندان

تناسبی نیست. پرتقال شصت برابر ایسلاند ساکن دارد و هریک از این دو مملکت را یک دانشگاه بیش نیست. اسکاتلند را پنج ملیون ساکن و چهار دانشگاهست.

تعیین عدد دانشگاههای ایران باید با انجمنی باشد مرکب از نماینده وزارت فرهنگ و «دانشگاه طهران» و چهار پنج تن از فضلاء آشنا با دانشگاههای قدیم و جدید ولیکن چنان مینماید که بعلت وسعت مملکت و بواسطه وجود مدارس کثیر قدیم بتوان از مجموع مدرسه ها لااقل پانزده دستگاه را نام دانشگاه داد: طهران، قم، اصفهان، شیراز، یزد، کرمان، تبریز، قزوین، مشهد، نساپور، کرمانشاه، رشت، گروس، همدان، رضائیه.

بر آنچه مذکور شد پنج شش دانشگاه دیگر باید افزود. در آبادان یا در هر جای مناسب دیگر باید دانشگاهی ساخت که در آن جمیع علوم وفنون که مستقیم یا غیر مستقیم راجع بنفت و مواد نفی و کیفیت جستجو و کشف و تصفیه و استخراج و فروش نفت و مواد نفیست مهمترین شعبه دروس دانشگاه باشد. تأسیس چنین دانشگاهی از واجباتست و درعجبم که چرا هر چه زودتر آن را بوجود نمی آورند.

باید دانشگاهی دیگر در جوار خرابه های تخت جمشید ساخت که مهمترین شعبه اش محل آموختن تاریخ و السنه و شرح آثار تمدن ایران پیش از اسلام و مرکز جمیع نوشته های بشری در باب ایران قدیم باشد. جزء عمارات این دانشگاه باید مهمانخانه هائی بنا کرد برای پذیرائی از فضلا و استادان و شاگردانی که بزیارت بآن جا بروند و این

زیارت برهرا ایرانی واجبست. عقیده‌ام عجیب خواهد نمود ولیکن معتقدم که در لرستان و سیستان و چند جای دیگر ایران که آبادانی کمست هم باین علت باید دانشگاهی بوجود آورد که راهنمای مردم و مرکز عمران و تعلیم و تربیت و نشر آثار تمدن شود.



نوزده یایست دانشگاه داشتن را بر ملت ترقی خواه قدیم تمدن ایران بیگانگان هم روا خواهند داشت. هر ملت عاقل که بخواهد با استقلال فکر بحل مشکلات خود بپردازد باید از کارهای دیگران باخبر باشد، اما هرگز تقلید نکند. در این عالم دانشگاههای گوناگون هست. در کسفورد تقریباً جمیع شعب علوم و فنون را درس میدهند و در میان دانشگاههای ژاپون دوازده دانشگاه يك شعبه يك مدرسه هست از قبیل دانشگاه تجارت در توکیو و دانشگاه طب در ناگویا. ما نیز باید دانشگاههای مناسب با محیط و سوابق و پول و احتیاجات و مقاصد خود داشته باشیم. در هر دانشگاه ایران جمیع علوم دینی بنام «الهیات» یکی از شعب مهم خواهد بود. این شعبه در کار خویش و در کیفیت خرج کردن عوائد موقوفات خاص خود استقلال ولیکن در امور دانشگاه شرکت خواهد داشت.

هر يك از دانشگاههای ما باید مرکز جمع آوری و ترتیب و تدوین اطلاعات محلی از هر قبیل نیز باشد و حاصل مطالعات و تبذعات فضایی ولایت شناس را هم باید در مجله خاص دانشگاه درج کنند. شاگردان شعبه الهیات دانشگاههای ایران هم بیکار نخواهند

ماند. کار آفرین پروردگان مدرسه های دینی درهرجا وهروقت بیمست و امید که پیوسته با بشرست. امیدواران دیندار بسیارند همه محتاج طبیب دردهای روحانی، نصیحت گوئی شیرین سخن و حالت شناس که بگوید و بشنود و بخنداند و بگریاند و مستمع را میان خوف و رجائگاه دارد.

هر محله و شهر و مدرسه و کارخانه و بیمارستان و زندان و ده و قصبه و درخارج ایران هر سفارتخانه ای و هر شهری که در آن ایرانی باشد ققیبی یا واعظی یا مدرسی می خواهد. معلم و استاد زبان و ادبیات عربی و فارسی در مدرسه های ایران و نیز چندین هزار مؤلف و مترجم و نویسنده رسائل و کتب دینی و فلسفی و اجتماعی همه باید پرورده شعبه الهیات دانشگاه های ایران باشند. استادان این شعبه هر دانشگاه را هم باید مثل استادان شعبه های دیگر برای مطالعه و تحقیق و دیدن مظاهر تمدن سایر ملل بخارج از ایران فرستاد.



اکنون که سخن باین جا کشیده است باید گفت که اکثر پروردگان جدید مدارس قدیم ما بکلی از این نکته غافلند که فارسی زبان ملی ایشانست نه عربی و اگر این نکته را میدانند چرا بفارسی کتاب نمی نویسند. جمیع کتب نظم و نثر درست فارسی نوشته پرورش یافتگان دانشگاه های قدیم ماست ولیکن چنان مینماید که از سی چهل سال پیش این چشمه خشکیده است.

از کنج عزلت بیرون آمدن و از ملت ایران پول و کار و احترام

خواستن تکلیفها دارد و نخستین تکلیف یاد گرفتن زبان این ملتست و اگر شاگردان و استادان و پروردگان دانشگاههای قدیم بگفتهٔ نیکخواهان خود عمل نکنند ضرر بیشتر از این خواهند دید و جای گله وزاری نخواهد بود چرا که خود مقصرند .

فاضلی آلمانی در خصوص مدینه يك كتاب نوشته است و علمای دین که ببهانهٔ شرح تاریخ و تأثیر اسلام راجع بچین و فرانسه هم باید کتابها نوشته باشند در باب شهر جدید یا قدیم مکه يك رسالهٔ معتبر هم بفارسی تألیف نکرده اند .

بفرض آنکه هیچیک از پیشنهادهای مندرج در این مقاله پذیرفتنی نباشد آیا نمیتوان و نباید از دستگاه عریض و طویل وزارت فرهنگ و «دانشگاه طهران» توقع داشت که پس از تحقیق بوسیلهٔ رساله‌ای بما بگویند که ایران چند مدرسهٔ قدیم و هر مدرسه چند شاگرد و استاد و حجره و کتاب دارد و آیا ساختن دانشگاه آبادان و تخت جمشید و نظایر آنها لازمست یا نه . انتشار چنین رساله‌ای که نه باعث اعتراض جماهیر شوروی خواهد شد و نه موجب گلهٔ امریکا خود بهترین مزد این مقاله خواهد بود .

روابط و تأثیرات ادبی

موریس مترلینک (۱) تأثر نویس و حکیم و شاعر و نویسنده بلژیکی شهرت عالمگیر دارد و آثار دلنشین بدیعش از قبیل «زندگی مورچگان» و «پرنده کبود» با کثر زبانهای مهم ترجمه شده و بازی «پلئاس و ملیزاند» (۲) او را کلوود دبوسی (۳) لحن ساز عالی مقام فرانسوی از عالم کلمات بعالم الحان نقل کرده است. آلساند آرنو (۴) یکی از نویسندگان بزرگ فرانسویست، شیفته و دلبسته موسیقی و فلسفه، که ایمان راسخش بعلوم و متابعتش از روش علمی در تحقیق و بیان مطالب ادبی بنوشته هایش کیفیتهای

(۱) Maurice Maeterlinck

(۲) Pelléas et Mélisande

(۳) Claude Debussy

(۴) Alexandre Arnoux

خوب و خاصیت‌های دلپذیر بخشیده است.

فردوسی را هم می‌شناسیم و میدانیم که بزرگی باو می‌برازد و بهر شاعری که در لطف سخن و کمال بلاغت مثل اوست و خوشوقتم که در این ایام نیز میتوانیم او را هموطن خود و ایرانی بخوانیم. چنین می‌نماید که همسایگان بی‌آزار با انصاف ما که برای اظهار یگانگی بزرگان ایران را از خود می‌شمرند هنوز فردوسی را از ما نگرفته‌اند و باز جای شکرست که کوتاه نظران سیاه اندرون سنگدل تا امروز بشاهنامه سوزی پرداخته‌اند و امنای دولت هم تدریس این کتاب را در مدارس ممنوع و «شعر نو» و «شعر سفید» را جانشین آن نکرده‌اند.

باری، چندی پیش در له نوول لی ترر (۱) - اخبار ادبی چاپ پاریس - مقاله‌ای خواندم بنام «منابع اقتباس» بقلم آلکساندر آرنو، مقاله‌ای خوب و نکته دار و ترجمه خلاصه آن را در این جا درج میکنیم: «شبی در کتابخانه خود بمرتب کردن کتابها مشغول بودم و از قضا شاهنامه فردوسی ترجمه ژول مهل (۲)، در هفت جلد، بدستم افتاد. تشنگان سیر آفاق و مشتاقان ادراک کیفیت حالات جوانی بسیارند که از این چشمه اشعار رزمی و بزمی و داستانهای دیو و پری آب خورده‌اند. «این دهمین بار بود که شاهنامه را ورق می‌زد. گوئی کتابها باما محرم میشوند و آثار ذوق و شوق ما را در خود نگاه میدارند و درست ورقی را برای ما باز میکنند که دلخواه ماست. کتاب را ورق

(۱) Les Nouvelles Littéraires

(۲) Jules Mohl

میزدم و باز دو داستانی را یافته‌ام که بسیار دوست میدارمشان. نمیدانم این داستانها را با من چه رابطه‌ایست که انگشتانم و همه وجودم بصفحه‌هایی که جای آنهاست فرمان داده‌اند که پیش از صفحه‌های دیگر خود را برابر من نمایان کنند.

«اول از وصف این شکار بگویم. صبحست و خروس بانگ برداشته و طوس باتنی چند از همراهان بنخجیر کردن میرود و در بیشه زنی صاحب جمال میبیند و با او سخن میگوید:

چنین گفت موبد که يك روز طوس

بدان گه که خیزد خروش خروس

خود و گيو و گودز و چندی سوار

برفتند شاد از در شهریار

بنخجیر کردن بدشت دغوی

ابا باز و یوزان نخجیر جوی

یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور

بنزدیک مرز سواران تور

همیراند در پیش با طوس گيو

پس اندر پرستنده‌ای چند نیو

بیشه یکی خوب رخ یافتند

پر از خنده لب هر دو بشتافتند

بدیدار او در زمانه نبود

ز خوبی بر او بر بهانه نبود

بدو گفت طوس ای فریبنده ماه
 ترا سوی بیشه که بنمود راه
 چنین داد پاسخ که ما را پدر
 بسزد دوش و بگذاشتم بوم و بر
 شب تیره مست آمد از بزم سور
 همان چون مرا دید جوشان ز دور
 یکی تیغ زهر آبگون بر کشید
 همی خواست از تن سرم را برید
 گریزان در این بیشه جستم پناه
 رسیدستم این لحظه ای در ز راه

.....

«قصدم آن نیست که همه داستان را در این جا بیاورم . داستان
 کامل را در شاهنامه باید خواند. اکنون بداستان دیگر میپردازم . زال
 سفید موی، پرورده سیمرخ ، عاشق رودابه پری روی میشود و شب هنگام
 بجانب کاخی میرود که رودابه در آنست :
 چو خورشید تابنده شد ناپدید
 در حجره بستند و گم شد کلید
 سپید سوی کاخ بنهاد روی
 چنان چون بود مردم جفت جوی
 برآمد سیه چشم گلرخ بیام
 چو سرو سہی بر سرش ماه تام

دو بیجاده بگشاد و آواز داد
 که شاد آمدی ای جوانمرد راد
 سپید کز آن باره آوا شنید
 نگه کرد و خورشید رخ را بدید
 چنین داد پاسخ که ای ماه چهر
 درودت ز من آفرین از سپهر
 همی خواستم تا خدای جهان
 نماید بمن رویت اندر نهان
 کنون شاد گشتم با آواز تو
 بدین چرب گفتار با ناز تو
 یکی چاره راه دیدار جوی
 چه پرسى تو بر باره و من بکوی
 پریروی گفت و سپید شنود
 ز سر شعر شبگون همی برگشود
 کمندی گشاد او ز گیسو بلند
 کس از مشک زان سان نییچد کمند
 فرو هشت گیسو از آن کنگره
 بدل زال گفت این کمندی سره
 یس از باره رودابه آواز داد
 که ای پهلوان بچه گرد زاد

بگیر این سر گیسو از يك سویم
 ز بهر تو باید همی گیسویم
 بدان پروراندیم من این تار را
 که تا دستگیری کنم یار را
 نگه کرد زال اندر آن ماهروی
 شگفتی بماند اندر آن روی وموی
 بسائید مشکین کمندش ببوس
 که بشنید آواز بوشش عروس

.....

«آیا این دو موضوع جذاب هیچ چیزی را بیاد شما نمی آورد؟
 من نمیتوانم از آنها لذت ببرم مگر آنکه از قرنهای واز فراز زمینها بگذرم
 و از فلاتهای خشک ایران بجلگه های نمناك ولایت فلاندر (۱) برسم.
 گولو (۲) که بشکار رفته است، در بیشه بر کنار چشمه ای، ملیزاند را
 میبیند و از او میپرسد:

- آیا کسی بشما آزاری رسانده است؟

- آری.

- که بشما آزار رسانده است؟

(۱) Flandre

(۲) Golaud

گولو دولتمند نیست صاحب آب و زمین که دیگر جوان نیست. وی
 ملیزاند را بزنی میگیرد. پلئاس برادر ناتنی او عاشق این زن میشود و گولو
 سرانجام پلئاس و ملیزاند را میکشد.

- همه ، همه .

- از کجا آمده اید ؟

- من فرار کرده ام ، گریخته ام ، گریخته

« هنگام شب که پلئاس پای برج میرسد ملیزاند نیز گیسو
میگشاید و پلئاس میگوید :

- گیسویت بجانب پائین می آید... من موی ترا در دست میگیرم
و در دهان میگیرم . . موی تو از مکانی چنین بلند می آید و تا قلب مرا
در خود فرو برده است .

« شك نیست که موریس مترلینك وقایع و اشخاص را بتناسب
محیط تغییر داده است . فرق خوب روی از پدر گریخته [رودابه] با
ملیزاند اینست که وی میداند از کجا آمده و چگونه پدرش میخواست
است که او را بکشد . علت ترس و فرار خود را بعالم منسوب نمیکند .
زال هم بجای آنکه موی رودابه را بدرخت بید ببندد و مثل پلئاس بر
خود درد و رنج روا دارد ، هرچه زودتر ، چنانکه بجوانی دلاورمیرازد
بعمل میپردازد و بکمند از دیوار بالا میرود و پیش از دمیدن صبح درخت
وجود رودابه را بارور میکند .

« منکر نمیتوان بود که آنچه فردوسی خود از دفتر های کهن
اقتباس کرده بدست این نویسنده بلژیکی با کیفیت و چاشنی دیگر از نو
بوجود آمده اما کیست که متن نمایش نامه نوشته مترلینك را با گفته
فردوسی مقابله و مقایسه کرده و بتوافق معنوی آنها پی برده باشد و باز
چنان پندارد که مترلینك از شاهنامه بیخبر بوده است ؟ مقصود من آن

نیست که در این جا دعوائی بمیان آورم . من خود در جستجوی مطلبم و دقت کردم در این باب برای آنست که از رمز و سر قوهٔ خلاقیت آگاه شوم هر چند بکشف این راز امیدی ندارم .

« سرقت و انتحال و منبع اقتباس در اصطلاحات فن ادب کلماتیست که تعریف کردن آنها مشکلست چرا که اهل هر تمدنی و افراد هر نسلی موافق هوی و هوس خود حد معنی و مفهوم آنها را تغییر میدهند . مترلینک را مضمون دزد نمیتوان گفت و شاید مقلدهم نبایدش خواند . محتملست که وی در وقت نوشتن نمایش نامه پلئاس و ملیزاند خود آگاه نبوده باشد که گفتهٔ فردوسی دریادش هست . در این جاست که اصطلاح منبع اقتباس را باید بکار برد . آب چشمه هم اول در زیر زمین جمع میشود و بعد بیرون میجهد .

« ناقدان و اهل فضل و تحقیق مصداق لفظ منبع را چنانکه باید وسیع نمیگیرند و بحکم نوع کار خویش از قبول این نکته عاجزند که اهمیت منبع اقتباس را بکمیت و کیفیت و ارزش آن نمیتوان سنجید . گاهی جمله‌ای در جائی یا شرح و تفسیر نوشته یا حروف ریز در پای صفحه‌ای در ایجاد آثار بزرگان بمراتب بیشتر از کتابی عظیم تأثیر دارد . اما گذشته از هر سندی و مکتوبی و شرح و بیان و قصه و حکایتی چیزهای دیگر نیز هست از قبیل شکل ابر پاره‌ای یا کلمه‌ای که اتفاقاً بگوش برسد یا اعلانی که در گذر گاهی نظر را بگیرد و این همه اجزاء منابع اقتباس مهم و مؤثر است که اهل تتبع را در آن راه نیست .

« تقلید کردن را داستانی دیگرست . نویسندگان ، علی‌الخصوص

هنرمندان در قرون مختلف، در باب تقلید کردن آراء و احساسات گوناگون داشته‌اند و بتقلید کردن مینازیده‌اند و در عصر دیگر آن را موجب شر مساری می‌شمرده‌اند و پنهانش می‌کرده‌اند. در ایام پیشین خاصه در عهدی که بظهور آثار کلاسیکی مشهورست تقلید کردن را محترم میداشتند و بآن مباحات مینمودند و بخویش می‌بالیدند که از پیروی دیگران سرموئی منحرف نشده‌اند و از خود هیچ طریقه جدیدی بوجود نیاورده‌اند. اما عجب در اینست که هم از این گمشدگی در راه تقلید اثری چند ظاهر شده است بدیع و جدید.

« بعد، علی‌الخصوص از وقتی که عهد رمانتیک شروع شد هر کس کوشید که جز از خود نگوید و حالات خویش را بشیوه خاص خود بیان کند و خویشتن را میوه‌ای جلوه دهد یکتا و بی‌همتا و جدا از عالمی که او را بیار آورده است. کلمات وارث و شاگرد و پیرو و جانشین فلان و بهمان که مایه سرفرازی بود همه متروک گشت و نمیتوان گفت که از این تغییر نتیجه کامل حاصل آمده است. شك نیست که بر جمع کسانی که میخواهند مبتکر باشند و در تقلید از مبتکران بزرگ حقیقی هزار گونه رنج و زحمت بر خود روا میدارند خیلی افزوده شده است اما عدد مبتکران مادر زاد مثل همیشه ثابت مانده یعنی بسیار اند کست.

« در باب سرقت ... باید دلیرانه اعتراف کنم که در این عالم هیچ چیز در نظرم بقدر مضمون دزدی مستحسن نیست، بشرط آنکه مضمون دزدیده را هر چه خوبتر پرورده و از کار بیرون آورده باشند ولیکن پیشرفت واقعی در اعمال آدمی فراوان نیست. باری، تقلید کردن هنر

میخواهد و مضمون دزدی نبوغ و دهاء لازم دارد. حاصل این سرقت یا خوب و عالی خواهد بود یا بدوست. مضمون ربودن یا دزدی ننگین خواهد نمود یا از آن شاهکاری تابناک بوجود خواهد آمد. شکسپیر را ببینید که چگونه مضمون را از مون تنی (۱) غارت کرده و در بازی هملت در آن جا که این شاهزاده با خود سخن میگوید بکارش برده اما بکیفیتی که بآن جلالی و رونقی تازه بخشیده است.

«مولیر (۲) و کال درون (۳) و ویرژیل (۴) همه چنین کرده اند. واگنر (۵) از لیست (۶)، پدر زن خود، نیز لحن و آهنگ دزدیده است. دفتر زرین مضمون ربایان وقتی کاملست که نام تمام مشهوران عالم در آن باشد. نابغه شاید کسی باشد که برای کمتر زحمت کشیدن و زودتر بمقصد رسیدن مضمون متعلق بدیگری را بگیرد و آنرا چنان تغییر دهد و بیاراید و کامل کند که گناه مضمون ربودنش را بتازگی و نوع متاعش بتوان بخشید.

«الکساندر دوما نویسنده سه تفنگدار را بملامت گفتند که در مضمون دزدی بیداد میکنی و او در جواب گفت که از عدم چیزی بوجود نمیتوان آورد و خدا هم که انسان را خلق کرد از هیچش نیافرید.»

(۱) Montaigne

(۲) Molière

(۳) Calderon

(۴) Virgile

(۵) Wagner

(۶) Liszt



امیدوارم که عقیده آلکساندر آرنو در باب سرقات ادبی ساده دلان ایران را گمراه نکند و مضمون دزدی را در نظر ایشان نیاراید تا نپندارند که بمضمون ربائی شبیه ویرژیل و شکسپیر و مترلینک توان شد. علم و هنر را دقیقه هاست و شناخت و دریافت معنی آنها نصیب هر کس نیست. شاعری و نویسندگی و عالمی را در کدام مدرسه عالم یاد میدهند و قوه خلاقیت آثار هنر و قدرت کشف و اختراع علمی را از کجا باید خرید؟ این همه بخش خدائست و آموختنی و فروختنی نیست. پس بهوش باشیم تا خطا نکنیم و تقلید را بجای ابتکار نگیریم و شعر زشت بد غلط را شعر نو نخوانیم و آشنائی با اصطلاحات علوم را دانشمندی و عالمی جلوه ندهیم و بدانیم که اگر کار باین آسانی باشد که ما پنداشته ایم در فرنگ که جویندگی و کوشندگی و وسیله کار و پرورش ذوق چند صد برابرست هزاران هزار کس را باید عالمی بزرگ یا هنرمندی سحر آفرین یا لااقل استادی کامل بشمرند. اما در فرنگستان، هم باین علت که علم را تجست نه علم فروشی، همه جای خود را میشناسند و قدر و قیمت هر متاعی از هر قبیل، از خشنترین پارچه تا لطیفترین شعر، یکایک معینست و معلوم.

تحقیق در منابع اقتباس موضوع و فکر و مضمون خود یکی از مباحث شیرین و دقیق شعبه ای از علوم ادبیست که آن را بفارسی « ادبیات تطبیقی » (۱) ترجمه کرده اند و بدلائلی که ذکر خواهد شد این اسم

ناصحیح هینماید و بامسمای فعلی خود تناسبی که باید ندارد. اما نکته اینست که در ترجمه فارسی غلط نیست. خطا در اصلست و از فضیلتی فرهنگی که بسهل انگاری نامی را اختیار و بعد رائج کرده اند که اکنون خود معترفند که ناقصست و نارسا.

موضوع این شعبه جدید از علوم ادبی «تاریخ روابط و تأثیرات ادبی» است و مطابقه و مقایسه و سنجش را فقط تا جایی در آن راه هست که کشف وجود رابطه و تأثیری مستقیم میان اشخاص یا آثار ایشان باشد. در باب این قسمت از علوم ادبی نوشته های معتبر خواندنی فراوانست و چندی پیش از این کتابی بزبان فرانسه منتشر شد مختصر و بسیار مفید تألیف گویار^(۱) جامع اصول مباحث و کلیات مسائل و معرف دامنه و حدود منطقی تحقیقات و تتبعات خاص این شعبه و در آن شرایط لازم برای تحقیق کردن و محقق شدن و روش مطابقه و مقایسه آثار بقصد کشف روابط و تأثیرات ادبی، همه درجست.

مبهم و نامصرح بودن اسم از گفته ژان ماری کاره^(۲) استنباط میشود. این فاضل محقق که قولش حجتست در مقدمه کتاب مذکور نوشته است که مفهوم این قسمت از علوم ادبی را يك بار دیگر باید مصرح و معین کرد. در این جا سخن از مقایسه و مطابقه نیست. این شعبه خود جزئی از تاریخ ادبیست و موضوعش تحقیق در روابط معنوی مللست، روابطی که فی الواقع میان اشخاص، یا بواسطه آشنائی یکی با آثار دیگری

(۱) M. - F. Guyard

(۲) Jean Marie Carré

بوجود آمده است. منظور اصلی، تحقیق در این مطلبست که هر ملت و هر مصنف یا شاعر یا نویسنده با آنچه از دیگران گرفته چه کرده و بآن چه صورتی و آب و رنگی داده است.

گویار هم در مقدمه کتاب خود نوشته است که موضوع هنوز چنانکه باید در نظرها روشن نیست و میگوید که فی المثل مقایسه شکسپیر با راسین جزء قسمت انتقاد ادبیست ولیکن تحقیق راجع بتأثیر نوشته‌های مون تنی در شکسپیر از موضوعهای جدید این شعبه جدید علوم ادبیست. «ادبیات تطبیقی» موضوعی دارد خاص و بسیار مهم ولیکن شمولش چندان نیست که مفهوم «روابط و تأثیرات ادبی» را فرا گیرد. گویار در کتاب خود از «تاریخ روابط ادبی میان ملل» سخن بمیان آورده است. اما چنین می نماید که برای این شعبه جدید از علوم ادبی نام «تاریخ روابط و تأثیرات ادبی» مناسبتر باشد چرا که این اسم رابطه ادبی میان افراد يك ملت و تأثیر مستقیم گفته و نوشته شاعری یا مصنفی در شعرا و نویسندگان همزبان یا هموطن، گذشته از هر نوع تأثیر دیگری، همه را شامل میگردد.

تحقیق راجع بتأثیر رباعیات خیام در ادبیات ملل مختلف، خاصه در ادبیات انگلیسی، یکی از موضوعهای این شعبه تواند بود و بحکم عقل سلیم رابطه میان عنصری و فرخی و ابوالفضل بیهقی و ابوحنیفه اسکافی و تأثیر شعر فردوسی در سعدی و گلستان سعدی در پریشان قآنی و گفته انوری در نظم پروین اعتصامی و مطالبی از این قبیل همه را باید جزئی از مفهوم وسیع «تاریخ روابط و تأثیرات ادبی» شمرد و مقایسه و مطابقه ادبی

خود مشمول آنست .

مباحث گوناگون این قسمت از علوم ادبی جذابست و شیرین و معرفت آموز و برادبای دانشمندانست که بترجمه و تألیف کتب و رسائل معتبر حاوی اصول و کلیات آن راه این نوع تحقیق را بازکنند. آموختن تاریخ روابط و تأثیرات ادبی برای ما لازمست و بسیار مفید . ادبیات فارسی هم اثر پذیرست و هم اثر بخش . نزدیک چهارده قرنست که قرآن و کتب نظم و نثر عربی در ادبیات فارسی تأثیر داشته و امروز هم در سراسر ایران کسی نیست که يك نامه مختصر صحیح بفارسی بنویسد یا حکایتی از گلستان یا غزلی از حافظ را بی غلط بخواند و اصول زبان عربی را الاقل یاد نگرفته باشد و این نقص فارسی نیست . نکته اینست که نوشتن يك کاغذ ده پانزده خط درست خوب بهر زبانی که مثل فارسی زنده و گویا و مضامین دلکش و مطالب دقیق و ترکیب کلماتش فکر پرورده امثال فردوسی و مولوی و دانته و شکسپیر و راسین و گوته باشد کاریست بسیار مشکل و ایرانیانی که فارسی را سخت و زبان فرنگی را آسان می پندارند ساده لوحانی خود فریب و غافلند و بغلط حرف زدن و غلط اندر غلط نوشتن زبان بیگانه خرسند و قانع و چندان کم مایه اند که عجز از ادراک دقائق زبان و ادبیات خارجی را هم نمی فهمند .

خلاصه ، با وجود رابطه ای چنین قدیم و پایدار که میان ادبیات فارسی و عربیست ما نه يك کتاب مختصر معتبر در باب تأثیر آنها در یکدیگر نوشته ایم نه يك رساله مهم راجع بنفوذ افکار و مضامین ادبی فرنگی در فارسی . دائم از خیام و ترجمه فیتز جرالد و شهرت عالمگیر

رباعیات سخن میگوئیم و هنوز درباب تأثیر عظیم این ترجمه که وصاف قطره ایست از اقیانوس شعر فارسی سه مقاله صحیح دوینست سیصد خطه بزبان فارسی نیست .



چندیست که ما نادیده عاشق ادبیات فرنگی شده ایم و با کتب نظم و نثر فرنگی کاری میکنیم که دوستان و خویشان و مهمانان مامعتقدند که ترجمه است و دیگران را نباید عقیده چنین باشد . بتقلید خام از فرنگی قصه و رمان مینویسیم . دیگر شعر نمیگوئیم چرا که ممکنست شبیه رودکی و فرخی و ناصر خسرو و مولوی شویم . مثل فرنگی شعر مینویسیم و بخود میبالم که آزاد شده ایم و پیشرفت کرده ایم و شعر نو بیازار آورده ایم و اکنون بمدد جهل و ازبدی بخت و اژگون هزار شاعر گستاخ داریم که شعر سفید و سیاه و بلند و کوتاه یعنی «شعر نو» مینویسند که بی وزنست و بی قافیه و بی معنی، زشت و جان کاه و نادرست، مضمونش ناخوب و معنیش در بطن نا شاعر هم ناپیدا.

ادبیات فرنگی چندان وسیع و خوب و عالیت که ناشاعران و نامترجمان و نامحققان ما بهزار يك لطف و دقت و عمق تنوع آن هم نمیتوانند واقف شوند. در این مکتب، ما همه شاگردیم و شاگرد ابجد خوان. ما هنوز در مرحله ترجمه اندر ترجمه ایم و آثار پوشکین روسی و هاینه آلمانی و دانته ایتالیائی را از فرانسه و اگر چندی در آموزشگاهی نوظهور خاص تعلیم انگلیسی درس خوانده باشیم از انگلیسی ترجمه میکنیم .

مبدأ پیشرفت حقیقی ما در ادبیات جدید روزیست که بنیت ادراک دقایق و لطائف ادبیات عالی فرنگ - نه بقصد تقلید خام و مضمون دزدی ناشیانه و خودنمایی بچگانه - وارد میدان کار شویم و زبانهای خارجی را هر چه خوبتر یاد بگیریم و در آثار نظم و نثر آنها تحقیق کنیم و مقدمه تمام این اعمال فارسی آموختنست و با ادبیات فارسی آشنا بودن .

ممکنست که آنچه در این باب گفته‌ام بمذاق معدودی تلخ آید . نه مدعیم که حق همه بامنست و نه منتظرم که عقاید مرا دیگران بیچون و چرا بپذیرند ولیکن چشم دارم که مخالفان هم نوشته‌ام را بردلسوزی و هنرپرستی حمل کنند نه بر خرده گیری و اعتراض و هنرپوشی . جای تأسفست که جمعی ساده وقانع و کم حوصله ، ناخوانده درس و نابرده رنج ، خود را استاد مجرب بپندارند و باین خیال واهی که ادراک لطائف و رسیدن بکنه حقایق ادبیات فرنگی آسانتر از فهمیدن علوم فرنگیست بخواندن ترجمه یا اصل چند قصه و حکایت و رمان و شعر فرنگی در علوم مقام ادبیات فارسی شك کنند و خود را واقف باسرار عظمت و کیفیات تنوع ادبیات فرنگی بشمرند . وجود این همه گوینده و نویسنده خود فریب که بشهرت چند روزه دلخوشند و جای خویش را بخود فریبان قانع ساده دیگر میسپارند حاصل این سهل انگاریست .

بر اثر تحقیق در مباحث تاریخ روابط و تأثیرات ادبی و سایر شعب علوم ادبی علی الخصوص بواسطه وقوف بر علائق صوری و معنوی میان علم و ادب بمشکلات پی خواهیم برد و در عالم ادبیات نیز ممکنات را از

ممنوعات و محالات باز خواهیم شناخت چرا که بمطابقه و مقایسه نظم و نشر ملل مختلف نکته های دقیق بر ماعیان خواهد شد و آشنائی با اصول علم و ادب ما را بطریق صواب هدایت خواهد کرد .

هم اکنون در میان هموطنان ما صاحبان عقل و طبع سلیم و دارندگان وسائل و لوازم تحقیق و تتبع بسیارند که آثار نظم و نشر و ثمره مطالعاتشان موجب سرفرازی و مایه امیدواراست و امیدوار باید بود چرا که هموطن فردوسی و حافظ اگر بعلتی در راه کج افتد همیشه در راه کج نمی ماند و چنین می نماید که گمراهان امروز، فردا در صراط مستقیم باشند ، ان شاء الله .

اروپا

نازنین دختر هنرمند زمین را ما بفارسی اروپا میخوانیم. از وقتی که گوش ایرانی با لفظ خوش آهنگ اروپا آشنا شده است چهل پنجاه سال بیشتر نمیگذرد. در سفر نامه های ناصرالدین شاه نوشته اند که وزیر مخصوص بر سر سفره ناهار برای شاه روزنامه یورپ میخواند. فرهاد میرزا، عم دانشمند این پادشاه، نیز در کتاب جغرافیائی که بنام جام جم ترجمه و تألیف کرده است از یورپ سخن میگوید. اما تلفظ انگلیسی اسم این خاک افلاطون پرور بگوش ایرانی خوب و لطیف نیامد و متروک شد و ما از میان نامهایی که شنیدیم اروپا را اختیار کردیم که دلنشینست و زیبا.

فراموش نکنیم که از ابتدای آشنائی ایران با ملل فرنگی جمعی از هموطنان ما اروپا و بلاد بیرون از اروپا که یافته و ساخته و آزاد شده

اروپاییست همه را فرنگ یا فرنگستان نیز خوانده اند . در زبان فارسی مصداق دولفظ فرنگ و فرنگستان نامحدود و نامعینست و وسعت دامنه مفهوم آنها نسبت درجه فضل و بینش و جهان شناسی و جهان گردی هر کس تحول میپذیرد ، فی المثل یکی نمیداند که قرطبه کجاست و فرنگش پاریس و لندن و برلن است و دیگری اروپا و استرالیا و هرسه امریکا ، خلاصه ، هر سرزمینی که بدست اروپائی و جایگاه دائم قومی از اقوام اروپائی اصل باشد همه را جزء فرنگستان میشمرد .

گوئی تقدیر چنان خواسته است که یافته و ساخته اروپا بزرگتر و دارا تر و توانا تر از اروپا باشد و اکنون که این کیفیت نمایانتر و تأثیرش در امور عالم بیشتر شده مفهوم فرنگ و فرنگستان ، گذشته از ابهامی که دارد ، تغییر بسیار نیز پذیرفته است و چنین می نماید که برای آسانی کار و روشن بودن مقصود باید این دولفظ را کمتر بکار بریم ، علی الخصوص در این ایام که در «بلاد فرنگ» انقلابات و تحولات عظیم پیش آمده و اوضاع بکلی واژگون شده و آنکه توانگر و نیرومند و بی نیاز بوده فقیر و ضعیف و محتاج گشته است . پس اروپای چشم دلار دوخته گوش بر فرمان امریکا را با امریکای دلار بخش اطاعت خواه مشتری ربائی که در لباس نصیحتگری باروپا دستور میدهد اشتباه نباید کرد و هر دو را فرنگ نشاید خواند . یکی جوانست و مالدار و زورمند و اسمش امریکا و دیگری ناتوانست و پیر و نومید و بینوا و نامش اروپا .



ما هنوز چنانکه باید اروپا را نشناخته ایم و تا چند سال پیش از

اول کارش هم بیخبر بودیم و نمیدانستیم که با مایهٔ فخر و ناز اروپا یعنی یونان قدیم جنگیده‌ایم و آتن را آتش زده‌ایم و هیچ اطلاع نداشتیم که در زبان سقراط «پادشاه بزرگ» را غیر از شاهنشاه ایران مفهومی نبود. از قضا تاریخ اروپا بجنگهای ایران و یونان شروع میشود: تا یونان ظهور نکرد اروپا نمودنداشت و تا یونان در مقابل سپاه شاهنشاه پایداری ننمود وهستی خود را از خطر نرها ند شخصیت اروپا ظاهر نشد. این گفتهٔ ما نیست. فضلالی فرنگی در کتب معتبر خویش چنین نوشته‌اند و شرح محاربات ایران و یونان و تأثیر عمیق آنها را در فصل اول دفتر وقایع اروپا ثبت کرده‌اند.

چنینست فصل اول تاریخ اروپا و اکنون باید دید که فصل آخرش بکدام واقعه پایان پذیرفته است. مگر نه در ایام زندگی ما و در مقابل چشم ما بود که اروپای دوهزار و پانصد سالهٔ بی‌همتا در علم و هنر و فرهنگ رفت و مرد و نا بود شد و جزء تاریخ شد و از آن داستانی مانده است و دفتری و تصویری و اثری؟ چرا نگوئیم که آن اروپای دانای توانائی که حکمش در هر باب و در هر جا روا بود دیگر در میان نیست؟ اروپای سر فرازی که یکتا مرکز علوم و فنون عالم شمرده میشد و در سیاست و صنعت و تجارت سلطان بی‌منازع بود کو و کجاست؟

خواهند گفت که اغراق نگوئید چرا که اروپا هست و هنوز جنب و جوشی دارد. جواب آنکه مقصود را ادراک نکرده‌است جز این چیست که ایران هم هست ولیکن این کشور گرفتار دشمن خارجی و خانگی که در آن مشتی گمراه غافل بوطن پرستی هم می‌بخندند ایران‌شاه عباس

و فردوسی و انوشیروان و داریوش نیست. پس بمعنائی که مقصود ماست دیگر در باب نابودگی اروپای بزرگ چه شکی و بحثی میتوان کرد؟ اروپائی باین صفت بود و دیگر نیست و اکنون اروپائی بچشم می آید ناتوان و نیمه جان و با فقر و یاس و بدبختی تازه آشنا. ناچار شرح اوضاع و احوال امروز و فردایش را نیز دفتری خواهد بود. اما نکته اینست که چون عمر استقلال دوهزاروپانصد ساله اروپا بسر آمده نخستین دفتر تاریخ اروپا را تمام شده باید گرفت و اگر بحثی هست در اینست که فصل آخر تاریخ بزرگی از میان رفته اروپا را چگونه و بکدام واقعه پایان باید داد.

کدامست فصل آخر کتاب عظمت اروپا؟ آیا این تاریخ بشرح جنگ عالمگیر اول تمام میشود که چون بمیان آمد اروپائی سرbazان آسیائی و افریقائی را بمیدان نبرد آورد تا اروپائی همتراد همفرهنگ همدین خود را که بمخالفت برخاسته بود بدست این جنگجویان مقتول و مجروح و اسیر کند؟ دراین نزاع خانوادگی که بر سر تقسیم منافع دنیا برپا شد اروپا از امریکا هم مدد خواست تا ضعف و نفاق اروپا بر همه هویدا گردد. امریکا دیربفریاد رسید و ضرر کمتر و فایده بیشتر از دیگران برد. پانزده يك فرانسه کشته داد اما رئیس جمهورش ویلسون که ساده نمائی زیرک و زرنگ بود چهارده اصل خود را با وعد و وعید باروپا قبولاند و از آن روز عالیشان دیدند که ورق کتاب سیاست و قدرت برگشته و دولتی قوی بیرون از اروپا بوجود آمده است که بصورت نصیحت دستوری میدهد که اروپا هم باید آن را بپذیرد.

بواسطه این جنگ چشم و گوش آسیائی و افریقائی باز و اروپا کم آبرو و امریکائی رکن بزرگ جنگ و صلح شد. اما چنین می نماید که این واقعه را باید مقدمه فصل آخر تاریخ عظمت اروپا شمرد نه پایانش چونکه بعد از جنگ اول باز اروپا سالی چند بامید باز گشت عهد جبروت و ملکوت خود کوششی میکرد و صورت خود را بسیلی سرخ میداشت ولیکن بیچاره غافل بود که سعیش باطلست و نمیدانست که این جنب و جوش در حال احتضار خانه روشن کردن پیش از مردنست .

فصل آخر تاریخ عظمت و استقلال مادی و معنوی اروپا بشرح جنگ عالمگیر دوم تمام میشود . مگر نه در این جنگ بود که انگلیس و فرانسه و هلند از امریکای نازفروش مدد خواستند و سپهداران مجرب و فرماندهان دانشمند و کار آزموده قوای بری و بحری و هوائی اروپائی بحکم ضرورت بفرمانبرداری از یک سرتیپ امریکائی گردن نهادند ؟ بر اروپائیان مستعمره دار کارچندان سخت شد که اختیار جان و مال خود را ناچار بکسی دادند که از اروپا نبود و ایام بزرگی و استقلال صوری و معنوی اروپا باین واقعه سر آمد .

کتاب عزت نابود شده اروپا را هر کس بزبان و شیوه خاص خود خواهد نوشت و هر که آن را و علی الخصوص فصل آخرش را بخواند اگر قرآن بداند این آیه را بیاد خواهد آورد که قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شئ قدير .



اروپای بزرگ امروز تماشا دارد که نقاش چیره دست روزگار تصویر تمام نمای آن را از کارگاه بیرون آورده و در نگارخانه تاریخ عالم گذاشته است . این تصویر عظمت اروپاست که برابر ماست . از آن چیزی نباید کاست چرا که بوده را نابوده نشاید انگاشت . بر آن نقطه ای نمیتوان افزود چرا که دوران بزرگی اروپا با آخر رسیده است .

در اسم توای اروپا چه معنیها نهفته است ! اروپا یعنی یونان قدیم و کمالش و روم قدیم و جلالش و فرانسه و مظاهر فکرش و ایتالیا و بدایع هنرش و سویس و طریقه حکومتش . بشنیدن لفظ اروپا حکمت یونانی بیاد می آید و شعر انگلیسی و موسیقی آلمانی و هزاران عالم بزرگ و هنرمند عالیمقام و کتاب شیرین و مجسمه قشنگ و تصویر دلنریب و لحن خوب و بنای خوش ساخت .

اروپا یعنی علم روز افزون خود پیرا از ارسطو تا پلانک^(۱) و شعر لطیف دلکش از همر تا هوگو و فلسفه عقل بنیاد فکر پرور از افلاطون تا رسل^(۲) . آنچه اروپا کشف و اختراع کرده از حساب بیرونست ، هر اختراعش وسیله چند کشف و هر کشفش بنیان چند اختراع . امریکای باین عظمت يك کشف آنست و الکتریستیه با این قدرت کشف دیگرش . دوربین افلاک نما يك اختراع اروپاست و طیاره قلعه مانند که بسرعتی بیش از سرعت صوت در آسمانها میبرد اختراع دیگرش . اما بزرگترین کشف اروپا که برتر و بهتر از آن تصور پذیر

(۱) Planck

(۲) Russell

نیست کشف فوائد آزادیست و عالیت‌ترین و دقیق‌ترین اختراع اروپا دستگاه پرورش و نگاه داشت آزادیست بکیفیتی که همه از نعمت آزادی برخوردار باشند و هیچکس بی‌بانه آزاد بودن بر دیگران ستم نکند. در این دستگاه عظیم یکایک افراد هر ملت متمدن را حق و سهمی و کاری و تکلیفی معنیست و پارلمان و طریقه وضع و اجرای قانون با جمیع مقدمات و اصول و فروعش یک ماشین از این دستگاهست و بس.

اروپائی که روزگاری قادر و بی‌نیاز بود امروز ناتوان و محتاج و نامطمئن گشته ولیکن در عین پریشان خیالی و گرفتاری در چنک مشکلات، شاگرد انگلیسی خوان شده چرا که انگلیسی زبان امریکا یعنی قوی‌ترین و غنی‌ترین دولت عالمست. سرزنش اروپای افتاده ضعیف مقصود نیست ولیکن ناگفته هم نباید گذاشت که اروپائی فتنه‌ها انگیخت و دریامی که قدرت داشت بدیگران تا می‌توانست ستم کرد و درممالک بیرون از اروپا رشوه دهی و رشوه خواری و فساد و جاسوسی را رواج داد و بر هر کس که از بزراد اروپائی نبود ناز و فریخت و تکبر نمود و اروپا را خزانه آثار نفیس و اموال تاراج شده ملل آسیا و آفریقا و امریکا کرد. عهدها بست و همه را شکست و در بیدادگری شیوه‌ای نوپیش گرفت. برای ستمگری هم قانون نوشت و باتوپ و تفنگ بمظلوم گرفتار چنگال اروپائی گفت که ظلم اگر مشمول مواد قانون نوشته ظالم باشد ظلم نیست.

اما بزرگ‌ترین گناه اروپائی آنست که اروپائی دائم از آزادی سخن گفت و آزادی را بر دیگران روا نداشت. اروپائی میخواست که

گوشت خوك بخورد و مثل ملائكه حرف بزند . آزادی را بستاید و خود را مستحق آن بشمرد ولیکن آسیائی و افریقائی را سزاوار آزادی نداند و این از اروپای واقف بفوائد و معانی آزادی پسندیده نبود . بیچاره اروپا امروز آزادی بخش شده است که خود چندان آزادی ندارد و هنگامی بفکر اتحاد و اتفاق افتاده که فرصت از دست رفته است .

اروپای بزرگ طلوع کرد و غروب کرد و ما از آن غافل بودیم . مجلس اروپای بزرگ تمام گشت و عمرش با آخر رسید و ما همچنان در اول وصفش مانده ایم و وصف اروپا در هزار کتاب هم نمیگنجد . هموطنان ما که از دور یا نزدیک با اروپا آشنائی داشته اند اگر در حقش چیزی گفته یا نوشته اند بیشتر از جمال اروپاست نه از کمالش و جمعی چندان خیره و مبہوت مانده اند که گوئی مہر سکوت بر لب نهاده اند و از وصف آنچه دیده اند عاجز مانده اند .

شہری متحدان حسنّت الا متحیران خاموش



اروپا خود خویشتن را چنین خوار کرد . از شدت حرص و آزار ، اروپا گاہ چندان کورو کرمیشد کہ از دیدن و شنیدن حق عاجز می ماند و این از عملش و گفته و نوشته اش خوب هویدا است . اروپای کاشف قوہ جاذبہ کہ واقفست بلذائذ مادی و معنوی وطن پرستی و آزادی ، گوئی از ادراک این نکته غافل بود کہ دلبستگی بوطن و آزادی امری طبیعیست و خاص اقوام اروپائی نیست . طمع بیحد ، ملل اروپا را بر آن داشت کہ بیکدیگر ہم دروغ بگویند و خود بوطن پرستی و آزادی خویش بنانند

و از دیگران خیانت کردن بوطن و بیزار بودن از آزادی چشم داشته باشند .

انگلیس و فرانسه و هلند ، همه سیر و خوشگذران و مستعمره دار، بآلمان عالم دلیر گفتند که بسوز و بساز و بین و بدان که موزامبیک بزرگتر از آلمان حق پرتقالست و کنگوی بیش ازدو برابر آلمان سهم بلژیک و سپردن يك وجب از روی زمین بآلمان موافق مصلحت نیست . مستعمره داران سیر مغرور هر گز با خود نگفتند که غصب کردن خاک و گرفتن آزادی دیگران ستمست و جور و عدوان و خطاست . ظلم و منفعت جوئی را خاص خود میپنداشتند و دروغ و ناحق چندان گفتند و نوشتند که عالیشان را از بیشرمی خود متحیر کردند .

اروپائیان عاقبت برسر این که دوشیدن دیگران و مکیدن خون ضعیفان حق خدا داده و تکلیف تمدنی کیست با یکدیگر بجنگ پرداختند و بجان هم افتادند و کار بجائی کشید که آلمان بزاروپا شورید . آلمان دو جنگ کرد و دو بار مغلوب شد اما کمر اروپا را هم آلمان شکست و در این میان کلید گنج اقتصادی عالم که بحقیقت شیشه عمر اروپا بود بدست امریکا افتاد . اکنون در بسیط زمین بازار های تجارت و میدانهای سیاست بی هیچ جنگی و نزاعی تبصر ف امریکا در می آید و چنین می نماید که خدا هر گز وسائل ترقی ملتی را باین خوبی و آسانی فراهم نکرده است . برای پیشرفت چه فرصتی بهتر از این که زرو زور و وجدان همه بایکدیگر سازگار باشد و مدد رساندن بآزاد شدن دیگران فایده مادی و لذت روحانی هر دو را حاصل آورد ؟

رهائی مللی که در دست اروپا اسیرند موافق مصلحت امریکاست چرا که استقلال هر يك از آنها دری جدید بروی تجارت و سیاست امریکا می‌گشاید . کو کب بخت امریکا خوب درخشیدن گرفته است . کسانی که بزور یا پول و ترغیب انگلیسی زبان یاد گرفته‌اند نیز با تجارتخانه امریکائی مکاتبه و معامله می‌کنند و بحرف زدن با امریکائی خوشحالند و سرفراز چرا که در این حالت خود را همصحب پل و قدرت می‌پندارند .

صنعتگران ، صرافان ، کارخانه داران ، سناتوران ، باری ، جمیع طبقات ملت امریکا خواهند آنند که بساط مستعمره داری ازمیان برود چرا که این خواهند گی باعث آرامش وجدانست و انباشتن انبان . پس بخلاف آنچه ما ناممکن انگاشته بودیم امریکا هم خدا را دارد و هم خرما را .



شاعری مرثیه گو باید ، بجلالت فردوسی و بلاغت سعدی و عظمت دانه و قدرت گوتته تا دررئای اروپای بزرگ ازمیان رفته شعری بگوید و در آن کیفیات این واقعه مهم و مراتب افسرده خاطری و غمزدگی اروپائیان و اروپاشناسان را بیان کند . در باب تأثیر نابودگی اروپای بزرگ اروپائیان و دیگران گاهی بحسرت چیزی می‌گویند و مینویسند ولیکن شرح این مصیبت عظمی و تصنیف تراژدی اروپا کار هر کس نیست .

شکسپیری دیگر باید ، گوینده ای مثل مسعود سعد سلمان کسه

آشنائی با دردهای جانسوز زبان بیان احساس و اندوهش را گویاتر و گیراتر کرده باشد تا بتواند تراژدی در گذشت اروپای بزرگ را بوجود آورد .

امریکا را نباید وارث بازار تجارت و سیاست اروپا شمرد و بس چرا که حاصل علم و هنر و ادب و جهانگردی و کشور گشائی و مشتری پروری و هزاران کشف و اختراع اروپا که بقرنها زحمت کشیدن فراهم آمده نیز همه محفوظ و مرتب و مدون با فهرست کامل رسائل و کتب و طرحها و نقشه‌های راجع بهر يك از آنها امروز در دسترس امریکاست .

زمانه را با اروپا این چه ناسازگای و دشمنیست ؟ در اروپا دیگر راجع بامور مهم عالم حرف هم نمی‌زنند. بنای مجللی که بعد از جنگ اول مجمع نمایندگان ملل بود در شهر کوچک آرام بخش ژنو بی‌روح و بی‌رونق افتاده و نیویورک پر از هیاهو مقر دائم دستگاه ملل متحد شده است . مصیبت‌های اروپا بزرگست و بسیار ولیکن بزرگترین مصیبت امروزش نامطمئنی اوست. کار اروپا سختست سخت، چرا که اروپا دیگر بخود اعتماد ندارد .

چندی پیش در روزنامه لوموند مقالاتی درج میشد بسیار جذاب و خواندنی باین عنوان که آیا اروپا میتواند بخود اعتماد داشته باشد. اینست سؤال اروپا از اروپا و چه عجیب سؤالی ! جواب اینست که اروپا مادام که بخود اعتماد داشت هر گز چنین چیزی از خود نپرسیده بود. امروز بزرگترین کار خانه ، بزرگترین شهر، بزرگترین عمارت،

بزرگترین کتابخانه در امریکا است. بزرگترین دانشگاه و رصد خانه را هم در این سرزمین ساخته اند.

از اروپا متوقع نباشیم که بفقر و ضعف خود عاجزانه مقرر آید. آثار اعتراف ضمنی از قول و فعلش هویداست و بیش از این از او نخواهیم. اروپا يك روزبر آنست که با امریکا متحد و شريك شود و امریکا گفته اش را ناشنیده میگیرد و روز دیگر خود را باین تسلی میدهد که امریکا با این همه پول و زور که دارد یافنه و دست پرورده منست.

ادمون پریوا (۱) در خاتمه کتابی که راجع با امریکائیان تصنیف کرده چنین نوشته است: راستست که بسیاری از آثار هنر و کتب خطی ما با امریکا رفته و مایه ثروت کتابخانه ها و موزه های امریکا شده است ولیکن این نیز هست که آثار جمیل اروپا که در امریکا است از باران بمب در امان خواهد بود. رئیس جمهور امریکا گفته است که اگر دنیای قدیم از میان برود تمدن بشری در امریکا محفوظ خواهد ماند. شنیدن چنین کلماتی برای ما اروپائیان اندوه آورست. اما این باز خود تسلی بخش مطلبیست چرا که امریکا مائیم هم در ایام گذشته هم در روزهای آینده و اگر ما باید بمیریم امید ما اینست که امریکا زنده بماند و قرین توفیق و سعادت باشد.

آندره سیگفرید (۲) که عقاید و نوشته های اقتصادی و سیاسی و اجتماعیش مشهور عالمست نیز در خاتمه کتاب خود موسوم به «روح اقوام» نوشته است که اروپا تا امروز کانون فرهنگ غرب بشمار میرفت و از این

(۱) Edmond Privat

(۲) André Siegfried

بعد هم با آنکه میان دوجنّه عظیم امریکا و روس فشرده خواهد بود فعالیت فکری و ذوقی و قدرت خلاقیت خود را نگاه خواهد داشت ولیکن دیگر در او آن مایه نیست که چیزی را از قوه بفعل آورد. از دو راهبری که اداره امور برعهده ایشاست یکی را اروپائی نمیتوان شمرد و دیگری را غربی واقعی نشاید خواند و آیا بیم آن نمیرود که تمدن ما در دست این دو راهنما دیگرگون شود و خصائص و صفاتش تغییر کند؟ با اینهمه بزرگترین ضامن تمدن غربی امریکاست که خود وابسته و متعلق بآنست.

این کلمات دلیل حسرت و نگرانی و تسلیم اروپا بحکم قضاست. ولایم صغف و انحطاط اروپای بزرگ از چند سال پیش نمایان بود. اسپنگلر^(۱) کتاب معروف «تنزل غرب» را در سال ۱۹۱۴ میلادی منتشر کرد. این مورخ فیلسوف آلمانی بر آنست که هر تمدنی پس از رشد و رسیدن بحد کمال نقصان میپذیرد و نابود میشود و بعقیده او اکنون نوبت غروب ستاره اروپاست.

رنه گروسه^(۲) مورخ مشهور فرانسوی در کتاب «تراژنامه تاریخ» در فصلی از محو بشر و فرو رفتن در ظلمات سخن بمیان آورده و گفته پاس کال را در باب سرگردانی و بیچارگی و نادانی انسان گمشده در این گوشه جهان در آن درج کرده و بنقل کلماتی پرداخته غم آور و هول انگیز، نوشته دانشمند بزرگ فرانسوی ژان روستان^(۳) در باب ناچیزی

(۱) Spengler

(۲) René Grousset

(۳) Jean Rostand

بشرو کیفیت خاموش گشتن و سرد شدن خورشید و مردن قوهٔ حیات در
زمینی که تا زمان هست در فضای بی انتها خواهد گشت.

همه میدانند که اروپا در این ایام بدوای درد های روحانی یعنی
عرفان بیشتر متوجه شده و این خود درس اول از کتاب صبر و تحمل و
قناعت و تسلیم و رضا است که معلم روزگار باروپا آموخته. نثر فصیح لطیف
پاس کال و عقاید او و دانشمندان خارجی دیگر در باب محبوبش و مرک
زمین خواند نیست. اما دریان این قبیل مطالب استاد مائیم و گفته
گفته ماست. شعر سعید طائی را بخوانیم تا بدانیم که وی پیشتر و بهتر از
پاس کال گفته است که هیچ چیز نخواهد ماند، نه انسان، نه حیوان، نه خورشید
در خشان و خود این جهان نخواهد ماند و اگر بقائی هست بقای فناست:

غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند

هر چه تو میبینی آن چنان بنماند

هیچ گل و لاله ای ز انجم رخشان

بر چمن سبز آسمان بنماند

نامه گردد سترون و همه ارکان

پیر شوند و یکی جوان بنماند

ناطقه گردد خموش و غاذیه ساکن

وین همه آشوب انس و جان بنماند

نیم جو از کائنات حسی و عقلی

در همه بازار کن فکان بنماند

اروپای بزرگ نماند. نه امریکا خواهد ماند نه جانشین و

رقیبش و کشتی هر نوع هستی در گرداب فراموشی غرق دریای نیستی خواهد شد. کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام.



ما بعلت ظهور قدرت امریکا دیگر از اروپا نمیترسیم و هم باین سبب باید با اروپا بیشتر آشنا شویم. اروپا شناسی مقدمه امریکا شناختنست. تمدن جدید دو مدرسه دارد. اول اروپا، دویم امریکا و ادراک دقائق این تمدن وقتی میسرست که شاگرد طالب مستعد پیش از رفتن بمدرسه دویم مقدمات و اصول را در مدرسه اول خوانده باشد.

غافل بودن از قدرت مادی و معنوی امریکا خطاست و بر ما واجب است که از اوضاع و احوال آن آگاه باشیم ولیکن قیاس کارهای ایران با کارهای امریکا موافق عقل و مصلحت نیست. اگر سنجشی لازم آید ما خود را باید با اروپا بسنجیم، آن هم نگران و بادل و دست لرزان که نتیجه این مقایسه چه خواهد بود و چه خجالتها بار خواهد آورد. شخصی که مسافت میان طهران و اصفهان را بوجب و طول اطاق خود را بکسر فرسخ بیان کند در مقیاس ناشناسی بکسی میماند که اعداد راجع بامور ایران را با اعداد مربوط بکارهای امریکا بسنجد. چنین مقایسه ای وقتی بجاست که بخوانند شنونده یا خواننده را مأیوس کنند و مرعوب. تا نه تصور کنیم که اروپا چندان ضعیف و محتاج شده است که ما باید بآن پول و نصیحت و مستشار بدهیم.

بزرگی اروپا از میان رفته است نه اروپا و این اروپا که هست باز قرنهای عالم را بحاصل فکر و کار و علم و هنر خود بهره مند خواهد داشت.

پس بر ماست که اروپای قدیم و جدید و امریکا همه را بشناسیم که با شنائی با امریکا از شناختن اروپا بی نیاز نمیشویم .

ملت رشید بالغ آزاد آنست که خود با استقلال رای بگشودن مشکل از کار خویش پردازد. یکی از مسائل مهم که باید هر چه زودتر بفکر و مصلحت اندیشی فضای ایران حل شود اینست که تکلیف ما در معامله با اروپا و امریکا چیست . آیا صلاح ما در اینست که اروپا را فراموش کنیم و بستودن امریکا و کم گرفتن اروپا خود را امریکا دوست و اروپا شناس جلوه دهیم و بعد از این دائم از امریکا سخن بگوئیم یا آن که هم با اروپا رفت و آمد و داد و ستد و معامله علمی و فنی داشته باشیم و هم با امریکا و از هر دو فایده ببریم و هر يك از آنها را معرف و مکمل دیگری بشمریم ؟

در اختیار طریق صواب نه امریکا ما را مدد خواهد کرد نه اروپا. مشکل مشکل ماست و حل کردنش تکلیف ما و امیدوارم که دانشمندان ایران راه راست را بنمایند و نظر خود را در این باب بنویسند تا وقتی که هر ثانیه اش باید در کسب علم و دانش خرج شود بیهوده نگذرد و ملت بزرگ ایران بیش از این سرگردان نماند .

صورت و معنی

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

حافظ

آنکه عادل نیست عاقل نیست . حدیثست و چه خوب و نکته دار
حدیثی که الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم . کیست که هم جان
داشته باشد و هم خرد و از ظلم نهراسد و عدل را نستاید ؟ افلاطون جمال
عدل وفایده اش را وزشتی ظلم و زیانش را وصف کرده است بکلماتی
چندان فصیح و گیرا که هر کس بمدد آنها با فکر لطیف این یونانی
شریف آشنا گردد یقین خواهد دانست که ظلم بر دیگران نیزستم
کردنست بر خویشان، چرا که ظالم صفای باطن را بکاری بد و ناصواب
مکدر میکند و آنچه بظاهر از بیداد گری و عدوان بدست می آورد خود

عین خسرانست .

مذهب مردان حقست که در هر وقت و در همه جا، خلق از صغیر و کبیر و زن و مرد و کارگر و زارع باید از فوائد عدل بر خوردار باشند . پس هر چه در این باب گفته و نوشته شود لازمست و نافع اما سخن در اینست که از سی چهل سال پیش جمعی آشنا یا نیمه آشنا با عقاید جدید اقتصادی و اجتماعی هر گاه بر آن بوده اند که راجع بفوائد عدل و عواقب ظلم ، علی الخصوص ظلم بر فقیران و رنجبران ، ادیبانه چیزی بگویند یا بنویسند برای بیان مقصود خویش از این بیت :

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

مدد طلبیده اند ولیکن چنان مینماید که این اشخاص فریفته کلام دلاویز شده اند و بواسطه ظاهر بینی ، غافل از مفهوم حقیقی شعر ، از آن معنائی میخواهند و در کلماتش مطلبی میجویند که در فکر حافظ نبوده است و لاجرم در گفته اش نیز نیست.



از بخت بد بشر غلط و سهو و خطا در این عالم از ظلم و ستم کمتر نیست . لفظی یا جمله ای را بد فهمیدن ، کلمه ای خارجی را فارسی پنداشتن ، از چندین معنی متعلق بیک لفظ بعید تر و نامناسب تر را اختیار کردن ، حرفی یا کلمه ای را بجای حرفی یا کلمه ای دیگر گرفتن و بر این عمل ، خطائی دیگر افزودن ، یعنی برای کلام نافهمیده معنی نادرست تراشیدن . و اشتباهات خرد و بزرگ بسیار ، همه از این قبیل ، نه چندانست که در یک

رساله هم بگنجد .

پنجاه و یکمین سوره قرآن کریم (الذاریات) باین کلمات شروع میشود : «والذاریات ذروا» . واو اول آیه واو قسم است و ذاریات یعنی بادهای پراکنده کن . درافواه عوام اصطلاحی چند هست از قبیل «حالت والذاریات» و «چه والذاریاتی برپا بود» و «بروز والذاریات افتادن» و «والذاریات برسر کسی آوردن» که با مفهوم آیه مذکور مناسبتی ندارد و بیشتر کسانی که این کلمه را بر زبان می آورند خود از معنی آن بیخبرند . نزدیکی تلفظ «زاری» فارسی و ذاریات عربی را نیز در ایجاد این اصطلاحات تاجیه اندازه تأثیر میتواند بود ؟



امروز وقتی که میگویند حساب فلان با کرام الکاتبین است غالباً مقصود اینست که فلان شخصیت لاابالی و از محاسبه گریزان و از او نظم و ترتیب و دلبستگی بادی تکلیف چشم نباید داشت و بگفته مرحوم دهخدا در مجموعه نفیس امثال و حکم حسابش با کرام الکاتبین است «مصراعی منلیست که از آن بی بندباری وعدم اعتداد بقواعد و رسوم را درممثل میخوانند» . باری ، مضمون شعر حافظ را با معنی تصویری اشخاص تفاوتهاست :

توپنداری که بد گرفت و جان برد

حسابش با کرام الکاتبینست



کلمه عاقله در عبارت معروف «دیه با عاقله است» یا «دیت به عاقله

است» هزاری يك بار هم بمعنی اصلیش بکار نمیرود. عاقله را عاقل و خردمند میپندارند و های بعد از لام را باهائی اشتباه میکنند که در گفتار عامیانه بعد از اسم معرفه می آورند وفي المثل میگویند راستست که فلان خطا کرده اما شما باید عفوش کنید که دیه با عاقله است. در تعریف لفظ عاقله خطی چند از قسمت آخر کتاب جامع عباسی نوشته میشود و گفتگوی فقیهانه و شاهانه‌ای که در آنست بی لطف نیست :

«بحث دوم در تحقیق عاقله: بدانکه عاقله جمعی اند که خونبهای»
 «کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند چون پدر»
 «و فرزندان و خویشان پدری. نکته. داعی دولت قاهره نظام ساوجی»
 «گوید که از استاد خود اعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والحقیقة و»
 «الدین محمد عاملی طاب ثراه شنیده شد که روزی نواب اعلی که هزار»
 «جان گرامی فدای نامش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند»
 «بحث عاقله در میان بوده نواب اعلی پرسیده اند که عاقله چه معنی دارد»
 «و ایشان گفته اند که عاقله جماعتی اند که هر گاه کسی از روی خطا کسی»
 «را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند. نواب اعلی فرموده»
 «باشند که حکمت در این چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی»
 «دیگر خونبها دهند. ایشان گفته اند که ظاهر احکمت در این آنست که»
 «چون ایشان دانند که هر گاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان»
 «خونبها میدهند ایشان را نگذارند که هرزه گردی نمایند و همیشه در»
 «محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند. حضرت اعلی فرموده اند که»
 «حکمت در این این خواهد بود که چون خویشان جرمانه گناه اورا میکشند»

«آن شخص همیشه شرمنده ایشان باشد و دیگر این چنین کاری نکند.»
 عاقلان دانند که این شرح و صد شرح دیگر در بیان معنی درست
 عاقله بی اثر خواهد ماند و باز هزاران بار آن را بخطا با عاقل اشتباه خواهند
 کرد، با اینهمه از کوشش دست نباید کشید و برای روشن کردن موضوع
 از مولوی هم مدد باید خواست که گفت:

گر خطا کشتم دیت بر عاقله است

عاقله جانم تو بودی از الست



لفظ «افسر» را داستانی دیگرست. در انگلیسی بودنش شك
 نکنیم و روح پاک فردوسی را نیاز داریم. باعث اختیار کردنش اشتباه بوده
 است نه بدینتی زیرا که این کلمه را ابتدا در ایامی بکار بردند که
 میخواستند آشنایان چندین صد ساله را از کشور پهناور زبان فارسی بیرون
 کنند پس تصور پذیر نیست که در چنین روزگاری و با چنین قصدی
 بیگانه‌ای را بمحرمانه فارسی راه داده باشند جز از طریق سهو و خطا.
 افسر از اصل انگلیسی است و خود از زبان فرانسویان ب انگلیسی
 آمده و اصل اصلش از لاتینی قرون وسطی است. بلطف خدا این انگلیسی
 زاده را ما در ایران سر و صورتی دیگر داده‌ایم، هم لباسش را عوض
 کرده‌ایم هم تلفظش را چندانکه انگلیسی اگر آن را بر روی کاغذ
 ببیند یا از زبان ما بشنود هیچش نخواهد شناخت. اگر حرف اول
 این لفظ را بضم، و حرف دوم و سیمش را بکسر بخوانیم و رای آخر
 را نادیده بگیریم و بر زبان نیاوریم و خدا یار و بخت هم مددگار باشد

بتلفظ کم نقص این کلمه اند کی موفق شده ایم. ماچندین لغت فرنگی را گاهی بجا و گاهی بیجا، اما همه را با توجه بخارجی بودن آنها، بکار میبریم. با افسر که آن را فارسی پنداشته اند اکنون چه میتوان کرد؟ اما بحکم انصاف باید لااقل بخطای خود معترف باشند و نگویند که افسر یعنی تاج و باین دلیل آن را ازانگلیسی نگرفته ایم. کی ودر کجا صاحب منصب را تاج خوانده اند تا ما هم چنان کنیم؟

گاهی بواسطه خطای یکی که حرفی را بجای حرفی دیگر گرفته باشد اشتباه دامنگیر هزاران غافل دیگر نیز میگردد. معنی درست کامل هر کلامی يك معنی بیشتر نمیتواند بود پس اگر بعلت سهو و خطا در آن خللی راه یابد باز اقصیه باقی و معنی تراشی رایج میشود و هر کس درخور فکر خویش مفهومی و مصداقی می اندیشد وجد و جهد اشخاص بیخبر از اصل معنی درصحب جلوده گر نمودن عبارتی ناصحیح تماشا نیست.



در روز اول دولت چهار پنج روزه مرحوم قوام السلطنه بیان نامه ای منتشر شد و او خود یا کسی که آن را برای وی نوشت مصراعی از مسقط منوچهری را چنین درج کرده بود: کشتیان را سیاستی دگر آمد. خیالبا فان معنی تراش برای شرح و بیان میدانی یافتند و گفتند مقصود آنست که کشتی ملک را کشتیانی آمده است با سیاستی دیگر و تدبیری نو و غافل بودند از این که در شعر منوچهری که مصراع مذکور از آنست نه بتصریح نه بکنایه و اشاره از آب و دریا و کشتی و کشتیان هیچ ذکری بمیان نیامده و معنی سیاست هم در این جا مجازاتست نه

تدبیر ملکداری . نویسنده بیان نامه هر که بوده در هنگامی که مسمط
 دلپذیر منوچهری را در صفت خزان و شراب و مدح سلطان میخوانده
 کلمه کشتیان را بغلط کشتیان دیده و مصراع همچنان در خاطرش مانده
 تاروزی که در تأیید مطلب خویش درباب آنکه کشتیان سفینه نجات
 مملکت را سیاستی دیگر آمده آن را در بیان نامه گنجانده و خوشوقت
 هم بوده که برای آراستن کلام خویش مصراعی مناسب یافته است. اکنون
 کسی در دفاع نویسنده اش نمیتواند گفت که اشتباه از چاپگر است چرا
 که نویسنده هرگز آن را تصحیح نکرد و گذشته از این ، مضمون
 عبارتی که مصراع را دربر داشت با کلمه نادرست موافق بوده نادرست .
 منوچهری در مسمطی بدیع معانی لطیف را بالفاظ دلفریب بیان
 کرده است در آنکه چون عمر خوش دختران رز بسر رسد دهقان
 شبگیر از در آید و بایشان بگوید که :

من نه مسلمانم و نه مرد جوانمرد

گر سرتان نگسلم ز دوش بکوپال

پس دختران رز را بکشند و در چرخشت چندانشان بفشارند تا خون
 قطره قطره از تنشان بیرون رود .

باز دگر باره مهر ماه در آمد

جشن فریدون آبتین بیر آمد

عمر خوش دختران رز بسر آمد

کشتیان را سیاستی دگر آمد

دهقان در بوستان همی بخرامد

تا ببرد جانسان بناخن چنگال



مناسب این موضوع قصه‌ای هست شیرین در باب غلط خواندن يك حرف و بس و شرح عواقب این عمل و چگونگی خصومت فقیهی ناشاعر که ج را از چ نمیشناخت با شمس الدین محمد بن قیس رازی مؤلف کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم یکی از بزرگترین سخن شناسان نکته‌دان عالم. گران جانی فقیه ناشاعر و شعر ناهمیدنش، و شعر بد گفتنش، و مضحکه خلق بودنش، و نیز رحم آوردن بر او و سعی در آگاه کردنش، و علی‌الخصوص حالت خوش مرد خدا که نزدیک غروب خورشید بر سر سجاده باشد، و در او رقتی پدید آید، و بکار خیر پردازد، این همه را و مطلبهای دیگر را شمس الدین محمد چنان خوب وصف کرده که حرامست این قصه را شنیدن جز از زبان او :

« ... و چون جاهلی شیفته طبع خویش و معتقد شعر خویش شد »
 « بهیچ وجه او را از آن اعتقاد باز نتوان آورد و عیب شعر او را با »
 « او تقریر نتوان کرد و حاصل ارشاد و نصیحت جز آن نباشد که از »
 « گوینده بر نجد و سخن او را بهانه بخل و نشان حسد او شمارد و روا »
 « باشد که از آن غصه به بیهوده گفتن در آید و هجونی از آغاز نهد »
 « جنانك مرا با فقیهی افتاد که بیخارا درسنه احدی و ستمائه بخدمت من »
 « رغبت نمود و پنج شش سال او را نیکو بداشتم و او پیوسته بد گفتی و مردم »
 « بروی خندیدندی تا بعد از چند سال چون بر عزم عراق بمرور رسیدم »

« روزی بر دیوارسرائی که آن جانزول کرده بودم نوشته دیدم . بیت: »
 « دنیا بمراد رانده گیر اخرجه صدنامه عمر خوانده گیر اخرجه »
 « بر سبیل طیبیت او را گفتم این بیت چه معنی دارد وهاء »
 « اخرجه عاید کیست و فاعل اخرج کیست . گفت نغز گفته است و »
 « حقیقت بیان کرده است یعنی هر مراد که داری یافته گیر و دیر سالها »
 « زیسته گیر هم عاقبة الامر اجل در رسد و مرد را از دنیا بیرون برد »
 « فاعل اخرج اجل است و ضمیر عاید بمر دست که بتقدیر درین بیت »
 « لازمست و تقدیر بیت چنانست که ای مرد دنیا بمراد رانده گیر آنگاه »
 « میگوید اخرجه یعنی اجل بیاید و او را بیرون برد. جمعی که حاضر »
 « بودند بر تفسیر بیب و تقریر نحو او بخندیدند. پس گفت شك نیست »
 « که اخرجه نيك نشانده است میبایست که فاعل آن ظاهر تر ازین »
 « بودی . من بیتی بگویم بهتر ازین و دیگر روز بیامد و گفت بیتی سخت »
 « نیکو گفتم و بیت این بود . بیت: »

« شادی زدلم برایگان اخرجه »

چون سودی نیست بر زیان اخرجه »

« چون لشکر غم ولایت دل بگرفت »

او سلطانست يك زمان اخرجه »

« برین بیت نیز زمانی بخندیدیم و تحسین چند کردیم . بعد از »
 « آن اتفاق افتاد که روز پنجشنبه روزه میداشتم و نزدیک فروشدن آفتاب بر »
 « سر سجاده بدکری مشغول بودم بیامد و گفت دو بیتی بهتر از آن در ادخله »
 « و اخرجه گفته ام بشنو . من از سر رقتی که در آن وقت داشتم گفتم »

« ای خواجه امام تو مردی سلیم القلبی و بر من حقوق خدمت ثابت »
 « کرده ای نمیپسندم که تو علم نادانسته شعر گوئی آنچه میگوئی نیک »
 « نیست و ما و دیگران بر تو میخندیم و خود را وبال حاصل میکنیم . »
 « نصیحت من بشنو و دیگر شعر مگو . بر خاست و گفت هالانیک آمد »
 « دیگر نگویم و پس از آن در هجو من آمد و با مردمانی که دانستی که »
 « بامن نگویند میگفت .. شعر

« شمس قیس از حسد مرا دی گفت

شعر تو نیک نیست بیش مگوی »

« خواستم گفتمش که ای خر طبع

نیست کس جز تو عیب مردم گوی »

« دعوی شعر میکنی و عروض

بهتر از شعر من دو بیت بگوی »

و این همه کین و هجو و حسد از آن که بود که نابخردی ناسپاس، فقیهی
 نا شاعر ، « آخر چه » را « آخر چه » خوانده بود .



از اشتباهات بزرگی یکی آنست که بکوشند تا برای آنچه معلول
 علت‌های جدیدست ، در ایام گذشته ، در روزگاری که موجبات و علل
 مربوط موجود نبوده است نظائری بیابند . بواسطه سیر طبیعی تاریخ و
 پیشرفت علوم و فنون و صنایع و امکان زندگی و کار کردن چندین
 هزار کارگر در يك مكان و سست شدن مبانی اصولی که بفقران
 و محتاجان کار کن رنجبر اطاعت بی چون و چرا و قناعت بی منتهی

می‌آموخت و بهزار علت دیگر، کم‌کم معنی و مفهوم بعضی از کلمات تغییر یافت و معانی عدل و عدل اجتماعی و کار و کارگر رنگی دیگر گرفت. پس نه تصورپذیرست و نه معقول که حافظ در تأیید عقاید کارل مارکس آلمانی ولنن روسی، قرن‌ها پیش از تولد و کتاب نوشتن و نشر عقاید ایشان، شعری گفته باشد. کسانی که چون از عدل اجتماعی و کار و کارگری و لزوم فراهم آوردن وسائل رفاه خلق و محو اسباب انقلاب سخن بمیان آید می‌گویند یا مینویسند که:

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند
شیفته ظاهر میشوند و بغریب کلمات عدل و داد و بلا بعالم افکار جدید
میروند.

این اشخاص بادیده شوق در گفته حافظ پرتوی از افکار عقاید جدید را مشاهده میکنند و از شدت خواهند گی بآن رنگی میدهند که خود می‌پسندند و از صورت بمعنی نمی‌پردازند و نمیدانند که این بیت حافظ برای مقصودی که دارند چندان بکار نمی‌آید.

راستست که اگر حافظ امروز زندگی میکرد در اصلاح امور و بسط عدل و محو ظلم و مساعدت بکارگر و برزگر و خدمتگزاران جامعه همعقیده ایشان میگشت. اما این مطلبی دیگرست و از شعری معنائی خواستن که در آن نیست مطلبی دیگر.

از کتب نظم و نثر چنان برمی‌آید که در جمع شرابخواران
بکسی که بیشتر شراب بخورد و دیرتر مست شود چشم احترام مینگریسته‌اند

و او را مردتر و توانا تر میپنداشته‌اند و آن را که بچند پیاله ازپا درآید و معربد باشد سبک و کم مایه می گرفته‌اند، چرا که قدرت باده‌پیمائی و خویشتن داری چندانکه باید دراو نبوده است و گدایان و فرومایگان را مرد میدان شرا بخواری نمیشمرده‌اند. نظامی عروضی در چهار مقاله در وصف مجلس شراب ملك الجبال نوشته‌است که پادشاه

« روی سوی من کرد و گفت جز توجائی نظامی هست؟ گفتم بلی »
 « ای خداوند دو نظامی دیگرند یکی سمرقندیست و او را نظامی منیری »
 « گویند و یکی نیشابوری و او را نظامی اثیری گویند و من بنده را نظامی »
 « عروضی خوانند. گفت تو بهی یا ایشان. امیر عمید... گفت ای خداوند »
 « هر دو نظامی معرب‌دند و سبک مجلسها را بعربده برهم شورند و بزبان »
 « آرند. ملك بر سیل طیبت گفت تا این را بینی که پنج قدح سیکی »
 « بخورد و مجلس را برهم‌زند ... »

شرا بخواران یکسان نیستند، خوبند و بد، نرم گوی و عربده جوی، و منوچهری گفته‌است:

ای پسر میگسار نوش لب و نوش گوی

فتنه بچشم و بخشم فتنه بروی و به موی

ماسیکی خوار نیک تازه رخ و صلجوی

توسیکی خوار بد جنگ کن و ترشروی

پیش من آور نبید در قدح مشگبوی

تازه چو آب گلاب صاف چو ماء معین

برای پی بردن بکنه معنی شعر حافظ باید هر چه دقیقتر در کلمه

عدل نیز امعان نظر کرد. داد یکی از معانی آنست و معنی دیگرش پیمانه است که معادل گنجایش آن در جام شرابخواران بریزند و چون از تاریخ بیهقی، از این کتاب دلفریب پر از لطف فارسی، خطی چند در کیفیت مجلس شرابخواری سلطان مسعود غزنوی خوانده شود معنی عدل در آن جا که سخن از شراب و میگساری باشد روشنتر و بیان مطلب آسانتر میگردد :

« و امیر پس از رفتن ایشان عبدالرزاق را گفت چه گوئی شرابی »
 « چند پیلپا بخوریم، گفت روزی چنین خداوند شاد کام و خداوند زاده »
 « بر مراد برفته با وزیر و اعیان و با این همه هر یسه خورده شراب کدام روز »
 « را باز داریم. امیر گفت بی تکلف باید که بدشت آئیم و شراب بیاغ پیروزی »
 « خوریم و بسیار شراب آوردند در ساعت از میدان بیاغ رفت و ساتگینها »
 « و قرا بهها تا اینجا در میان سرایچه بنهادند و ساتگین روان ساختند. »
 « امیر گفت عدل نگاه دارید و ساتگینها برابر کنید تاستم نرود، و پس »
 « روان کردند ساتگینی هر یک نیم من و نشاط بالا گرفت و مطربان آواز »
 « بر آوردند. بوالحسن پنج بخورد و بششم سپریفکند و بساتگین هفتم »
 « از عقل بشد و بهشتم قذفش افتاد و فراشان بکشیدندش، بوالعلاء طیب »
 « در پنجم سریش کرد و ببرندش، خلیل داود ده بخورد و سیایبیروزنه »
 « و هر دورا بکوی دیلمان بردند، بونعیم دوازده بخورد و بگریخت و »
 « داود میمندی مستان افتاد و مطربان و مضحکان همه مست شدند و »
 « بگریختند. ماند سلطان و خواجه عبدالرزاق، و خواجه هژده بخورد »
 « و خدمت کرد رفتن را و با امیر گفت بس که اگر بیش از این دهند »

« ادب و خرد از بنده دور کند. امیر بخندید و دستوری داد و بر خاست »
 « وسخت بادب باز گشت و امیر پس ازین میخورد بنشاط و بیست و هفت »
 « ساتگین نیم منی تمام شد بر خاست و آب و طشت خواست و مصلائی نماز »
 « و دهان بشست و نماز پیشین بکرد و نماز دیگر کرد و چنان مینمود که »
 « گفتی شراب نخورده است و این همه بیچشم و دیدار من بود که بوالفضل، »
 « و امیر بر پیل بنشست و بکوشك رفت. »

در این کلمات : « امیر گفت عدل نگاه دارید و ساتگینها برابر کنید تا ستم نرود » باید بیشتر تأمل کرد. امیر گفته است که اندازه نگاه دارند و ساتگینها برابر کنند تا در مجلس برای شرابخواری يك پیمانه بیشتر نباشد و معلوم گردد که هر کس چند برابر دیگری شراب نوشیده است و عدل و ستم را در این عبارت معنائی خاص هست نه مانند داد و بیداد و نیز از کیفیت وصف حالات شرابخواران خوب هوید است که خواهجه بوالفضل بیهمی کسانی را محترمتر داشته است که در شرابخواری و خویشتن داری از دیگران گوی سبقت ربوده اند و علی الخصوص مسعود بن محمود سر آمد ایشان را.

کلمه دیگر که مفهوم ظاهری شعر حافظ را سست تر و معنی حقیقیش را واضعتر میکند لفظ « گدا » ست. گدایش از کلماتی از قبیل عشق و خرابات و کوی یار معنی بد ندارد ولیکن غالباً لفظ گداتنها یعنی پیکاره فرومایه بی آبروی مفتخوار، و هیچ قرینه ای در دست نیست که حافظ در بیت مذکور کلمه گدا را خربابین معنی آورده باشد.

مطالعه کلماتی مانند گدا صفت و گدا چشم و گدا همت و امثال و

اشعاری از قبیل گدا را روسیاه و توبره پراست و گدائی کار بیمایه است و بگدائی بگفتم ای نادان دین بدنیا مده تو از پی نان گدا بهر طمع فرزند خود را کور میخواهد ، گدا اگر گهر پاک داشتی دراصل ، یارب مباد آنکه گدا معتبر شود ، تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ، در معنی واقعی گدا شکی نمیماند.

خدمتگزاران حقیقی جامعه ، کارگر و برزگر و هر خد متگر شریف دیگری که بی زحمت و کارایشان زندگی تصور پذیر نیست در عین خادمی مخدومند چرا که نان آور خلقند و روانیست که ایشان را گدا خواند. چگونه میتوان گدا خواند آن را که عزیزست و بلند همت و از بیکارگی ننگ دارد و کار میکند و مزد کارش را میخواهد و بس.

پس اگر نه کارگر گداست و نه برزگر و نه هیچ خدمتگر شریف دیگر، مضمون شعر حافظ شامل حال ایشان و مؤید عقیده جدید مصلحان وضع اجتماعی نیست و برای ستایش عدل و وصف فوایدش و مذمت ظلم و شرح عواقبش باید از نظم بلیغ و نثر فصیح فارسی شاهد های دیگر آورد.



مائیم و هزار کار مشکل در پیش و از آنها یکی خواندن کتاب مفصل جذاب تمدن فرنگی و فهمیدن اصول آنست و خدا میداند که تا امروز در این کار و در امور دیگر چه سهوا کرده ایم. بداستان فقیه نا شاعر خوش میخندیم که آخر چه را اخر چه خوانده بود و غافلیم که خود در غلط خواندن و غلط فهمیدن استاد اوئیم و بدتر از او، و خطاهای بزرگتر کرده ایم و هم اکنون غرق دریای اشتباهیم. از چندین هزار

کلمه و اصطلاح جدید آیا مفهوم و مصداق صحیح ده کلمه و ده اصطلاح، هر چند ساده باشد، از قبیل کتاب و معلم و استاد و دانشگاه و حزب و دموکراسی و تربیت ملی و اقتصاد ملی را ادراک کرده ایم و از صورت بمعنی پی برده ایم ؟

ملت ایران، صاحب این کشور وسیع و این تاریخ قدیم و این زبان خوب فارسی، در بیان فکر و شوق و احساس و عشق گویا و در شرح علم نامہا، امروز در معرض خطر و خطاست و خادم صدیق این ملت بزرگ کسیست که عیب را بگوید و بخطا معترف باشد و در رفع نقائص بکوشد و از جمیع معنویات و مادیات موجود در عالم و متعلق بایران، از هر چیز و از هر کس مدد بخواهد تا بتواند راهی پیشنهاد کند که ایرانی هر چه زودتر بمقصد های علمی و ادبی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود برسد، با فکر درست و دل امیدوار.

ما همه باید بکوشیم و کیست که از گناه و خطا بر کنار باشد؟
جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی

جویندگی در طلب کیمیای سعادت آفرین

خوشا حالت خوب جویندگی که از بهترین حالت‌های آدمیست و
مهمترین مظهر فعالیت طبع خواهنده او ، طبعی در جمع اضداد حیرت
انگیز ، خواهان آرامش و انقلاب و ثبات و تحول و بحث و جدل و تفکر ،
پذیرای دوستی و عشق و ناگزیرنده از دشمنی و کین ، طبعی نودوست و
کهنه پرست ، حادثه جو و آسایش طلب ، خریدار فکر نو و سخن نو و
محیط نو و دوستدار شعر قدیم و قصر خراب و داستان کهن و تراژدی و
پائیز و غروب و اندوهی در عین گیرندگی تسلی بخش ، حاصل از خواندن
نظم و نثر حزن آور و شنیدن لحنهای غم انگیز و مشاهده آثار ایام گذشته
و مطالعه حائتها و کیفیتهای اندیشه زای ویرانه‌ها ، طبعی خواستار کشف
و اختراع و شناختن خواص یکایک ذرات کائنات و شکافتن دل زمین و

پرواز در سماوات ، صحبت خواه و تنهائی پسند ، طالب حقایق و گریزان از حقائق ، يك روز خرم و خندان و مهرورز و با همه در صلح و صفا و روز دیگر خشمگین و شوریده حال و کینه توز و با سراسر آفرینش در ستیز ، فی الجمله طبعی دائم تشنهٔ پیشرفت و پیوسته در نگرانی که چها پیش خواهد آمد و چها از میان خواهد رفت و چه تحولات روی خواهد نمود و همیشه در این اندیشه که سرانجام چه خواهد بودن .

جویندگی نشان خواهند کیست و پیوند میان این دو چنانست که تصور وجود یکی بی دیگری محال مینماید. در تاریخ بشر ، در آنچه با فکر و عمل آدمی ساخته شده ، چه خوب و چه بد ، خواه زیبا و خواه زشت ، هیچ چیز بیشتر از این دو عامل مؤثر نیفتاده است .

در سراسر روی زمین از قدیمترین ایام تا امروز ظلم بوده است و جهل و خود فریبی و عوام فریبی و فسادگری و خصومت با آزادی و علم و هنر و تقوی ، و لیکن باید گفت که با وجود جذبه‌ها و لذتهائی که در بدی و جهل و ظلم هست در نهاد آدمی چیزی آفریده‌اند که از چنین جذبه‌ها گریزان‌ش کند و بر آتش دارد که در طلب لذتهائی باشد لطیف و شیرین و پاک ، غیر از لذتهای آمیخته با تلخی و آلوده بگناه عدوان و عذاب وجدان ، لذتهای نو از شکر جسم ضعیف اما در نظر ناپسند و در مذاق جان ناگوار .

بریدن از علائق زیان بخش و رهیدن از چنگال لذات فریبنده آسان نیست و چنانکه ما همه شنیده‌ایم و خوانده‌ایم ممکنست که شخصی یا گروهی و حتی قومی سالی چند اسیر و گرفتار فساد و ظلم و جهل بماند

ولیکن امعان نظر در تاریخ بشر این نکته را هر چه خوبتر هویدا میکند که آدمیزاد خواهنده کمالست و جوینده مظاهر جمال، جویای کمال جمال، هم در علم و ادب و هنر و هم در اخلاق و آداب و روش حکومت و در هر چیزی که با زندگی او و محیط زندگیش پیوندی دارد. انسان مشتاق مشاهده جمال کمالست و میکوشد تا این کمال حاصل شود و جمال کمال هر آن چیزی که بتصور آید هر چه کاملتر تجلی نماید و آن را بچشم طاهر و باطن ببیند.

جویندگی همه از خواهند گيست و خواهند گی همه در پی آفریدن نظم و نثر و لحن لطیف و دلپذیر و ساختن مجسمه و عمارت زیبا و تصویر خوب و استوار کردن بنیان عدل اجتماعی نیست. جبروت کشور گشای بیداد گردین فروشی زاهد نمای نامسلمان و جنگجویی فرنگی نامسیحی و عوام فریبی و فتنه گری و حرص و شهوت و ظلم و تزویر و مکر و فریب نیز هست که خواهند تیره بخت را جوینده و سیله ای میکند راهنمون او بمقصود نامطلوب او. اما نا گفته نماند که آدمی، این موجود خود ناشناس هزار دل هزار گرفتاری، در عین اسیری بدست شهوات، خواستار عدلست و آزادی و پیشرفت و طالب هر چیز خوب جمیل.

از مجموع آثار فکر و عمل بشر و از خلاصه عقاید او میتوان دانست که پسندیده خاطر او چیست و با همه دامهائی که در راهش گسترده وی سالک چه طریقیست. در نظر مردم صاحب نظر کسی که شاهنامه شاهکار اوست از کدام پادشاه کمترست، انسان دانا کدام زبر دست توانگر را بر افلاطون برگزیده و از جمع بزرگان انگلیسی چه پادشاه مشهوری،

چه سردار هند گشائی، چه سیاستگر عالمقامی را از شکسپیر برتر شمرده است؟ خلق جهان از هند بودا و از چین کنتوسوس و از ایتالیا دانته و از آلمان گوته و از همه کارها و از میان جمیع هموعان خویش همیشه کاملترین و خوبترین را اختیار کرده‌اند. هزاران هزار کتاب و رساله و تصویر و مجسمه و اثر دلنشین و این سعی بلیغ در معرفت آموختن و تجربه اندوختن همه دلیلهای واضح این مدعاست که آدمیزاد خواهنده‌ایست که باید در جویندگی چندان بکوشد تا مظاهر تمام نمای هر نقش کاملی که در خیال او در باب هر موضوع تصور پذیر هست همه را بوجود آورد. بشر از غار نشینی تا پریدن در آسمانهای پیرفت کرده است و موجودی که در غار ممنوع خود را در تاریکیهای شب چند وجب دورتر از خود نمیدید اکنون صورتش را و گفته‌اش را از چندین هزار فرسخ میبیند و میشوند. آثار علم و ادب و هنر که بوجود آمده از حساب بیرونست با اینهمه باید گفت که هزار یک رسائل و کتب و اشعار و هر آنچه ساخته فکر و ذوق آدمیست، خواه مجسمه خواه دستگاه حکومت، چه شعر و چه روش تربیت، هنوز بلطف و کمال نقشی که از هر چیزی در ضمیر انسان نیست نرسیده و آدمی باید بکوشد و در جویندگی چندان پایدار بماند و هر چیزی را بارها بسازد تا بتواند مطابق هر نقش بدیع کامل که در ضمیر اوست مظاهر کمال را بوجود آورد.

بشر در جستجویست چرا که میداند که آنچه هست نه کاملست و نه کافی، نه خانه‌اش، نه مدرسه‌اش، نه روش حکومتش، نه شعرش، نه نثرش. جویندگی کار دائم اوست، جویندگی برای کشف آن پیوند

و تناسب همیشه موجود اما نا پیدائی که میان انسان با هر چیز دیگر هست ، با طبیعت و ماورای طبیعت ، با جاندار و بیجان ، با هر آنچه هست و میتواند بود ، جویندگی برای کشف و تسخیر و نگاه داشت پیوند و تناسب میان افکار و اعمال و کلمات و الحان و الوان ، برای بیان و نمایش حالات و کیفیات بشمار و ساختن آنچه زندگی مادی و معنوی و فردی و اجتماعی هزار جانبه بشر بآن محتاجست .

ظهور پیغمبران و رواج ادیان و پیشرفت علوم و فنون و ترقی روش حکومت از دستگاه جبروت فرعون و چنگیزی تا جلوه گاه ملکوت عدل و آزادی سوسی و دانمارکی همه علائم این خواهندگی و جویندگیست و مطالعهٔ مجموع قوانین بشری مشاهدهٔ مراحل سیر آدمیست در طلب کیمیای سعادت آفرین



بعد از این همه رنج و زحمت و سرگردانی و جنگ و صلح و فرعون پرستی و پیغمبر کشی و فقیر گدازی و توانگر دوستی و قتل و غارت و انقلاب و شعر گوئی و کتاب نویسی و فلسفه خوانی و علم دانی و کوشیدن در ایجاد آثار علم و ادب و هنر باید دید که این بشر بلند پرواز هزار درد هزار آرزو چه کرده و از آنچه کرده و ساخته است اکنون چه در دست دارد . دروغ و خطا و کین و حسد و حرص و طمع و کرده ها و گفته های زشت و نظم و نثر نادرست و ساخته های نا خوب ، خلاصه ، افکار و اعمال بد او چندین برابر اندیشه ها و کارهای نیک اوست . باینهمه انسان شاهکاری چند بوجود آورده است هر يك

دلیلی بر آنکه وی خواهنده خیرست وعدل و جمال و جوینده راه وصول باوج کمال .

جمعی کثیر کتابها نوشته و بگفتار و کردار خود کوشیده و حتی خویشتن را بکشتن داده اند تا ثابت کنند که راستی خوبست و عدل و زیبایی نه دروغ و ظلم و زشتی . پس بحکم و جدان جامعه بشر که نیکانش خوبی را بر بدی اختیار کرده اند باید گفت آنکه بد میکند و جمال عدل را نمیبیند و از ادراك لذت معنوی افکار بدیع و آثار جمیل محروم میماند تیره بخت بیچاره ایست مریض و ناقص ، محتاج طبیب و دوانه مستحق ناسزا . دریافت لطف نکته های دقیق و شناختن حق از باطل و آشنائی با جذبه آثار علم و ادب و هنر بسیار مشکلست و کار هر کس نیست . در میان غوغای زندگی ، در محیطی پر از کوتاه فکر ناقص عقل ، همیشه گروهی بر آن بوده اند که مظهر کامل هر چیز تصور پذیر را بیافرینند ، هزار مجسمه میسازند تا در نمایش يك حالت از هزاران حالت تجلی جمال عشق آفرین زن یکی در کمال مثل مجسمه ونوس باشد . چه فتنه انگیز حالتی ، چه گوینده نگاهی ، چه لطیف انحنائی . در این پیکر نیمه عریان ، در قسمت بالای تنه اندك تمایلی هست بجانب راست و در این تمایل چه لطفهاست . مجسمه ونوس نمایش يك حالتست و بس و چندین حالت خوش مجسم کردنی دیگر هست که هنوز مظهر کمالش را هیچ هنرمندی نیافریده است و چندین هزار مجسمه دیگر باید ساخته شود تا برای نمایش هر حالتی یکی در کمال همدرجه مجسمه ونوس گردد .

گاهی از نهاد آدمی فریادی برمی آید که بگوش جان میرسد .
 انسان آگاه بر موز و دقائق گاه در عین بیخودی نکته‌ها میگوید و رازها
 فاش میکند و هم این موجود همدرد جوی آشنا طلبست که بشنیدن ناله
 آب و آهنگ ساز آنها را همناله و همراز خویش میندازد ، يك گوشش
 بناله و آهنگست و گوش دیگرش بگفته دل خود که همزبان آنهاست و
 بتناسب هر لحنی واقعه‌ای یا لطیفه‌ای یا داستانی را بیادش می آورد و
 شرحش را در گوش جاننش فرو میخواند . در شرح این مطلب شعرها
 گفته‌اند و باید گفته باشند تا بتوانند روزی مظهر کمال بیان چنین حالتی
 را از پرده غیب بیرون آورند و جمال عروس این فکر لطیف بشری را در
 لباس کلمات فارسی جلوه گر کنند .

چون چنگم و از زمزمه خود خبرم نیست

اسرار همیگویم و اسرار ندانم

بشر چندین هزار معبد باید بسازد تا معجزی نمایان و پایدار ،
 سه یا چهار ، پدید آید . یکی مسجدی در اصفهان و دیگری کلیسائی
 در شهر روم . تراژدی بسیار باید نوشته شود تا یکی در تمامی مثل تراژدی
 مکبث باشد در شرح مصیبت و عذاب وجدانی و بیچارگی و درماندگی مردی
 دلیر و فعال اما فریفته جاه و شیفته زنی فتنه گرو بی پروا که بجای آنکه تخم
 خیانت را که در دل شوهرش افتاده است هم ازاول بخشکاند بلطف و حيله
 و تلقین آب میدهدش و میبردش چندانکه دل و فکر و دست هر دو بیچنایت و
 گناه آلوده میگردد و زن و شوهر چنان گرفتار میشوند که دل هر تماشاگری
 یا خواننده‌ای هم بر کشتگان میسوزد و هم بر کشندگان چرا که قاتلان

خواب و آرام و قرار و عز و شرف خود را هم گشته‌اند و بیچاره و رسوا گشته‌اند. بظاهر ممدوح فاسدان و در حقیقت ملعون نیکان و منقور بداند، بدانی درستمگری همدست و پایدار و در هنگام حمله لشکر عدل و انتقام بر سپاه ظلم و خیانت ناپایدار و گریز پای. تراژدی مکبث شرح شمه‌ای از بیچارگی وضع انسانست بتفصیل و با نام و نشان نه کلی و مجمل.



مگر نه آنست که این خواهند گی و جویند گی که در نهاد بشر است برای افزایش کیفیت زند گiest ؟ چون آدمیزاد باید در جامعه زند گی کند روش حکومت در سراسر عمر و در یکایک افکار و اعمالش تأثیر دارد، پس مهم‌ترین مطلب بحث کردنی اینست که آیا انسان در علم حکومت نیز چنانکه باید و بنسبت سایر شعب علوم و فنون ترقی نموده و اگر در این کار هم پیشرفتی حاصل شده مظاهرش چیست و کاملترین مظاهرش کدام .

از ابتدا ، از آن وقت که دوتن یا بیشتر بایکدیگر همغار بوده‌اند تا امروز که در کشور چین هفتصد ملیون از افراد بشر زند گی می کنند همیشه مطاعی و مطیع و فرمانروائی و فرمانبرداری یعنی حکومتی وجود داشته و میان هر يك از انواع حکومت و آزادی پیوسته پیوندی بوده‌است چندان محکم که حکومتی که در آن آزادی نبوده باشد تصور پذیر هم نیست و نکته اینست که در هر جا ، در هر ولایتی یا مملکتی ، هر قدر روش حکومت مستبدانه‌تر و ظالمانه‌تر بوده باشد آزادی مطلق در آنجا بیشتر .

چنان مینماید که برای آشنائی با شمه‌ای از کیفیات این پیوند که میان حکومت و آزادی هست مطلبی چند باید درج گردد تا بیان

مقصود آسان شود .

در دامن کلمه قشنگ آزادی تا چندی پیش این معانی لطیف جدید نبود. ما این زیورهای نفیس نو را برای پیرایه آزادی از زبانهای فرنگی گرفته ایم و در فرنگ نیز کلمه آزادی چنین زیب و زیوری و مفهوم وسیعی که امروز دارد در ایام پیشین نداشت .

دو کلمه آزادی و حکومت يك کلمه دیگر را بیاد میآورد و آن قانونست و هر نکته دانی میداند که نه هر قانونی محترمست و نه هر اصل قانون آفرینی خوب و مفید. قانونی را باید محترم داشت و خوب و مفید شمرد که مبتنی بر اصول عقل باشد ، عقلی که عدل و آزادی دو علامت بزرگ از علائم وجود است . تمام افعال بد و زشت رومیان در انگلیس و انگلیس در هند و هلند در جاوه و فرانسه در الجزائر و بلژیک در کنگو و پرتغال در موزامبیک و ظلم چنگیزی و جور تزاری و جنگ اول و جنگ دوم و هزار کار خطای دیگر در هر کشور به موجب قوانین انجام پذیرفته است ، مدون یا نامدون ، که برای پیداد و مردم کشی و پشتیبانی فاسدان و پروردن فساد گران کوچکترین نقصی نداشته و هر جزء آنها بر اصلی از اصول مسلم ظلم و فساد استوار بوده است ، اصولی از قبیل سود جوئی و خرج تراشی از کیسه فقیر و نفع رسانی بطماع بیرحم و برگزیدن فاسدان و جاهلان بر صالحان و دانا یان و زواج رشوه دهی و رشوه ستانی و خبر چینی و دام پول و جاه و منصب گستردن در راه نیکان و مکیدن خون فقیران .

در معنی و مفهوم وسیع کلماتی مثل آزادی و حکومت و قانون بی قید

و صفت و بی‌شرح و بیان روشن نخواهد بود. هیچ خانه‌ای و دهی و شهری و کشوری نبوده است و نیست که در آن آزادی نبوده باشد یا نباشد. در آنجا که عدل هست هر يك از افراد را به موجب شرائط خاص از آزادی سهمیست و هیچکس در هر کار آزاد نیست و برای هر کس به مناسبت وضع و حال و سن و شغل و مقامش تکالیفی معینست. در جامعه‌ای که ظلم حکمفرماست غیر از يك یا چندتن کسی آزادی ندارد و نکته اینست که در چنین جامعه‌ای کمیت آزادی مطلق متناسبست با ظلم، هر قدر ظلم بیشتر باشد از این نوع آزادی بیشتر چرا که يك یا چند ظالم در کوچکترین شهر و در کوتاهترین مدت کارهایی می‌توانند کرد که در کشوری بزرگ و بهر ممد از نعمت آزادی مقید بقوانین عدل هزاران هزارتن هم هر گز نخواهند کرد.

هر حکومتی را نیز خوب نتوان گفت در کار حکومت اجزای بیشمار و عوامل بسیار هست، همه در یکدیگر مؤثر و بعضی با هم سازگار و برخی نا سازگار و به علت وجود این وضع و حالت شناختن حکومت خوب از بد مشکلست و از این مشکلتر شناختن حکومت خوبست از بد خوب نما. در چنین حکومتی فاسدان و بدتر از ایشان فسادگران مقام بخش دام گستر، جمعی از اشخاص خوش ظاهر سست عنصر را که بتزویر و ریا و مردم داری در نزد عوام اندك آبرویی دارند بهزار مکر و حیل می‌فریبند و از سفره رنگین خود لقمه‌ای بایشان میدهد تا به مدح و ثنای فاسدان و مفسدان رسوا پردازند.

گناه حکومتی که در محور شخصیت و استقلال فکر ده تن از

صلحای شریف کوشیده باشد بساختن هزار کارخانه هم جبران نمی‌شود ولیکن کارخانه را همه می‌بینند و محو عز و شرف را جز اهل بصیرت که میتواند چنانکه باید ببیند؟

پس نه هر نوع آزادی را باید ستود و نه هر حکومتی و قانونی را می‌توان خوب و مفید شمرد و باید دید که آیا در این کار دقیق حکومت که خیر و شر و سود و زیان و جمیع کیفیات زندگی مادی و معنوی و جسمانی و روحانی بشری با آن وابستگی دارد آدمی توانسته است که مظهر کمالی یا لا اقل مظاهری شایان تحسین بوجود آورد. بحکم انصاف باید گفت که هنوز يك مظهر کمال هم در علم حکومت پدید نیامده است. حکومت کاریست بسیار مشکل چندانکه حافظ ما هم که بعد از هزار بار تحقیق، جهان و کار جهان را جمله هیچ در هیچ یافته و بکار جهانش هر گز التفات نبوده این کار ملک را محتاج تدبیر و تأمل شمرده است پس وای بر آن ملتی که حکومتش بی تأمل کارهای دور از تدبیر کند.

میان داوطلب ساختن شاهکاری مظهر کمال مطلوب از حکومت خوب و داوطلب آفریدن مظاهر کمال علوم و فنون تفاوت بسیارست. وسعت دامنه اجزا و عوامل وارکان حکومت چندانست که بیست و چهار قرن پیش از این هم که مشکلات کمتر و عوامل محدودتر و لاجرم کار آسانتر بود فیلسوفی بلند فکر چون افلاطون که میخواست درمفصلترین کتاب خود شاهکاری در این باب بوجود آورد با همه لطف ذوق و عمق فکری که داشت از آفریدن مظهر کمالی مقبول جمهور خواص و نگهبان

مصالح عوام فروماند و اهل فضل و بینش در عین اعتراف بعظمت قدر این حکیم بیهمتا بر دستگاه حکومت کشور افلاطون ساخته خرده ها گرفته اند. شك نیست که سلطنت عدل و دانش و حکومت افضل و اشرف خلق بر اصناف دیگر و حسن و فایده پادشاهی کردن فیلسوف و فیلسوف بودن پادشاه، همچنانکه افلاطون خواسته و دستگاهش را در فکر ظریف عمیق شریف خود ساخته و بقلم فصیح خویش شرحش را نوشته کمال مطلوب عقل سلیم بشریست ولیکن هم بحکم این عقلست که وجود حسد و عوام فریبی و خودنمائی و لذت حاصل از اعتراض و بازخواست و فضولی و ادعای شرکت داشتن در هر فکر و هر عمل خوب و یتیمی صالحان خوش نیت در فراهم آوردن وسائل محو زشتی و بدی و ظلم و ناحق، هیچکس را نادیده نباید گرفت.

دستگاه حکومتی پایدار می ماند که بهر نکته ای و حاجتی و دردی و بجمیع حالات و کیفیات طبع بشری توجه خاص نماید و چنان باشد که در سایه قدرت آن نه کسی خود را از حق و لذت اعتراض و فضولی و بازخواست و شرکت مستقیم یا نا مستقیم در همه امور مفید و خوب یا مدعی شریک بودن در آنها محروم پندارد و نه هیچ نقصی و عیبی مانع پیشرفت گردد. وجود و نگاهداشت چنین حکومتی ممکن نیست جز از طریق بحث و انتقاد و شرح و بیان مطالب تانه کوتاه فکر عوام فریب که هر چه زودتر رسوا میشود خود را مظلوم بشمرد و نه دانشمند صالح از گفتن حقائق و هدایت خلق محروم بماند و این همه محتاج کیمیای موجود معلومیست گرانبها تر از زر ناب که اسم قشنش آزادیست.

آزادی مثل عدد پنج نیست که تعریفش آسان باشد و زمان و مکان در آن اثر نکند. پنج عددیست صحیح میان چهار و شش در همه وقت و همه جا. اما آزادی را بهزار نشان و قید و صفت باید شناخت. آزادی پرورده در دامن عقل بهترین نوع آزادیست. آزادی چنگیز خانی هست مجاز در هر کاری تصور پذیر که از دستش بر آید و آزادی ملکه انگلیس عاجز از بیرون کردن حمالی از بندر گاهی یا بخدمت گماشتن فراشی در دبستان کوچکترین دهی و محروم از اکثر حقوقی که کمترین عضو جامعه از آنها برخوردارست.

آزادی طرفه معجون نیست که هر قدر بقید قوانین عقل و عدل مقید باشد و هر چند از آن بیشتر بردارند و بدیگران بدهند لطفش وفایده اش نمایانتر میشود. مقصود از این همه رساله و کتاب و نطق و تبلیغ و انقلاب این بوده است که آزادی مطلق حکمرای مستبد و اعوانش به موجب قانون محدود گردد و به همه از آن سهمی برسد تا بتدریج مظهر کامل بهترین روش حکومت بوجود آید.

دستگاه حکومت هر ملت باید سازگار باوضع و حال و احتیاج آن باشد و بنیان چنین دستگاهی غیر از عقل چه میتواند بود؟ عجز آدمی از ساختن دستگاهی مظهر کمال حکمت عقل دلیل آن نیست که در کوشیدن قصور کرده است. انواع حکومت از قدیم ترین ایام تا امروز همه مظهر سعی انسانست در حل بزرگترین مشکل زندگی یعنی ساخت و نگاهداشت حکومت خوب عاقل عادل. خطای بزرگ اکثر ملل اینست که در این کار دقیق بر خلاف اصل کلی عمل کرده اند و بجای

آنکه دستگاه حکومتی مناسب با اوضاع و احوال خود بسازند راه آسان تقلید را پیش گرفته اند. فرانسوی که زبانش و مذهبش و همسایه اش و عوامل مؤثر در تراش و صد چیز دیگرش با اوضاع و احوال انگلیسی تفاوت دارد چنان همینداشت که میتواند دستگاهی نظیر حکومت انگلیسی در سر زمین فرانسه بکار اندازد و از درختی که جز در خاک انگلیس ثمر نمیدهد میوه لذیذ نافع بچیند. فرانسوی از این تقلید زیان دید، هم قانون اساسی و هم روش حکومت خود را چند بار عوض کرد، شاه خود را کشت، شاه سلیم طبع کم گناهی را سر برید و جمهوری برپا کرد. چهار سال و چند روز زمام امور خود را بدیر کتوار سپرد یعنی حکومت بدست پنج مدیر افتاد اما از این مدیران بی تدبیر سودی نبرد. چهار سال و چند ماه کار با کنسولا بود. بظاهر سه تن که باز بتقلید از روم، کنسول لقب داشتند در فرانسه حکم روا شدند ولیکن بناپارت، کنسول اول، دو کنسول دیگر را ملعبه خویش ساخت و بحقیقت فرمانروا در فرانسه او بود و بس. بعد ناپلیون امپراطور شد و پس از شکست و اتارلو باز دستگاه سلطنت بمیان آمد و فضلا و علی الخصوص قانون شناسان وقت ناشناس مدتها بحث کردند که آیا این شاه منصوب خارجیان فاتح فرانسه را شاه فرانسه باید خواند یا شاه فرانسویان؟ این وضع نیز دیری نپائید و باز بساط جمهوری گسترده شد و بعد از جمهوری ناپلیون سوم بنرمی و سختی و حيله و مردم داری و بمددفن نظریف فایده بردن از اسمهای محبوب مشهور، امپراطوری دوم را بر قرار کرد و بعد از شکست فرانسه و فتح آلمان امپراطوری بجائی رفت که سلطنت رفته بود. این همه آزمایش همه از آن

بود که فرانسه راه خود را نمیشناخت اما کم کم بر او ثابت شد که تا خود را از تقلید روم و انگلیس نرهاوند و قوانین را تابع اصول و اصول را از طبع هرامری و موضوعی و دستگاهی استخراج نکنند بایجاد دستگاه حکومتی سازگار با اوضاع و احوال خود موفق نخواهد شد. از تقلید دست کشید و کوشید و اندکی پیش رفت.

انواع گوناگون روش حکومتها از سلطنت کورشی و جبروت فرعونى و امپراطورى رومى و ژاپونى و پادشاهى قدیم و جدید انگلیسى و خلافت عباسى و عثمانى و جمهورى فرانسوى و امریکائى و روسى و هندى و چینی، خواه شناسنده حق داشتن سرمایه شخصی خواه استوار بر بنیان سرمایه ملی، بهر رنگی و بهر کیفیتی، سوسیالیستی، فاشیستی، کمونیستی و هر نوع حکومت دیگر، مستقر بر هر فکری و اصلی، همه مظهر جویندگی بشرست در طلب کیمیای سعادت آفرین، یعنی دستگاهی که در پناه قدرتش حدود آزادی و اختیار و تکلیف و مزد و مواجب و تمام کیفیات زندگی هر کس عاقلانه یعنی عادلانه و آزادانه معین شده باشد. پس هیچ عقیده‌ای را کم نباید گرفت و هیچ تجربه‌ای را بیهوده نباید پنداشت. انسان بر آنست که مظهر کمال حکومت خوب را بسازد و تا وقتی که طبع هر چیز و اصول شامل تمام کیفیات را نشناسد بساختن چنین دستگاهی توفیق نخواهد یافت و این جویندگی همه در طلب آنست.

در یکایک انواع روش حکومت علتی بوده است آفریننده و نگاه دارنده آن باین دلیل که هر یک ظهور کرده و مدتی برقرار بوده است و نیز در همه آنها نقص و عیب وجود داشته و هم باین علت هیچیک پایدار

نمی‌ماند جز آن دستگاهی که دائم بمقتضای حال ، خود را از عیب و نقص پیراسته و بهر چیز لازم برای پیشرفت آراسته داشته باشد. در این ایام که روابط میان ملل عالم چندین برابر شده هر ملتی ، گذشته از کوشش در پیراستن و آراستن حکومت خود ، باید بکوشد تا دستگاه حکومت ملل نیز بتدریج بکمال نزدیکتر شود و این همه خود محتاجست بسی بلیغ و تدبیر و تأمل بسیار .

در هر جا که آزادی هست قدرت نیز هست و آزادی و قدرت دوقوه است که با بشر از میان خواهد رفت. آدمی در سراسر زندگی اجتماعی خود یعنی از ابتدا دائم گرفتار این مشکل بوده است که چگونه قدرت و آزادی ، این دوقوه لازم برای پیشرفت حقیقی را بکاربرد و تقسیم کند که فایده هر چه بیشتر باشد و ضرر هر چه کمتر . بشر قرن‌ها کوشیده و بساختن دستگاهی مظهر کمال علم حکومت که بتواند از عهده این کار بر آید هنوز موفق نگشته است.



هر گاه سلطنت بدست قادری عاقل بوده وی خود باختیار، قدرت و آزادی خویش را محدود کرده است و چنین پادشاهی را در هر زمانی عادل لقب داده‌اند . بزرگترین پادشاه عالم که نیک فطرت بوده و نیکو صورت و عاقل و قادر و دادگر کورش شاهنشاه ایرانست . کسانی که او را میشناخته‌اند ، هموطنانش و دیگران ، همه بر این متفقند که ذات شریفش مظهر کمالات انسانست اما گویی نو دانشمند بزرگ و نویسنده عالیمقام فرانسوی که در عهد ناصرالدین شاه مدتی سفیر فرانسه در ایران

بوده و نوشته هایش در باب مباحث نژادی مشهور خواص عالمست در حق کورش عقیده ای دارد خواندنی و نوشتنی . گویی نومعتقدست که « کورش را در این دنیا همتائی نبوده است . وی در حقیقت مسیحای دیگر است ، مردی بحکم تقدیر از دیگران همه برتر » . کلماتی چنین از عیسوی کاتولیکی مذهبی نکته سنج و دانشمند مثل گویی نوشیدن دارد .

باری ، کورش بمدد گوهر پاک و فکر بلند و دل دانا که داشت از قدرت و آزادی مطلق خویش برا همنوئی عقل استفاده میکرد ولیکن ممکنست که بیست و پنج قرن ویش از دو هزار و پانصد سال بگذرد و چنین خصائلی يك بار بیشتر دريك وجود مستعد شریف قادر جمع نیاید . قادری که در کردن هر کاری آزاد باشد اگر عقل را دلیل راه خود نکند یا ستمگریست بی پروا یا تبهکاری بنده شهوت ، ضعیفی قادر نما مدد دريك از این دو صورت ملك را زوال خواهد رسید و در کتاب عبرت آموز تاریخ خوانده ایم که از هر صد حکمران قادر یکی هم دادگر نیست . پس بعلت آنکه فضائل و خصائل لازم برای حکومت عقل و عدل بآسانی در يك وجود بهم نمی آمیزد و چون تا همه شرائط جمع نیاید کاری از پیش نمیرود قرنهایست که بشر میکوشد تا قدرت و آزادی موافق شرائط عقل و تدبیر میان اشخاص مختلف و اجزاء و دستگاههای گوناگون تقسیم شود و وضع چنان نباشد که آزادی و قدرت همه در اختیار يك شخص یا يك گروه بماند و بجای فایده رساندن بخلق و دفع شر ، مایه فساد و بیداد گردد .

دورانی دو هزار و پانصد ساله هم از آوردن کورشی دیگر عاجز

مانده است و بفرض آنکه امروز یکی بفرزانگی و دلیری و خوبی و عقل و عدل مثل او بوجود آید کاری چندان از پیش نخواهد برد چرا که تحولات عجیب روی نموده و بواسطه انقلاب فکری و صنعتی و سیاسی و فرهنگی که پیش آمده است دیگر حنای قوی دست اطاعت خواه رنگی ندارد. باین علتهاست که حکیمان فرزانه کوشیده اند که دستگاه حکومت جانشین شخص شود تا چنین دستگاهی هرگز از ارکان قدرت و آزادی و عقل و تدبیر خالی نماند و حکومت خوب پایدار پیوسته راهنما و پشتیبان و پناه مردم و نگاهدار امن و نظم و مصالح و منافع خلق باشد. نکته آنست که هنوز در روش حکومت نباید از خوب و خوبتر سخن بمیان آورد چونکه هیچ روشی، هیچ دستگاه حکومتی بی نقص و عیب نیست. بحث در آنست که دستگاهی که بدی و نقص و عیبش کمتر باشد در کجاست و اصول نگاهدار آن را در جای دیگر چگونه میتوان بکار برد.

نخستین دستگاه کم نقص و عیب دستگاهیست ساخته انگلیس که بحکم طبیعت و احتیاج، بتدریج و دور از تقلید، موافق مصالح و طبع و خصائل و سازگار با کیفیات زندگی ملت ظهور کرده و قوام گرفته و در سیر بجانب کمال دائم در تحول بوده است، نه چندان سست و نرم که جای پای راه و رسم هر بیدادگری در آن نمایان باشد و نه چندان خشک و سخت که بسنگینی حوادث بشکند.

شعر انگلیسی در خوبی بیای شعر فارسی نمیرسد ولیکن شعر دلنشین در زبان انگلیسی بسیارست. انگلیسی شعر عالی دارد و نثر خوب و کم نظیر و ادبیات بیهمتا و شکسپیری در شرح حالات و احساسات انسانی

یکتا . در علم و حکمت و صنعت نیز از هیچ ملتی کمتر نیست . نخستین امپراطوری عالم از ایران بود و آخرین امپراطوری از انگلیس و چه بزرگ امپراطوری تدبیر بنیانی ! با اینهمه باید گفت که ذوق و عقل و حکمت و دوراندیشی و نکته بینی که انگلیسی در پرورش دستگاه حکومت خویش بکار برده در هیچ متاع انگلیسی نیست . مجلس نمایندگان و مجلس لردها و مقام سلطنت انگلیس بظاهر ارکان دستگاه حکومت شمرده میشود ولیکن در حقیقت این هر سه تابع هزاررکن دیگرست و از همه اثر پذیر ، از هر مدرسه ای و دانشگاهی و کلیسائی ، از هر کتابی و مجمعی و روزنامه و مجله آزاد در انتقادی ، از هر کسی و هر گروهی ، فی الجمله ، از هر آن چیزی که جلب منفعتی تواند کرد یا دفع مضرتی .

این آزادی که مایه آبادی و یگانه وسیله پیشرفت معنوی و بزرگترین حق هر آدمیست در ممالک بسیار دیگر نیز هست . از انگلیس سخن بمیان آمد چونکه بحث راجع بتقسیم آزادی و قدرت موافق اصول عقل و عدل و متناسب توانائی هر شخصی یا گروهی یا دستگاهی اول در این سرزمین شروع گشت و نخستین دستگاه کم نقص حکومت بتدریج در کنار رود تمز ساخته شد .

هر ملتی که بخواهد از دستگاه حکومت انگلیس تقلید کند بهمین خواستن ظاهر بینی و کوتاه فکری خود را ثابت کرده است . سر توفیق انگلیسی در ساختن این ماشین استقلال فکرت و کناره جوئی از تقلید و نیز داشتن این دو خاصیت لازم برای بقای هر دستگاه حکومت ، یکی نگاهدارنده هر چیز خوب بودن و دیگر همیشه پذیرای هر انتقاد و

هر تحول و هر پیشنهاد مفید ماندن .

در حیرت باید بود از سادگی و کوتاه نظری کسی که بخواهد روش سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی یا دستگاه صنعت و تجارت و حکومت قومی دیگر را که اوضاع و احوال و مسائل و مشکلات خاص دارد بی محابا بگیرد و از آن غیر از آشوب و ضرر و سرگردانی حاصلی بخواهد . یگانه راه پذیرفت واقعی ، نه حرکت بیهوده بی مقصد ، آنست که این نکته ساده دانسته شود که تقلید از کاهلی و عجز و کم فکری و خود فریبست و گر نه چگونه ممکنست که یکی تحصیل کرده یا لااقل چند کتابی خوانده یا مملکتهای دیگر را دیده باشد و نداند که بی اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر و بی همسایگی با کانادا و بی رودها و دریاچه ها و بادهای و معادن و ذخائر و جنگها و هزار چیز خاص دیگر امریکا و بی مردمی نوظهور و نوساخت ، هموطنانی صداصل و چهار نژاد ، ایرانی ، لبنانی ، شامی ، چینی ، ژاپونی روسی ، انگلیسی ، هلندی ، ایتالیائی ، فرانسوی ، آلمانی ، سوئدی ، حبشی ، زنگباری ، خلقی هم زبان و بیشتر همدین ، از هردیاری ، فی الجمله بی عوامل و حوادث و کیفیات بیشمار که امریکا و امریکائی را امروز باین وضع و صورت در آورده است هیچ چیز امریکائی را با تمام مختصاتش در کشور دیگر مستقر نمیتوان کرد . پس اگر در مملکتی غیر از امریکا چیزی را امریکائی بخوانند باید در آن دقت کرد تا معلوم شود که بدلت و نا تمام و ظاهریست و دزد عقل آن کس که ازین متاع کمیاب بهره ای چندان ندارد . نه بهزار گونه تقلید انگلیسی میتوان شد و نه بصد هزار کوشش

و آزمایش روسی یا فرانسوی یا آلمانی . دستگاه حکومت که میزان رشد ملی و نمایان کننده درجه عقل و تدبیر و معدلت خواهی و ظلم پرستی و فحشاء فکری حکمر وایانست نیز مشمول همین اصلست که تقلید بیفایده است و غالباً مضر و گاه موجب فنای استقلال فکر که خود آغاز دوران محو و فنای زندگی ملیست . باید اصول را پیشوا کرد ، اصول را که کلیست و بی زوال نه مظاهر را که در هر کشور شمره و ساخته فکر و محیط و آرزو و احتیاج و مرحله تمدن ملیست که با یکایک ملت های دیگر عالم هزار تفاوت دارد و اگر افلاطون فکری هم جز این بگوید قصدش گمراهی ماست نه راهنمایی .



علائم جویندگی در طلب کیمیای سعادت آفرین در هر کشوری و در سراسر روی زمین هویدا است . وجود حزب های گوناگون ، تغییر دائم قانون ، بحث و انتقاد و اعتراض و بازخواست و گاه شورش و انقلاب همه نشان آنست که جمیع اقوام عالم در این جویندگی اگر همراه نباشند هم مقصدند و جویای دستگاه حکومتی بهترند ، طالب کیمیائی که دستگاه ناقص معیوب حکومت را خالی از نقص و عیب کند تا بتدریج مظهر کمالش بوجود آید و حکومت عقل طالع شود .

ملت ایران باین کیمیای سعادت آفرین بیشتر از هر ملت دیگر محتاجست و باید بکوشد و در جویندگی چندان پایدار بماند تا روزه های بهتر ببیند . تقلید خام اگر خطا نباشد گناهست . نه روش حکومت یونان قدیم بکار ما می آید و نه روش حکومت انگلیسی یا امریکائی

یا روسی یا سوئدی .

حکومت عقل و قتی بر قرار خواهد گشت که در جمیع کیفیات و حالات و ممکنات و موانع و مشکلات امعان نظر شود و بعقل و تدبیر و تأمل، بانیّت خدمت بخلق نه مردم فریبی و تقلید و پذیرفتن پیشنهادهای ناپخته و نامناسب بیگانه نامحرم دستگاه حکومت کم نقص و عیب بسازیم و دائم در رفع نقائص و عیوبش بکوشیم .

در اکثر ممالک عالم، علی الخصوص در هر کشوری که از نعمتهای آزادی برخوردارست حکومت چندین مظهر دارد و مجلس نمایندگان و سنا دو مظهر کم اهمیت آنست. اساس دستگاه حکومت پیشنهادست و بحث و انتقاد و مشاورت و اعتراض و بازخواست و پشتیبانی از فکر درست و پایداری در جنگ با دروغ و فساد و این همه در پناه آزادی . قوانین خوب که خلاصه روشن عقاید و افکار سود بخش و زیان گاه بزرگانست هرگز ثمره فکر و دانش اعضای هیچ پارلمانی نبوده است باین دلیل واضح که جمهور بزرگان هر ملت، حکما، علما، نویسندگان، هنرمندان، استادان ، همه از پارلمان بیروند و مشتی خوش نیت و متقی از نوع اشخاص عادی در درون وسی چهار زیرک نکته دان که بهوش از اعضای دیگراند کی برترند و گاه خطیبی یا دانشمندی که در محیطی کم رقیب خوشحالترند نیز به تصویب گاه قوانین می روند .

نوشته ام تصویب گاه چونکه هر قانون خوب کم نقص مهمی، باعث خیر و دافع شر و بانی تحول عظیم در فرهنگ و اقتصاد و تربیت و سیاست ، خلاصه طرح هر قانونی که فکر و ذوق و تدبیر و تأمل و

تبحر و نکته بینی و دور اندیشی بخواهد، نه آنچه از قبیل بر قرار کردن مستمریست برای وراثت مفسد دیوان و مضحك خاقان، همه بر اثر کشفی یا اختراعی یا ظهور فکر سیاست آموزی یا نشر کتاب بزرگی پر از مطالب عالی یا وقوع حادثه‌ای مؤثر در اوضاع و احوال جامعه در خارج از پارلمان اول بخاطر و بعد بزبان و بقلم می‌آید و پس از آنکه در هر مدرسه‌ای و دانشگاهی و مجمعی و در هر روز نامه‌ای و مجله‌ای استادان و علما و فضلا و نویسندگان در آن بحث کردند و در فایده و ضرر و هر نوع اثرش آنچه شاید و باید همه را گفتند و نوشتند آن را بمجلس می‌برند و برآستی دیوانگی می‌خواهد که یکی درمجلس با قانونی نگاهدار مصلحت مملکت و ثمره بحث و انتقاد مدارس و دانشگاهها و مطبوعات آزاد و احزاب واقعی، بمخالفت برخیزد. و کلاهی حقیقی هر ملت قانون خوب را تصویب می‌کنند چون چاره‌ای جز این ندارند و در اجرای می‌کوشند تا بدمدستی با بدان متهم نگردند و در نظر خلق رسوا نشوند.

اول باید دید که امروز ما در چه حال و در فلاح و صناعت و تجارت در چه مرحله‌ایم، چه داریم و چه میتوانیم داشته باشیم و مشکلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ما چیست و با دیگران چگونه معامله میکنیم و دیگران از ما چه میخواهند و پول و سرمایه و ثروت و عقل ما را بچه وسائل و طرق میبرند و در عوض آنچه داده‌ایم چه گرفته‌ایم. در این مطالب و در هر موضوع مهم باید امعان نظر کرد و از طریق جویندگی در طلب کیمیای سعادت آفرین دستگاه حکومتی ساخت مناسب با احتیاج و متوجه

تمام مشکلات و سازگار با استعداد نژادی و هر يك از مراحل گوناگون تمدن دینی و مذهبی و علمی و ادبی و سیاسی و فرهنگی ، سزاوار ملتی صاحب سرزمینی دوازده برابر انگلیس ، يك ایالتش بلوچستان و ایالت دیگرش آذربایجان ، يك شهرش طهران و شهر دیگرش تون که بعدل فردوس میشود نه بنام. دستگاه حکومت عقل باید ساخت مشکل گشای همه کارهای شما و من و آسان کن امور آیندگان و حافظ میراث باقی مانده از گذشتگان، حلال مشکلات تو و من ، هموطن فردوسی و کورش و غزالی و حافظ و شیخ عبدالحمید بینوا و میرزا عبدالله بیمار و مهدی کاظم پینه دوز مالیات پرداز و میرزا حسین خان گل و مل ارفرنگ خواه و کارگری گناه و دهقان بی پناه و سکنیه هزار درد بی دوا و ناهید بی درد قمار باز و محمود چهار فرزند بی اطاق و احمد سه فرزند ده قصر و معلم بی خانه و نامهندس ده عمارت چهل خانه و ناشریف سست عنصر و مفسد قادر بیرحم و فاسد اصلاح پذیر و صالح تقوی پرست ، همسایه افغانستان و پاکستان و عراق و ترکیه و جماهیر شوروی ، بی مستعمره یعنی بی نیاز از دروغ و فتنه گری ، دشمن هیچ ملتی و خواستار دوستی و صلح و صفا با همه ملل ، و خصم ظلم و جور و فساد و خیانت و فسادگری و دورغ در هر مکان نا مقدس و در هر وجود نامکرم .

بنیان دستگاه حکومت عقل آزاد است و در آنجا که آزادی هست بحث در باب فوائد وجود يك مجلس یا دو مجلس قانون تصویب کن و سن و عدد و کیل و عضو سنا و مدت هر دوره و کیفیت رأی دادن و رأی گرفتن و رأی شمردن همه فراموش است و در کشوری که آزادی نباشد بحث

در این قبیل مسائل شوخیست و گستاخی و ریشخند کردن خلق و سرانجام سرگردانی و رسوائی فاسدان بی‌هنری که گمان میبرد در ایام معجزات اتمی و در عهد پرواز آدمی بجانب کرات دیگر مردم را میتوان دائم فریفت. بی‌نیت اجرا قوانین گوناگون صد ماده دویست تبصره نوشتن با آتش بازی کردنست. هزار قانون خوب، ترجمه فصیح بهترین قوانین عالم، که بایت اجرا تدوین نشده باشد کوچکترین دردی را دوانخواهد کرد ولیکن در دفتر تاریخ بکرات خوانده‌ایم که بنا بوده گرفتن يك قانون و نامجری گذاشتن يك ماده مهم که ناگهان جاندار و گویا و شورش انگیز می‌شود کار جمعی و گاهی ملتی بعصیان کشیده است. خواهند پرسید که چرا بوعده های خود و فانکرید و خواهند گفت که چند روز نوبت شما بود که باین خیال خوش باشید که ما را فریفته‌اید و اکنون نوبت ماست که شما خود فریبان دغا را بجزای آنچه کرده‌اید و نباید و آنچه نکرده‌اید و باید کرده باشید بزاری و خواری پایمال کنیم.

ما همه خواهند دستگاه حکومت عقلیم که عدل و آزادی دو رکن مهم آنست پس چرا از جویندگی در طلب کیمیای سعادت آفرین آنی غافل بمانیم و ندانیم که از مشروطه سیزده چهارده ساله، از این معشوقه نیمه جانی که مدتیست آب و نانش نداده‌ایم بیش از این جلوه گری توقع داشتن واقعیات را نابوده یا نادیده انگاشتست.

طرفه حالتیست حالت ملتی صاحب بهترین گنج شعرومالک یکی از بزرگترین مخازن نفت عالم و با اینهمه لال و فقیر. اکنون که از بیان

سوزدل عاجزیم چاره آنست آ که شعر بخوانیم چرا که در چنین وضع
و حال گفته موزون، تسلی بخش خاطرهای افسرده تواند بود. لطف
سخن حافظ را علتهاست و از آنها یکی اینست که هموطنش او را همفکر
و همدرد خویش میپندارد اما چه خوب همدردی بلند فکر و چه بزرگ
همفکری شیرین سخن!

طایر دولت اگر باز گزاری بکند
یار باز آید و با وصل قرازی بکند
شهر خالیست ز عشاق بود کز طرفی
مردی از خویش برون آید و کاری بکند
یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بود آیا که فلک زین دوسه کاری بکند

حافظ خود میدانسته که فلک کجرو ترست از خط ترسا و هم او
به ما گفته است که فلک بمردم نادان دهد زمام مراد، پس از چنین
کجرو نادان پرور فایده ای و خیری چشم نمیتوان داشت و باید از خدای
فلک آفرین خواست که بفضل و رحمت خویش ماهمه را و کشور خوب
ما را از این گرداب هم و غم و پریشانی نجات بخشد بمنه و کرمه انه
هو المنان الکریم، و هر ایرانی بهر دینی و مذهبی و آئینی که در دل
هم آمین بگوید، هم کشتی ماست در این طوفان بلا و لاجرم هم دعای ما.

تراژدی فرنك

كلمه تراژدى كه از زبان فرانسه بفراسى راه يافته خود از اصل يونانىست و آن را مى توان مانند كلمهاتى از قبيل فيلسوف و جغرافيا و شيمى و سينما و چاپ و گيلاس و اتم و اسكناس كه از زبانهاى ديگر آمده است در جمع لغات فارسى پذيرفت و نگاه داشت .

در كتب لغت و در مؤلفات ادبى زبانهاى مختلف فرنگى تعريف كلمه تراژدى و شرح موضوع و مفهوم و مصداق و بيان كيفيت جذبه هاى آن در همه جا يكسان نيست . تراژدى نيز ساخته كارخانه فكر لطيف يونانىست و از عهد ارسطو تا امروز بزرگان فضل و حكمت فرنگ در باب تراژدى مطلب نكته آموز بسيار نوشته اند . يكى مى گويد كه تراژدى جنگ عقلست باميلها و شهوتهاى انسانى و بعقيده ديگرى مايه تراژدى تاثير شديد و عميق روح شخصيت بسيار حساس در مقابل

گرفتاری و مصیبت و عذابهای و جدانی .

در تعریف تراژدی نوشته‌اند که تراژدی شرح وقایعیست ناگوار و بد عاقبت ، هم باعث هول و وحشت و هم موجب رحمت و شفقت غم نیز از ارکان تراژدیست اما نه هر غمی و عقیده ارسطوست که در تراژدی آنچه بر سر بیچاره گرفتاری آید ، رنج و درد و عذاب جسمانی و روحانی ، باید حاصل عمل او باشد ، نتیجه ضعف او یا خطای او و برای روشن شدن این مطلبست که فضایی فرنگی میگویند که فی المثل مصلوب گشتن و کشته شدن مسیح - بعقیده عیسویان - تراژدی نیست چرا که ویضعفی نداشت و خطائی نکرد ، آنچه بر او گذشت درد و غم و رنج و مصیبت اوست نه تراژدی مسیح .

از اسرار طبع بشریست که آدمی بآفریدن و دیدن و خواندن و شنیدن تراژدی ، هم رنج میبرد و هم لذت و هر قدر هول و هراس و رنج و درد گرفتار بیشتر باشد لذت تراژدی بیشتر و در بیان علت این لذتست که حکما و فضلا بحثها کرده‌اند . اما هنوز بحث در میانست چرا که بتصریح علت را معین نکرده‌اند آنچه مسلمست آنکه انسان بدیدن تراژدی در عین وحشت زدگی و هراسانی بر بیچاره گرفتار رحمت می‌آورد و از تراژدی لذت میبرد و این عجبت . آن را بسپاه اندرونی و بد فطرتی و خوشحال شدن از تیره بختی و گرفتاری دیگری حمل نکنید که حکیمانی بزرگ مانند هگل و شوپن هوئر و نیچه گفته‌اند که این لذت خاص که از رنج بردن و درد کشیدن حاصل می‌شود از لذتهای دیگر بکلی جداست و در این میان از قبول و تسلیم و رضا و آشتی باروزگار

و دلبستگی بزندگی، باوجود همه مصیبت‌های زندگی، سخن گفته‌اند تا از این راه علت‌های لذت بردن از تراژدی را بیان کرده باشند.

از ایام ارسطو تا امروز علت ظهور انواع تراژدی دامنه مفهوم آن وسیعتر شده با اینهمه در مقاله «تراژدی فرنگ» باید بیشتر بنکته‌ای توجه داشت که ارسطو گفته است که در تراژدی آنچه بر سر بیچاره گرفتار می‌آید باید حاصل عمل او باشد، نتیجه ضعف او یا خطای او. معنی و مفهوم کلمه فرنگ در زبان فارسی نه محدودست و نه صریح. می‌توان گفت که فرنگ هر جائیست که امروز تمام یا اکثر ساکنانش عیسوی باشند و از نژاد اروپائی و متکلم بیکی از زبانهای اروپائی. بموجب این تعریف استرالیا و آمریکا و بیشتر بلاد اروپا جزء فرنگست و هائی‌تی که سکنه‌اش عیسویند و بفرانسه حرف می‌زنند جزء آن نیست چرا که بومیان همه فرنگیان را کشته‌اند و فرنگ مصطلح خواص آن قسمت از بلاد فرنگست که ساکنانش بمدارج عالی تمدن رسیده‌اند و امروز کلمه انگلیسی «وست» نیز غالباً در این معنی گفته و نوشته میشود. لفظ فرنگ در این مقاله برای بیان این مفهوم بکاررفته است. خوانندگان خود بر این نکات واقفند ولیکن لازم مینمود که حد معنی و مفهوم دو کلمه تراژدی و فرنگ، بقدری که بکار این مقاله می‌آید، معین باشد.



چه بزرگست و جان‌گذازین تراژدی، عظمتش متناسب با جلال و بزرگی فرنگ و با مشکلات و مصیبت‌های او و تا باین فرنگ شخصیت

ندهی و روحش و احساس و تأثرش را چنانکه باید شناسی بکنه تراژدی او پی نخواهی برد و فرنگ و جودیت هزار علم و هزار هنر ، مادر همروافلاطون و ارسطو و قیصر و دانته و شکسپیر و نیوتن و گوته و ناپلیون و لینکون و ادیسون ، خلاق و نویسنده و سازنده و کاشف و مخترع ، صاحب هزاران هزار فکر و طرح و نقشه و مجسمه و تصویر و کتاب و ماشین و قادر بایجاد هر آن چیز شدنی و بودنی که بتصور آید و این فرنگ اکنون بدست خویش برای خود هزار گرفتاری و بلا ساخته و پهای خویش بر لب گور آمده و بواسطه خطای خود کشتی خویش را باین جا آورده است ، باین جا که نزدیک گرداب فناست .



اگر باید گریست گریه کنید و اگر شیون نیز باید کرد شیون کنید چرا که فرنگ بیمارست و سخت گرفتار . آیا این فرنگ هنرمند عالم قشنگ را دست روزگار چنین ضربت زده یای خود این همه دردهای جسمی و روحی را بر خود پسندیده است ؟

چه شد که تو چنین در کار خود فروماندی و بیچاره شدی ای فرنگ هزار هنر ؟ باید اشک ریخت و تأسف خورد که فرنگ سرفراز بچنین روزی افتاده است . تو چندان بزرگی ای فرنگ و گرفتاریت چنان عظیم که تراژدی تو که امروز عالمی تماشاگر آنست بزرگترین تراژدیهاست . بیمار مینمائی ای فرنگ ، چه مرض داری که این همه هذیان میگوئی ؟ تو عاقل بودی و حقایق بین و منطق آفرین و در فواید استدلال درست کتابها نوشته ای پس چرا امروز مطالبی میگوئی و مینویسی

که صحرائشینان افریقا هم بر تو بخندند. آیا باور کردنیست که حرص و آرترا چندان غافل کرده باشد که چشم داشته باشی و این آشوب عالمگیر را نبینی و گوش داشته باشی و فریاد هزاران هزار صاحب فکر صاحب دل عزت خواه آزادی پرست استقلال دوست را نشنوی ؟ وای بر تو ای فرنگ که طمع خام چشم حقایق بینت را چنان فرو بسته است که بعد ازدو هزار و پانصد سال کوشش در طلب معرفت و این همه پیشرفت سرانجام بخود فریبی پرداخته‌ای و برای آنکه خود را بامیدهای باطل خوشدل کنی بفسادگری افتاده‌ای .

هذیان میگوئی و دروغ و سخنانی که بشنیدن آنها دل هر محب صادق از هول فرو میریزد که این چه ترهاتست که فرنگ میگوید ، این فرنگ شهره آفاق ، مشهور بعلم و خرد پیمانند .

ببین چه کرده‌ای با خود ای فرنگ . تو ستایشگر بدان و فاسدان و خائنان شده‌ای و ملامتگر صالحان و وطن پرستان و بلغت تراشی میخواهی حقایق را حتی بر همزبان و هم نژاد خود نیز پنهان کنی . وطن پرستان پا کدامن را چندان آشوبگر خوانده‌ای که بجان آمده‌اند و میگویند که اگر کوشش در کندن ریشه فساد و استوار کردن مبانی صلاح و تقوی و آزادی و استقلال آشوبگریست پس بدان و آگاه باش ای فرنگ فساد گر فاسد پرور که ما آشوبگریم . تو که حکومت یک روزه یک فاسد را هم بر خود نمی‌پسندی چرا دیگران را دائم اسیر حکومت فاسدان میخواهی ؟

بهمدستی با اشراف ناشریف و سوداگران نا تاجر و مقاطعه‌گران

بد تر از قاطعان طریق با اقتصادیات ما هر چه خواسته‌ای کرده‌ای و تا توانسته‌ای متاع نالازم فروخته‌ای و باید از تو خواست که برای خدا و اگر بخدا معتقد نیستی برای آنکه بیش از این رسوا و منقور خاص و عام نشوی دمو کراسی مدرج و آزادی مقید ساخت کارخانه‌های سیاست‌بافی و مصلح‌تراشی فرنگ بی‌بازار نیاوری و در وصف و مدح آنها مطالب سراپا دروغ و باطل نگوئی و ننویسی. اما چه باید کرد که غافل شده‌ای و نمیدانی که چنین امتعه‌بد ساخت را دیگر جز با تانک و سر نیزه نمیتوانی فروخت و در عوض غیر از نفرین و لعنت، آن هم نفرین و لعنت از دل برخاسته در دانشگاه پروردهٔ يك ملت، چیزی نمیتوانی خرید.



غم‌انگیزست و عجیب شتیدن حقایق نامربوط از دهان توای فرنگ عزیز قشنگ. گفته‌هایت گاهی به‌ذیان بیمار سخت میماند و گاه بترهات دیوانه‌ای که روزگاری عالم بوده است و دانا قصابی که مجنون شده باشد اگر سخن بگوید از گوشت و پوست و رگ و پی و پیه و دنبه و استخوان و گردن و ماهیچه و ران و کارد و ساطور و از کسب و کار خود خواهد گفت، همه بریده بریده و نادرست و بیجا. اما تو چیزی دیگری و جنونی خاص داری. در امور علمی و فنی و در آنچه نفع ظاهریت در آنست هنوز درست فکر میکنی ولیکن بشنیدن اسم بعضی از ممالک و بدیدن ثروت بعضی از ملل یکباره عقل و هوش از دست میرود و دیوانه‌وار حرف میزنی و مقاله و کتاب مینویسی و لغتهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می‌تراشی و از این همه بدتر آنکه بدل ساز شده‌ای و برای هر

ملتی بتناسب ثروتش وغیرت و حمیت حکمر وایان فاسدش و نا وزیران خارجی تراشیده اش بدل دمو کراسی درجه دارمیسازی یکی، دو درجه نزدیک باستبداد و نود و هشت درجه دور از آزادی، مطلوب اشراف ناشریف وفاسدان بیهنر و دیگری چندان بد ساخت و کج و غلط که هر چند از بدل چینی کم بها نیز از زان ترست در این عالم هیچکس خریدارش نیست.

دل میسوزد و باید بسوزد هر گاه که صاحب دلی در وطن پرستی ثابت و در فرنگ دوستی صادق ببیند که کار فرنگی عالم تربیت یافته در مکتب آزادی، بجائی کشیده است که چون از آزادی دیگران سخن در میان باشد بزبان فصیح حق را ناحق جلوه میدهد و باطل را صحیح و نیز برای کتمان يك حقیقت هزار دروغ سیاسی و اقتصادی میگوید و چند صد مقاله و رساله و کتاب ضلالت بنیاد مینویسد



- تو کیستی و چه میگوئی و این کلمات را بیهوده چرا در گوش من فرو میخوانی؟ مرا از چه میترسانی؟ من فرنگم و هنرمند و عالم و توانگر و فعال و توانا و برای پیشرفت و جنگ هر آنچه بتصورت آید همه را آماده دارم. علت ملامت کردن امروزت را نمیدانم که چیست. کردار و گفتار من چرا باید در نظرت عجیب نماید. من از بیست و سه قرن پیش چنین بوده ام و همه آن کرده ام که میخواسته ام. خزائن شوش را بیغما بردم و تخت جمشید را بشعله های آتش سپردم و قرطاجنه را سوزاندم و با خاک یکسان کردم. قرنهای روم را بر جان و

مال خلق مسلط کردم و شرح رفتار روم را با اسیران لابد خوانده‌ای .
 - کسی منکر این کار های تونیست . فایده تکرار این مطالب

چیست ؟

- مقصودم اینست که بگویم هم از ایام قدیم خلائق با اعمال من آشنا بوده‌اند . بگذار مطلبم را تمام کنم . ماشش تن بودیم ، پرتقال و اسپانیا ، فرانسه و هلند و انگلیس و بلژیک که از پانصد سال پیش عالمی را گرفتیم و میان خود قسمت کردیم . من مخالف را در هر جا از پا در آورده‌ام . یک روز چهارصد و شصت مکزیک را زنده در آتش سوختم . بومیان امریکا را برده خود کردم و چندان از ایشان کار کشیدم که از پا درآمدند ، فی‌المثل در شهری که یک میلیون ساکن داشت بعد از بیست و سه سال سیزده هزار تن بیشتر نماند و چون کار گر کم مزد بسیار کار میخواستم کنیز و غلام از افریقا آوردم و داستان آنچه بر ایشان گذشته مشهور عالمست . من هند را گرفتم و چین را و ثروت هند را بهزار اسم و بهانه بردم و بدولت گستاخ چین که نمیخواست تریاک بخرد با دلائلی نمایان وقاطع و محکم ، با کشتی جنگی و توپ مرگبار فهماندم که دولت چین نمیتواند مانع آزادی تجارت باشد و ملت چین را از فوائد تمدن فرنگی محروم نگاه دارد ، فی‌الجمله باین دولت غافل فهماندم که باید با من داد و ستد کند و بداند که در این معامله تعیین قیمت با کسیست که کشتی جنگی دارد و توپ و تفنگ و این بود سزای چین .

- چنان مینماید که از آنچه کرده‌ای هیچ پشیمان نیستی و گر نه

با این آب و تاب بشرح آن نمیپرداختی .

- در این عالم هیچ چیز بقدر قدرت تأثیر ندارد. من خود مطیع قدرت خویشم و آنچه کرده ام همه بفرمان قدرت بوده است و کیست که بتواند در راهی که قدرت باو بنماید پا نگذارد . نکته همه اینست که باید دید توان هر نوع قدرت چیست و در میان قدرتهای ممنوع آنکه توانا تر برتر . باری صد سال پیش ازین بود که پری صاحب منصب بحری امریکائی را با ده کشتی و دو هزار سرباز بژاپون فرستاد تا ژاپونی هم مثل چینی بدانند که در بستن عهدنامه تجارت و مودت تأخیر روانیست و چون معنی سخنان مرا چنانکه باید ادراک نکردند ده سال بعد به نه کشتی انگلیسی و چهار کشتی هلندی و سه کشتی فرانسوی، همه جنگی و پراز دلیلهای آهنین، امر کردم که بر بنادر ژاپون چندان دلیل بیاورند تا بفهمند که باید سه میلیون دلار هم برسم غرامت بپردازند. من شریف دلیر و وطن پرستی چون عبدالقادر جزائری را گرفتم و وطنش را تصرف کردم و تونس و مراکش را باطاعت خود در آوردم و بخاک ایران بی هیچ موجبی لشکر بردم و شورش هند از ستم بجان آمده را با گلوله فرو نشاندم . الغرض کاری کردم که در سراسر عالم جز روس هر کشوری یا زیر فرمان من باشد و خریدار بی چون و چرای متاع من یا ترسان و لرزان از قهر و غضب من. آنچه گفتم شمه ای از اعمال منست. من غیر از کشور گیری کارهای بزرگ دیگر هم کرده ام . آثار گرانبهای انواع تمدن عالم را بوسائل مختلف در موزه ها و کتابخانه های خود جمع آورده ام و در علم و ادب و هنر پیماندم .

— راستست که قدرت و ثروت و معرفت و قوهٔ فعالیتی که داشته‌ای بی‌همتا بوده اما نکته اینست که تو دیگر آن فرنگ نیستی که بتوانی همه آن کنی که بخواهی. از تو نباید توقع داشت که خود بگوئی که من ناتوان شده‌ام ولیکن آثار ناتوانی از کردار و گفتار تو هویداست و چه میتوان کرد که اینست راه و رسم روزگار و هر چیزی را پایانی و زوالیست. هند و جاوه و سوماترا و مصر و تونس و مراکش خلاصه، اکثر متصرفات خود را از دست داده‌ای و فرانسه و پرتغال هم که از مستعمرات خود دل نمیکند سرانجام باید آن کنند که انگلیس و هلند قویتر از ایشان کرده‌اند، باید بروند و چون دیرتر میروند خوارتر و منقورتر و سرودست و پاشکسته تر خواهند رفت. از تو میپرسم ای فرنگ که آیا عجیب نیست و خنده‌آور که پرتغال کم‌دانش هشت نه میلیون ساکن که سه چهار قرنست در پای چراغ کم‌روشنائی معلومات محدود خود در فقر و جهل زندگی میکند مستعمره دار باشد و بجای آنکه از نهر و برای اصلاح امور خود معلم و مشاور بخواهد در این هندوستان بزرگ هم صاحب مستعمره بماند؟ اینست تراژدی تو ای فرنگ که امروز اکثر کارهایت مخالف منطقست و عقل سلیم و باعث کم‌اعتباری و بی‌آبرویی و از این بدتر آنکه چون ناتوان شده‌ای بیشتر از پیشتر بفساد‌گری و فاسد‌پروری و فتنه‌انگیزی میپردازی.

— باملامتگر بی‌انصاف عیبجو چکنم. آیا من امروز در هندوستان چنین کارهائی میکنم که تو میگوئی؟

— ای فرنگ خود را چنین ساده و کند ذهن جلوه مده که بی‌حاصلست، تو مقصود مرا خوب میفهمی. امروز در هندوستان کار بد

نمیکنی چونکه نمیتوانی. اما در هر جای دیگر که توانائی داشته‌ای هر چه خواسته‌ای کرده‌ای. در چین، در مصر، در عراق و در هر کشوری از این قبیل چندان بدان را پروردی و چنان خود را بسخنان طماع فریب فاسدان مغرور دلخوش داشتی تا هم خود را ضعیفتر کردی و هم فاسدان غافل همدست خویش را با آوارگی یا بکشتن دادی: هنوز هم از خواب غفلت بیدار نشده‌ای و در هر جا که میتوانی همان میکنی که نباید، فساد گری و فاسد پروری، آمیزش با بدان و پرهیز از نیکان و میترسم که عاقبت همه را بروز سیاه بنشانی و وقتی از این کارها توبه کنی و پشیمان شوی که توبه را و پشیمانی را فایده‌ای نباشد.

— خسته‌ام و گرفتار و دیگر تاب شنیدن ندارم و در آنچه گفתי باید با کارخانه داران و تاجران و گماشتگان ایشان مشاورت کنم.

— سرمایه دار و مخبر دروغ نویس خواننده فریب و فضلا و هنرمندان مزدور دولتمندان و روزنامه داران حق ناشناس دروغ فروش اعلان پرست ای فرنگ هرگز ترا براه راست دلالت نخواهند کرد. تو اگر بیغرضی چرا مشکل خود را بر بزرگان آزاد فکر حقایق بین عرضه نمیکنی و تابع رأی ایشان نمیشوی؟



مقاله نویسی یا مخبر یا مؤلفی که در گوشه اطاق خود برای روزنامه ها و مجلات فرنگی و خوانندگان بیخبر از اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ممالك نو صنعت ملقب بملقب نامبارك غلط «توسعه نیافته» (۱)

۱- تا چندی پیش «عقب افتاده» صفت بعضی از ممالك بود و چون دیدند که خوب صفتی نیست «توسعه نیافته» را جان نشین آن کردند که غلطست. چگونگی —

کلیات و ترهات مینویسند بدند و مردم فریب و از این سه بدتر کیست که باین مملکتها می آید و بعد از مراجعت با هزار آب و تاب بنوشتن میردازد و غیر از کلی بافی و غمخواری مزورانه و مدح و ذم بیجا کاری نمیکند. از فساد بد بنیاد مینویسد و بنیادش را نمیگوید که چیست. آبروی ملتی را میبرد ولیکن فاسد رشوه خوار همدست و همراه خارجیان فسادگر را مینویسد که کیست. می آید تا پس از بازگشت دروغ خود را راست جلوه دهد و بگوید که من فساد گاه را دیده ام و نمیگوید که جز فاسدان کسی را ندیده و از صالحان گریزان بوده و گفته های حق را ناشنیده گرفته است.

با این انتقادهای کلی بریده بریده دوپهلوی، بی نام فاسد و مفسد، هیچ عاقل فرزانه ای را در هیچ جا علی الخصوص در ممالک نو صنعت قدیم تمدن نمیتوان فریفت چرا که مظلوم هرگز ظلم و ظالم را فراموش نمیکند و کوشش در پوشاندن ظلم ستمگران و پنهان داشتن اسم ایشان گذشته از بیحاصلی موجب خشمست و عصیان. همه حق دارند که باین قبیل نوشته ها بدگمان باشند و بگویند چنانکه میگویند، که غرض از اعتراض ناگهان و انتقاد گاه بگاه نیز آنست که فاسدان را با اشاره و کنایه بیشتر بترسانند تا این خائن خائف پیوسته بی چون چرا مطیع بمانند.

→ میتوان مملکتی را بقدریک وجب هم توسعه داد. مفهوم اصلی لفظ فرنگی که اول «عقب افتاده» و بعد «توسعه نیافته» ترجمه شده عمران و پیشرفتست بمدد جمیع وسائل جدید علی الخصوص صنعت. در این مقاله برای بیان این مفهوم در چند جا «نوسنت» بکار رفته است که مقصود را بیان میکند و از اهمیت و اعتبار مملکت نوسنت نمیکاهد.

در بیان حالات و کیفیات و مضار انواع فاسد و فساد، اول باید فاسد تر را رسوا کرد و فساد مهمتر را شرح داد، الفاسد فالافسد والا هم فالاهم و هر که جز این کند لابد از فساد نفع میبرد و با فاسدان همکاریست و همدست یا جیره خوار ایشانست.

ای فرنگ چه پیش آمده است که چنین محال طلب شده ای؟ میخواهی که دیگران، هم وطن پرست باشند و هم تابع ظالمان وطن فروش و این کاریست محال.



هیچ مرنج ای فرنگ بیهمتای هزار مصیبت از کسی که صادقانه و از سر غمخواری با تو کلمات سخت بگوید. تو در کار خویشتن فرومانده مینمائی و در بقای عظمت خویش از چندی پیش در شك افتاده ای. با تو که خود کتاب «انحاط غرب» را بقلم اشننگلر نوشته ای چه میتوان گفت. توین بی، مورخ کبیر این عصر هم در باب آینده تمدن فرنگی در کتاب معتبر جذاب خود «مطالعه تاریخ» مطلبهای اندیشه آور غم انگیز بسیار درج کرده است و در کشوری که ساکنانش باستظهار عظمت و قدرت و ثروت خویش وطن خویشتن را «ملك خود خدا» نامیده اند همین پیرا سال کتاب «امریکای مغلوب شدن» نوشته اند. آلمانی، امریکائی، انگلیسی، فرانسوی و هر داندۀ ای واقع بین، همه میدانند که هر آنچه هست سراسر متغیرست و گذراست ولیکن غم و غصه و نگرانی موجود را هم نابوده نتوان گرفت.

از شوش سخن گفتی و از تخت جمشید که چگونه یکی را غارت

کردی و دیگری را سوزاندی. شاعر لطیف خیال فرانسوی هم از قضا نام این دوجا را بمیان آورده است اما چنانکه میدانی بمناسبتی دیگر، برای شرح غم و درد ومصیبت‌های توای فرنگ. والری پرورده فرهنگ بیهمتای تو متحیرست که چگونه فرنگ با فروختن آتش جنگ خود را گرفتار گرداب بلا کرد و بر بنیاد امور معنوی و مادی خود ضربت زد. والری که در بیان مطلب خویش می‌خواهد از جذبۀ این دو نام مشهور مدد بگیرد تخت جمشید را بارگاه معنویات و شوش را گنجینه خزائن مادیات فرنگی خوانده و نوشته است که زیانی که بر تخت جمشید معنویات از جنگ رسید از خسرانی که شوش، محزن مادیات دید، هیچ کمتر نبود. همه چیز نابود نشد اما ناپایداری هر چیز محسوس گشت.

جنگ اول ای فرنگ در قلب تو یاسی و تشویشی بوجود آورد عظیم و آنچه والری و امثال او گفته‌اند و نوشته‌اند شمه ایست از وصف آنها. در جنگ دوم کار مشکلتر شد و گرفتاری بیشتر و هم باین علت نومیدی و نگرانی حاصل از این جنگ چندین برابر شدید ترست. این رانه ملامت بگیر و نه سر کوفت و شماتت. مقصود بیان جزئیست از مشکلات تو و اشاره بشکی عظیم که در دلت افتاده چنانکه خود بچندین زبان گفته‌ای.



در بیشتر کارهای توای فرنگ شك باید کرد و در دوامر بیشتر از هر چیز دیگر، یکی در ادعای پشتیبانی تو از آزادی خواهان عالم و

دیگری در روش تربیت بد حاصل تو .

دیوانه است هر آن کس که بگوید که تو آزاد نیستی یا آزادی را بجان دوست نمیداری ولیکن آزاد بودن و آزادی را برای خود خواستن دیگرست و بازاد شدن محتاجان آزادی مدد رساندن دیگر. دشمنانت میگویند و دوستانت نمیتوانند منکر شوند که امروز تو در هر جا که بتوانی و نفعی داشته باشی گذشته از آنکه بازادی خواهان مددی نمیدهی بر سر راه ایشان هزار مشکل هم میتراشی و این کار از تو که خود آزاد و از فوائد آزادی آگاهی ناپسندیده ترست .

ای فرنگ وقتی که در لزوم آزادی برای دیگران شك میکنی زشت مینمائی و هنگامی که با ستمگران آزادی کش همصحبیت و همداستانی ابلیس آدم روئی و در آن دم که میگوئی که من مخالف صلاح و تقوی و آزادی و موافق فساد و دزدی و استبداد کاری نکرده‌ام و خود میدانی که مخاطب سخنت را باور نمیکند کریه منظری، شیطان انسان صورتی، بیشرمی و دروغگوئی .

در این ایام هیچ پیشرفتی کامل بی آزادی تصور پذیر نیست و زندگی بی آزادی عذاب است الیم، جهنمی هزار بار بدتر از دوزخ که در آن بدان را میسوزانند بعد از حساب و در این جهنم صالحان را میگذازند بی حساب. نکته اینست که آزادی برای ملت ضعیف لازم ترست چرا که یگانه پشتیبان و نگهبان استقلال او آزاد است. ملت فرانسه پیش از انقلاب مستقل بود و آزاد نبود و ملت های قوی محروم از آزادی کامل و دارای کمال استقلال امروز بسیارند. اما آیا ممکنست که ملتی ضعیف در این

رورهای پر از آشوب و خطر بی آزادی مستقل بماند؟ حکمرایان چنین ملتی اگر خیانت نمیکنند و استقلال و مصالح ملک و ملت را نمیفروشند چرا از بحث و اعتراض و بازخواست میهراسند و دهنها را میبندند و زبان و قلم متملقان را برای یاهو گوئی و هرزه نویسی باز و آزاد میگذارند.

ملت زنده آزادی میخواهد آزادی و در هر جا که باخده و توپ و تفنگ و سر نیزه و دروغ باید با آزادی خواهان بجنگی هم اعتراف کرده‌ای که بازنده سروکار داری و هم بدبختی خود را ظاهر نموده‌ای که بکوشش در کشتن روح آزادی طلبی، پول و وقت و آبروی خود را ضایع میکنی. ملت زنده محروم از آزادی بیمار است که جز بدوای آزادی بهیچ داروئی به نمیشود. این خطاست و کاری ابلهانه که برای مریض محتاج طیب و دوا و غذا، بجای تهیه وسائل شفا، بازپچه بخرند و تفرج گاه بسازند و قصه بگویند.

ای فرنگ خود فریبی یا در اشتباهی یا از سرتزویر و ریاست که میگوئی فقر موجب انقلاب است. مگر اهل انگلیس و امریکا و فرانسه و روس فقیر بودند که بشورش برخاستند و خون ریختند و آزاد شدند. ظلم باعث انقلاب است نه فقر، ظلم بدبوی زشت جانکاه آلوده بفساد و تبعیض. قوه عجیب نهفته در دل مظلومانست که ناگهان بکار می افتد و آتش افروز انقلاب خونریز میشود نه فقر در محیط عدل و در آن جا که ثروت بیشتر و تبعیض و فساد رائجتر باشد ظلم شدیدتر است و لاجرم انقلاب خونینتر خواهد بود. دزدان کم گناه را هم تو بکشتن میدهی. امروز نمیگذاری

بزندان نشان بيفکنند و فردا بقتلگاهشان خواهند برد.

تو خودای فرنگ میدانی که امروز در سراسر عالم دو نوع حکومت پایدار بیشتر نیست ، یکی حکومت کشوری که هم مشرف باشد بتشریف آزادی و هم مزین بزور عدل و صلاح و تقوی و دیگری حکومت مملکتی که در آن هر قدر از نعمت آزادی کاسته اند بهمان نسبت بر نعمت عدل اجتماعی و صلاح و تقوی افزوده اند و جز این دو، هر نوع حکومت ناپایدار است . در این ایام که هر کس يك دستگاه رادیو بخرد بدو گوش از هزار جابصد زبان سخن میشود دیگر نمیتوان استبداد مسلح بفساد را باهیچ تویی و تانکی و سر نیزه ای و تبلیغی بجای آزادی در گلوی خلق ریخت و از ایشان چشم داشت که بگویند به به چه شیرین شربت است این . اگر راست میگوئی و بجنگ با دشمنان آزادی برخاسته ای پس چرا نمیکوشی تا بر سپاهیان آزادی بیفزائی و از چیست که آزادی خواهان وطن پرست متقی را مطیع فاسدان میپسندی ؟ آنچه مسلمست آنکه طریقه حکومت هر چه باشد دیگر ممکن نیست ملتی را تابع حکمرایان فاسد نگاه داشت الا بزور، آن هم در مدتی کوتاه و این زور فاسد نگاه دار، بقدری که بفساد مساعدت کند هزار چندان با انقلاب حاصل از فساد او مدد خواهد رساند.

دیگر کار از این گذشته است که بستن پارلمان بتوان دهنها را بست و قلمها را شکست. در آن جا که پارلمان صوری هم نباشد هر دانشگاهی خود دستگاه است قائم مقام پارلمان و اگر بگویم بهتر از آن غلط گفته ام چرا که مجمع ناو کیلان خوب نیست تا دانشگاه مقدس بهتر از آن باشد و قدس دانشگاه چندانست که فاسد زادگان هم که در این مکان شریف

درس میخوانند بشاگردان وطن پرست آزادی خواه می پیوندند و استادانی هم که در پارلمان شاگرد از خود بدتران گشته و در آن جایا بدزوغ گفتن و دروغ شنیدن پرداخته یا مصداق آیه صم بکم عمی فهم لایعقلون شده باشند در دانشگاه مقدس جرأت ندارند که جز براستی چیزی بگویند یا خود را کور و کرولال بنمایند. مجمع ناو کیلان را میتوان بست ولیکن آیا مدرسه را نیز میتوان بروزپالمان نشانند؟

امروز آزادی و دموکراسی و عدل اجتماعی مانند صحت است که در همه جا و برای همه کس لازمست و مفید و غیر از طماع ابله هیچکس در این شك ندارد که فساد بهیچ مقداری و اذهیچ مقامی و دستگاهی و شخصی تحمل پذیر نیست. پس بلغت تراشیدن و آزادی ملون و دموکراسی مدرج ساختن و فاسدان و مفسدان را بجنگ زرگری باخویشان و یاران و همدستان و شریکان ایشان گماشتن جز خویشتن کسی را نمیتوان فریفت. آزادی رنگین و دموکراسی مضاف حرامست و نجس و مشتری ندارد. در مکتب آزادی درس دموکراسی یاد گرفتن بزبان آموختن میماند و همچنانکه باین بهانه ابلهانه که تادرست حرف نزنی هیچ نباید بگوئی ممکن نیست شخصی را از تکلم محروم داشت بگفته های بچگانه مشتی مدعی که بی هیچ امتحانی و مجوزی خود را مصلح امور می شمردند کسی را نمیتوان از نعمت آزادی و لذت دموکراسی بی نصیب گذاشت. چه بشرمندا این نامصلحان خود فریب که بی هیچ حیائی بملتی میگویند که تا ما ترا امتحان نکنیم و نگوئیم که بعقیده ما بسن بلوغ سیاسی رسیده ای و در ادراک دقائق آزادی و نکته های حکومت دموکراسی استاد شده ای

حق نداری که بد کرایین دو کلمه مقدس از حرمت و عظمت آنها بکاهی .
 شرح انواع حکومت از قبیل حکومت جمهور و حکومت خلق و
 حکومت روحانیان و حکومت شاه مستبد و حکومت اغنیاء و حکومت
 سلطنتی و حکومت چند خانواده مهم (رپوبلیک و دموکراسی و تتوکراسی
 و اوتوکراسی و پلوتوکراسی و مونارشی و اولیگارشی) همه را خوانده یا
 شنیده بودیم و شکر خدا را که نمردیم و حکومتهای نوظهور دیگری
 دیدیم . حکومتهای منقور خلق و عم باین علت ممدوح هر روزنامه و هر
 مجله دروغ نویس فرنگ ، حکومتهای مقاطعه گران و مترجمان و
 نامترجمان و مبارزان مسلح بفساد و نیمه زبانان ، در جنگ و ستیز باهر
 صالح متقی و در صلح و صفا باهر فاسد بی پروا .

توای فرنگ نه قاصری نه مقصر ، تو گناهکاری . اگر نمیخواهی
 فضولی کنی باماچکار داری و چرا در باب امورا ایران چندان مقاله مبهم و
 ناتمام مینویسی که نام بزرگ این مملکت را در هر روزنامه ای و
 مجله ای هم نشین کلمه زشت فساد کنی و اگر غمخوارمائی پس چرا تمام
 مینویسی و حقایق را هویدا نمیکنی . هر چه در دفاع خود بگوئی همه
 باطلست . يك محك در این کار هست و بس و آن رای و نظر آزادی خواهان
 عالمست . تو باید همه آن کنی که هر آزادی خواهی در هر کشوری هوا
 خواه تو باشد و بد گویت را جای اعتراض نماند و چه بدبختی از این بدتر
 و کدام تراژدی از این غم انگیزتر که فرنگ بعضی از گفته ها و نوشته های
 سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را چنین نامعتبر کرده باشد .

دشمنانت نیز معترفندای فرنگ که خوبی توهمه از تربیت خوب تست و جای تأسف است که در این نیز خلل افتاده است . استاد و معلم و شاگرد و مدرسه و کتاب و اسباب تعلیم و تحصیل معرفت چندان داری که بوصف نمی آید و بآنچه در این دستگاه هنوز کاملست و مفید باید خشنود باشی و سرفراز. اما سخن بر سر نقصها و عیبهای بزرگست که در ارکان تربیت تو شکست آورده و مشکلی عظیم بر مشکلات افزوده است. در درستی روش تعلیم و تربیت فرنگی شك میتوان کرد و کسی را در برابر استدلال آنكه شك میکند تاب مقاومت نیست چرا که چندین ملیون دلیل جاندار گویا هست و چندین هزار ملیون سند بخط و امضای فرنگی همه دال بر فسادى که پایه های متین روش تربیت فرنگ را موریانه وار میخورد. این جراید و مجلات باطل نویس تست و کتابهای شهوت انگیز و فیلمهای جنایت آموز و این چند ملیون شاگرد مدرسه و دانشگاه، پسر و دختر، رقاص و شرابخوار و عشرت طلب و قمار باز و حادثه جو و هر وئین دوست، گرفتار فحشاء فکری و جسمی، روگردان از خانه و معبد و پدر و مادر و ناصح، عیاشانی هر روز در طلب یاری و رفیقی نو و کیفیت شهوت آوری جدید، از گذشته گریزان و از آینده نگران. شك نیست که شاگردان خوب علم دوست پاك ضمیر بسیارند اما تو خود ای فرنگ از اوضاع و احوال جوانان خویش مشوشی و برای اثبات ناقص بودن روش تربیت و ضایع شدن وقت جمعی کثیر از کودکان و جوانان تو بیش از این چند ملیون سند و دلیل چیزی دیگر هم لازمست ؟

هنوز اول این نوع بدبختی و گرفتاری تست ای فرنگ . با این

جوانان ده عیب صد جرم هزار توقع چه خواهی کرد؟ پسران و دختران امروز مردان و زنان فردای تواند و وای بر این فردای تو.



تراژدی توای فرنگ بزرگست و جان سوز و بهیچ تراژی دیگر نمیاند چرا که خود بیهمتائی . جای رحمتست و رحمت باید آورد بر این حالت غم انگیز عزیزی از پستی و ذلت نگران که میداند و نمیخواهد که دانسته باشد که روزگار کار را بر او سخت کرده است و امتحان بزرگی در پیش دارد. هر دروغی که گفته ای ای فرنگ و هر ستمی که کرده ای امروز باید بار بخش از نود و لتان بشنوی و تحمل کنی و هر درس بدی که آموخته ای باید از شاگردان استاد شده پس بگیری . تو گرفتار خطاهای خویشنی و این قلعه بلا که در آن محصوری ساخته تست .

تو گرفتار و در این میان نکته ای که سه چهار قرن بر دیگران نهان بود یکباره عیان گشت و کسانی که مغلوب و مرعوب تو بودند ، از صنعت تو میترسیدند از خواب غفلت بیدار شدند و دریافتند که یاد گرفتن رموز صنعت تو از آموختن کمالات دیگر تو بسیار آسانترست و برای نبرد با تو هزار بار مؤثر تر و مفیدتر .

آنچه تو با علوم و فنون مصر و هند و بابل و ممالک اسلامی کردی با علوم و فنون تو همان کرده اند و گاهی از تو بیشتر رفته اند . تو خود خوب میدانی که اگر شاگردان بر استادان سبقت نگیرند علم و دانش نقصان می پذیرد و ترقی جز این نیست که شاگردان از آموزگاران بگذرند و این کیفیتست که هم اکنون آن را میبینی .

دوجنگ بزرگ تاریخ بشر در این قرن اتفاق افتاد و کمر فرنگ را این دوجنگ شکست. جنگ اول عالمگیر بود و در هر کشوری نوعی تأثیر کرد و ظهور و پیشرفت وقوام و دوام دولتهای کمونیستی مهمترین حاصل آنست جنگ دوم هم عالمگیر بود و هم شورش انگیز و هم نکته آموز. بعد از این جنگ هیچ مملکتی و شهری و دهی و گروهی و شخصی و فکری و دلی نماند که در آن شورش و امید و آزادی خواهی و استقلال طلبی و توقعهای گوناگون پدید نیامده باشد. همه، از هر رنگی و بهر دینی و در هر جائی خواهنده غذا و مسکن و مدرسه و معلم و کتاب و طبیب و دوا و جمیع اسباب آسایش مادی و معنوی شده اند.

انقلابی عظیم شروع شده است که باید مبدأ تاریخ بشر گردد چرا که تا امروز چنین انقلابی جذاب و عمیق، برهم زن فکر و راه و رسم قدیم و خلاق اصول و شیوه های جدید برای هر چیز، کسی بیاد ندارد. اینست انقلاب کبیر و تو ای فرنگ نمیتوانی و نباید آن را نادیده بگیری. حکومت استوار بر اساس فکر و طرح و اصل و عمل کمونیستی از این انقلاب کبیریک مظهر بیش نیست و تو برای آنکه ترسی و نهراسی و دیگران را بترسانی و بهراسانی و نیز کار خود را آسان جلوه دهی مشکل کمونیستی را بزرگترین مشکل میخوانی روس کمونیستی گرفتاری دیروز تو بود و گردش روزگار سرانجام ناچارت کرد که آن را که برای دشمنی و جنگ با فکر و دولت کمونیستی پرورده بودی و در راه پروردنش هزار ملامت شنیده بودی بمدد دولت کمونیستی مغلوب کنی و چندانش بیازاری که خود را بکشد. چین مشکل امروز تست، سر زمینی مسکن

هفتصد میلیون چینی همفرهنگ صد میلیون ژاپونی و اتحاد این دو با یکدیگر
بر آنچه هست مشکلی دیگر خواهد افزود و مشکل بزرگ کم نداری.



آیا برای آنکه معترف باشی که بارها براه خطا رفته‌ای و بکرات
اشتباه کرده‌ای دلیلی باید آورد بزرگتر از چین و هندوستان و جاوه و
سوماترا و مصر و عراق؟ اگر چندان ناامیدی که میدانی بهیچ طریق
پیشرفت میسر نیست و عاقبت باید تسلیم شوی و میخواهی در این چند
ماه یا چند سال تا میتوانی لااقل متاعی بفروشی و پولی بدست آوری در
آنچه میکنی معذوری. اما اگر بر آنی که با ملتها دوست بمانی، در
پشتیبانی هر دولت از ملت جدا، هر آنچه میکنی خطاست خطا.

کارت بجائی کشیده است ای فرنگ که دیگر بنطق و خطاپوشی
و ستایش ظالمان و نکوهش صالحان پیشرفتی نخواهی نمود. باید جنگ
کنی و دو جنگ در پیش داری یا با هر کس که او را دشمن مینداری
بجنگ و بعد از فتح هر چه میخواهی بکن یا لااقل با طمع و وسوسه‌های
شیطانی خود نبرد کن و چون بر آنها ظفر یابی یکدله موافق آزادی
خواهان شو و از بدان بگسل و خصم حائنان خائف باش و اگر بهیچیک از
این دو حرب تن در ندهی جنگ نا کرده مغلوبی.

ملتهای قدیم تمدن نو صنعت صاحب ثروت را باتوای فرنگ هنوز
کارهاست ولیکن باید وقت شناس باشی و مردم شناس و باید بدانی که در
این ایام جز از طریق پیوستن بنیکان و آزادی خواهان، ازهیچ راه دیگر
بحل مشکلات موفق نخواهی شد.

تراژدی تو در این ایام کجا و فکر و شعر ناصر خسرو کجا ، با اینهمه بیتی چندازیکی از قصائد او در این جادرج میشود و چنان مینماید که این شاعر ناصح باتوسخن میگوید:

ای متحیر شده در کار خویش	راست بنه بر خط پرگار خویش
مار فسای ارچه فسونگر بود	رنجه شود روزی از مار خویش
بد بتن خویش چو خود کرده ای	باید خوردنت ز کشتار خویش
پای ترا خار تو خستست و نیست	پای ترا درد جز از خار خویش
راه غلط کردستی ، باز گرد	روی بنه بر پی آثار خویش
دیو هوی سوی هلاکت کشد	دیو هوی را مده افسار خویش
بام کسان را چه عمارت کنی	چونکه نبندی خود دیوار خویش
چون ندهی پند تن خویش را ؟	ای متحیر شده در کار خویش



مشکلات ایران خود از حساب بیرونست و مصیبتهای ما بوصف نمی آید و این کلمات را بر آن حمل نکنی که ما از نقصها و عیبا و گرفتاریهای خود غافلیم و بزخم زبان میخواهیم روح ترا بیازاریم.

ای فرنگ هزار مشکل، کیست در سراسر روی زمین که اگر با علم و دانش و فکر و ذوق و صنعت بمانند تو اندک آشنائی هم داشته باشد از آنچه بر تو میگذرد اندوهگین نشود؟ تو وقت شناس بودی و قدر هر ثانیه را میدانستی که چیست و از تو عجبست که این همه وقت عزیز را در این پنجاه سال و علی الخصوص در ایام بعد از جنگ دوم چنین ضایع کرده ای و از این عجیتر آنکه هنوز خود را بخیالات پیوده میفریبی و در نگاه

داشتن چیزهای ناپایدار سعی باطل مینمائی و ازاین چند روز مهلتی که هست چندانکه باید فایده نمگیری و پشتیبانی از آزادی و جنگ واقعی با فساد، دلپائی که امروز از تو نگرانی دارند همه را مسخر نمیکنی و کاری نمیکنی عاقلانه و پایدار که در آن هم منفعت تو باشد و هم مصلحت دیگران. من این مقاله را با تأثر و تأسف و از سوز دل نوشته‌ام ای فرنگ چرا که میخواهم که ایران بماند و نمخواهم که تو نامحترم و نامعتبر باشی و بعد ازاین همه عزت در ذلت افتی .

زبان داستان

آفرین بر سؤال نویس مجله راهنمای کتاب . صد آفرین بر این زیرك جواب خواهی که سؤالات خود را در باب « زبان داستان » چنان پرورده است که هر سؤالش راهم دريك كلمه جواب بتوان دادم در چندین مقاله و رساله و کتاب . چنین کسی را سختگیر نباید گفت. پرسیده اند: « ۱ - آیا نثر ادیبانه گذشتگان برای زبان داستانی امروز مناسب و مستعدست؟ آیا با پیروی از شیوه نثر گذشتگان ، بکار نگر فتن کلمات شکسته و اصطلاحات و کلمات عامیانه میتوان شخصیت های مختلف اجتماعی را آن چنان که هستند تصویر کرد و بیان داستان روح و توان داد؟ در این صورت تنها خطر آن نیست که الفاظ و کلمات دوپهل و چند پهل و ، جملات قالبی و نیم مرده گذشتگان زبان داستان را بیروح و خشک و بی اثر هازد و از راه بیراه اندازد؟

۲ - چون برای شکستن کلمات قاعده و قانونی در دست نیست و همچنین برای استفاده از کلمات عامیانه و اصطلاحات طبقات مختلف، معیاری مشخص وجود ندارد، بتدریج دامنه آن بالا گرفته است و حتی لهجه‌های محلی و زبان حرفه‌ها نیز وارد داستان شده است. آیا بیم آن نیست که این بیان تازه زاد که اغلب صبغه محلی دارد، برای عده کثیری از هموطنان ما قابل فهم نباشد و دو گونگی و ناهمواری در بیان ایجاد کند. همچنان که میدانیم بعلت آنکه زبان عامیانه و لهجه‌های محلی همیشه در تغییر و تحول است آیا این گونه بیان، مشکلی برای نسلهای آینده از نظر فهم و ادراک بوجود نخواهد آورد؟

۳ - آیا میتوان حد میانی اختیار کرد؟ بدین معنی که زبانی برگزید که محسنات هر دو صورت مذکور را داشته باشد و در ضمن از نقائص و عیوب آن هر دو دوری بجوید؟

ببینید چه دامی گسترده اند بر سر راه جواب نویس بیگناه. باستادی و زبردستی سؤالا را چنان نوشته اند که وی را غیر از نه و آری پاسخی نماند. تانگویند که از طریق صوابی که راهنمای کتاب نشان را داده است بسیار دور افتاده ام و رونده بی مقصد شده ام جان خواننده و خویش را بدو کلمه آسوده میکنم و مینویسم که «نه» جواب سؤال اولست و «آری» جواب دو سؤال دیگر. اما باندك تأملی روشن میشود که این صراط بظاهر مستقیم بی پیچ و خم نیست و موضوع نه باین ساد گiest که می نماید. گذشته از آنکه در مفهوم دو کلمه «زبان داستان» بواسطه وسعت و اهمیتش سخن بسیارست بر مطلبی چند که در سؤالا مندرجست نیز نکته‌ها میتوان

گرفت .

با اینهمه باید شکر گزار مجله راهنمای کتاب بود که چنین بحثی برانگیخته ، بحثی شیرین و لازم که با ظهور فکر شروع شده و همیشه در میان بوده و تا فکر هست و زبان ، پیوسته در میان خواهد بود در کشورهایی از قبیل فرانسه و آلمان و انگلیس باین سؤاها بی مقدمه جواب میدهند چرا که در این ممالک مشکلات و مسائل را اهل نظر بوقت و بتدریج حل کرده اند. فرقت میان ایشان که در هر باب علی الخصوص فکر و زبان و داستان هزاران رساله و کتاب نوشته اند باما که کلام فصیح را از نافصیح و عامیانه را از بازاری و ساده را از پست و غلط را از صحیح و غلط صحیح را از غلط ناصحیح نمیشناسیم .



ما تا صد و پنجاه سال پیش از این فکری داشتیم مستقل، گاهی قوی و گاهی کم قوت ، اما در همه حال در کمال استقلال. فکری مدد بخش زبان و مدد گیر از آن، شعر آفرین و هنر آموز، دور از تقلید خام از دیگران. فکر و زبان هیچ ملت در از عمری دائم در یک مرحله نمی ماند. ماد و هزار و پانصد سال فکر و احساس و علم و هنر خود ، فی الجمله مایه نهفته در گوهر خویش را بصورتها و کیفیتهایی از قبیل بزرگواری کورش و ملکداری داریوش و جلال تخت جمشید و گفته فردوسی و فکر و حکمت ابن سینا و غزل حافظ و تدبیر شاه عباس و جلوه مسجد شیخ لطف الله بیان و نمایان میکردیم . بارها باوج کمال رسیدیم و بکرات پست شدیم اما فکر ما هرگز کم استقلال نبود . جنگی بمیان آمد با روس

تزاری، بد و سخت، بدتر از هر جنگ دیگر، شکست با ما بود. آنگاه نومیدی و نگرانی در روح ما جای گرفت و دراستقلال فکر ما خللی افتاد از نوعی که در زندگی ملی دو هزار و پانصد ساله ما آن را نظیری نیست.

از آن وقت باز هرذلتی و ستمی و محنتی که از هر کسی و هر دولتی کشیده‌ایم و هر آنچه بر سر ما آمده بواسطه این حادثه بوده است. بی این جنگ و بی این شکست هم‌فرنگی در ایران نفوذ میکرد امانه‌باین کیفیت که ما را دائم درخوف و رجا نگاه دارد و برای ما وقت مطالعه و تحقیق و حق اختیار میان خیر و شر و میان بد و بدتر نگذارد.

باری، در بلاغت شعریمتا و فصاحت نثر گرانمایه فارسی شك آوردن و یکی از کاملترین زبانهای عالم یعنی فارسی را کم گرفتن و هزار فکر و عقیده و عمل باطل را درست شمردن حاصل کمی استقلال فکر و این بیچارگی در دست ظواهر تمدن فرنگیست.

تحولی که در ادبیات فارسی بوجود آمده و همین بحث مفید لازم در باب زبان داستان از تأثیر ادبیات فرنگی بر کنار نیست. هرچند نه وقت ما کافیت و نه استقلال فکر ما کامل، هنوز این قدر فکر و عقل و فرصت هست که بتوانیم فکر مستقل را پیشوا و عقل سلیم را مقتدای خود کنیم تا از خطاهای بزرگ مصون بمانیم.

مشکل «زبان داستان» بآسانی حل نمیشود و اکنون باید پرسید که آیا در این موضوع دقیق بی توجه برای و نظر دانشمندان فرنگی میتوان بحث کرد؟ ایشانند که در این ایام ما را باین فکرها انداخته‌اند.

یس مطالعه مؤلفات فضلا و آثار بزرگان علم و ادب و هنر فرنگ لازم می نماید تا بدانیم که بهانه متابعت از فرنگی، درست مخالف اصول عمل فرنگی کار کرده ایم و میکنیم.



اول بپردازیم بچند مطلب نظر گیر که در سؤالهاست. کاش «زبان داستان» را تعریف کرده بودند تا معلوم شده باشد که آیا وصف حالت های گوناگون اشخاص و شرح زمان و مکان و اشیاء و کیفیت گفت و شنید، همه را شاملست یا آنکه شیوه تکلم عالم و جاهل و دزد و دیوانه و سپاهی و عامی و خرد و بزرگ منظورست و بس. از این که بگذریم معنی سه کلمه اول سؤال اول «نثر ادبیانه گذشتگان» را باید بپرسیم. چه نوع نثری را ادبیانه پنداشته اند و مقصود از گذشته چیست؟ از مفاد سؤال چنین بر می آید که نثر خالی از کلمات «شکسته» و کلمات و اصطلاحات عامیانه را نثر ادبیانه گرفته اند. خالی بودن از کلمات «شکسته» و کلمات اصطلاحات عامیانه هیچ نثری را بنثر ادبیانه مبدل نمیکند. مترجم تفسیر طبری و ابوالفضل بیهقی و مترجم سه تفنگدار همه در گذشته اند و «پیروی از شیوه نثر» کدام يك از گذشتگان یازده قرن ایران منظور بوده است. باین آسانی از سؤال اول نباید دست برداشت. مطلبی را ثابت شده پنداشته اند و بر آن استدلال کرده اند. می پرسند که آیا این خطر در میان نیست که «الفاظ و کلمات دوپهلو و چند پهلو، جملات قالبی و نیم مرده گذشتگان، زبان داستان را بیروح و خشک و بی اثر سازد و از راه به بیراه اندازد؟»

سؤالست و جواب میخواهد :

«... پس حدیث یوسف وزلیخا در مصرفش شد و مردمان ایشان »
 « را در زبان گرفتند و گفتند زلیخا درم خریده خود را دوست میدارد »
 « و بر او عاشق شده است. پس زلیخا مهمانی ساخت و زنان محشمان »
 « را بخواند ... و بنزدیک یوسف آمد گفت ای بنده نافرمان هر چه »
 « گفتم نکردی. یک کار از تو در میخواهم. مرا در این یکی وامزن »
 « دیگر تودانی . یوسف گفت هر چه خدای را در آن رضاست فرمان »
 « تراست گفت چه میخواهی گفت ترا بخوام آراست گفت تودانی .. »
 از تفسیر ابوبکر عتیق نسابوری

« دایه در پیش دختر نشسته بود چون پیغام شاه بشنید دست دختر »
 « گرفت و دختر آراسته چون صد هزار نگار آهنگ بارگاه شاه »
 « کرد ... »

« خورشید شاه نگاه کرد ماهی دید که از اندرون ابر بدر آمد چون »
 « سروی خرامان ، چون حور بهشتی می آمد خرامان و همه چشم در »
 « جمال دختر نهاده و خورشید شاه ، خود مپرس که بیشتر از همه »
 « مینگرید ... »

« اما دایه بدشکل بدروی بدخوی بدبوی بد فعل بسخن در آمد »
 « و گفت داماد کدامست ... »

از سمک عیار تألیف فرامرز ارجانی

یک لفظ بیجا و یک کلمه دوپهل و چند پهل و یک جمله قالبی
 و نیم مرده در این عبارات نیست . نه از قصه یوسف کلمه ای و نقطه ای

میتوان حذف کرد و نه از پنج صفت دایه . مطلب چنان روشنست و بیان چندان دقیق که حذف هر لفظی ناقص کردن معنائیست که ذکرش مقصود نویسنده بوده است . این را نه مرده میتوان گفت نه نیم مرده و نه زنده . مرده و نیم مرده نیست از آنکه با شما از یوسف و زلیخا و خورشید شاه و دایه باین خوبی سخن گفت و چنین کلامی را زنده هم نمیتوان خواند چرا که زنده آنست که عاقبت بمیرد و این بیمار گست و جاودان .

تا نه تصور شود که معتقدم که از شیوهٔ نثر ابوبکر عتیق و فرامرز ارجانی و نظائر ایشان باید پیروی کرد باین دلیل ساده که بهتر از این نمیتوان نوشت و مثل ایشان نوشتن هم کار کیست که بداند فضل از متقدمست و تقلید بیحاصل ، و هر نویسنده‌ای را شیوه‌ای خاص زیبنده است .

در سؤال دوم فرق میان لهجهٔ محلی و زبان محلی را معین نکرده‌اند. شك نیست که زبان محلی مهم ترست از لهجهٔ محلی . فی‌المثل مرغان یزد و کاشان تلفظ خاص دارند و معدودی لغات خاص نه زبانی محلی مانند زبان ساکنان گیلان و مازندران و سمنان .

ممکن نیست که گذشتگان گفته و نوشتهٔ ما را بشنوند و بخوانند . اما لازمست که پیوند میان ما و آیندگان و آثار قدما پاره نشود . پس همچنانکه ما از خواندن نوشته‌های پیشینان فایده و لذت میبریم امروز هم باید بطریقی حرف بزنیم و کتاب بنویسیم که همعصران و آیندگان همه بتناسب فهم و دانش خود از گفته و نوشتهٔ ما استفاده کنند .

در سوال سوم نیز کلماتی گنجانده اند بحث انگیز. در آثار قدیم نقصی و عیبی نیست تا اجتناب از آنها لازم آید و وجود محسنات در این «بیان تازه زاد» چیز است که ثابت کردن می‌خواهد. اما این مطلب سؤال سوم که زبان داستان چگونه باید باشد خود موضوع اصلی و مشکل مهمست که شرح مفیدست و حلش واجب بشرط قدرت و استطاعت.



بخواندن دو کلمه «زبان داستان» لفظنا نوشته فکر بیاد می‌آید چرا که زبان را با فکر رابطه هاست، همزاد اوست و مظهر او. مهم‌ترین فرق میان بشر با سایر موجودات فکر اوست نه جان او از آنکه مورچه هم جان دارد. ساخته بشر هر آنچه هست و جمیع کلمات و تمام آثار علوم و فنون همه از فکر است. از هستی و از آنچه بود نیست و شدنی و پنداشتنی انسان را غیر از داستانی در دست نیست و نخواهد بود و بحقیقت زندگی خود داستانی بیش نیست. مجسمه و نوس داستان يك لحظه از يك حالتست از يك جلوۀ جمال زن، آن هم در نظريك هنرمند و بس و تصویر «ژو کوند» داستان يك تبسمست از هزاران تبسم بسیار معنی دیگر که هنوز نقاشان تبسم نگار بکشیدن آنها موفق نشده‌اند. شیمی داستان عنصرهای بسیط و مرکب و اصول و قوانین ترکیب عناصر و کیفیت هر يك از آنهاست در حالت‌های گوناگون و فیزيك داستان خواص اجسام و انواع قوه‌ها و اصول و قوانین تأثیر قوای مختلفست در ماده که بی‌تغییر طبع و جوهر ماده وضع و حالت آنرا دیگرگون کند. رمان داستان بشرست در هزاران حال و مکان و زمان، در گفتگوی

دائم با خویشتن و با دیگران و چون داستان او از داستانهای دیگر جذابتر و دقیقتر و مشکلترست این را داستان مطلق خوانده اند.

کلمه داستان در زبان فارسی معانی بسیار دارد. فردوسی در آنجا که از جمع آوری شاهنامه سخن می گوید کلمه داستان را بجای تاریخ بکار برده و مفهوم افسانه را از «داستان» سلب کرده است.

تو این را دروغ و فسانه‌مدان	بیك سان روش در زمانه‌مدان
یکی نامه بعد از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
چو از دفتر این داستانهایی	همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده بدین داستان	همان بخردان و همان داستان

اکنون معنی وسیع کلمه انگلیسی و فرانسه fiction هم بر سایر معانی داستان افزوده شده و باین طریق لفظ داستان هر نوع اثر خیالی ادبی از قبیل قصه و حکایت و رمان را نیز شاملست.



بحکم عقل چنین می نماید که آدمی از وقتی که قدرت تکلم داشته بگفتن و شنیدن داستان پرداخته باشد. با اینهمه از عمر رمان چندان نمی گذرد. رمان باین نشان که امروز آنرا میشناسند مهم ترین و کاملترین مظهر داستانست و سیر تحول و تکامل داستان و کیفیت پرورده شدن زبان و شکل و قالب مناسب برای پدید آمدن رمان، خود داستانی دارد خواندنی. رمان نویس، این و صاف حالتهای گوناگون و خلاق عالمهای مختلف، گاه بگاه ظهور میکند چرا که مسؤولیتش عظیمست و کارش سخت و میدان فعالیت فکر و تصور و امکان خطا کردنش بسیار. چندین هزار رمان

نوشته‌اند اما رمان بزرگ بی نقص دارای ارزش پایدار معدودی بیش نیست .

تحول زبان داستان در فرنگ امریست طبیعی و تدریجی و حاصل فکر و قلم استاد . در دریای عمیق بیکران داستان، الفاظ نو ساخته لغات خاص محاوره و کلمات و اصطلاحات عامیانه جزئیست قلیل و نکته اینست که در عین تحولات دائم ، در اصول و بنیان زبان داستان خللی نیفتاده است .

هر واقعه‌ای داستانی دارد و هر داستانی بتناسب عواملی از قبیل زمان و مکان و دین و عقاید و افکار و محیط ، زبانی می‌خواهد . کسی که با سرار رابطه میان زبان و موضوع داستان خوب واقف نباشد اگر کتابها «برشته تحریر بکشد» او را نویسنده نخواهند گفت.

هر تحولی خود موجب ظهور موضوعهای جدید و طریقه بیان مناسب هر موضوعیست . روزی بحث بر سر اینست که آیا باید مطالب تازه را در آثار ادبی گنجانند یا بآنچه از قدیمست قانع بود و روز دیگر در این باب که چرا نباید از الفاظی که در نوشته‌های فصیح راه نداشته است استفاده کرد . یکی می‌گوید که تا کی باید موضوع داستان بیشتر زندگی شاهان و بزرگان و دولتمدان باشد و لازمست که طبقات دیگر علی‌الخصوص دهقان و کارگر و فقیر و محروم را نیز موضوع داستان کنند و دیگری معتقدست که بهتر آنست که بشرح حالات روحی و جمیع خواهشهای نفسانی بپردازند.

بر اثر این عقاید و بواسطه دو جنگ بزرگ و انقلابهای سیاسی و

اجتماعی عظیم موضوع و شخص و نوع رمان و شیوه نوشتن نه چندان افزایش یافته است که بوصف آید. بحکم عقل جمیع عوامل و تحولات را باید با هم در نظر آورد تا کمال آنچه انجام پذیرفته است هر چه خوبتر نمایان گردد. توجه بیک موضوع یا یک شیوه خاص، کار خودنمایانست و موجب گمراهی ساده لوحان.

انواع داستان که در تحول انواع زبان داستان تأثیر دارد از شماره بیرونست. داستان علمی هست و داستان تاریخی و سیاسی و عشقی و عرفانی. در باب هر دستگاه و هر شخص و هر وضع و حالت تصور پذیری داستان نوشته اند از قبیل داستان و صاف مدرسه و کارخانه و ده و شهر بزرگ و کلیسا و بیمارستان و قمارخانه و زندان و دزد و دیوانه و فاسق و فاجر و حکیم و نویسندگان و شاعر و جنگ و انقلاب و لذت و شهوت و مردم کشی و خود کشی. داستانهای محلی و رمانهای شارح لذات جسمانی و اتفاقات وجدانی و کیفیات روحی در پر تو عقاید مسلم و مشكوك فروید، خود یکی از انواع مهم رمان شده است. داستان خاص بچه و دختر و پسر و زن و قصه های مناسب مجلات پست بسیار خریدار نیز هست. با این تنوع عجیب چگونه ممکنست که از میان شیوه های مختلف نویسندگی یکی را برگزید و گفت که اینست طریقه داستان نوشتن و اینست زبان داستان.

عدد انواع زبان داستان از شماره همه اشخاص جمیع داستانهای عالم هم بیشترست چرا که هر شخصی در یک رمان بتناسب شغل و مقام و محیط و مخاطب و اوضاع و احوال، کلمات و اصطلاحات خاص بکار میبرد. با اینهمه زبان داستان را می توان بدو قسمت تقسیم کرد یکی زبان شرح

زمان و مکان و محیط و شخص و حالت، و دیگری زبان گفت و شنید اشخاص. گفتگوی باخویشتن نیز هست. موضوع زمان خود یکی از عوامل مؤثر در تنوع زبان داستان بشمار می آید. داستانی که منظور نویسنده اش وصف مردم کشی باشد زبانی دارد و داستان شرح انفعالات روحانی قاتل زبانی دیگر. حالت احتضار فیلسوفی بزرگ و مسگری نادان ممکنست شبیه نماید. اما هذیان گفتن این دو را شباهت هیچ نیست و تکلیف داستانت که بوصف کردن همه حالات و کیفیات و اشخاص پیردازد. حسین کرد شبستری، دون کیشوت اسپانیائی، کنت دومونت کریستوی فرانسوی، راس کول نیکوف روسی و هزاران زن و مرد که نامشان در داستانهاست همه در عالمهای مختلف زندگی می کنند و بیان حالات ایشان زبانی خاص دارد.

در باب رابطه نویسنده با اشخاص داستان نیز همه متفق نیستند. یکی بر آنست که نویسنده باید خود را از اشخاص داستان جدا نگاه دارد و دیگری معتقدست که در هر داستانی تمام یا قسمتی از شرح عقاید و حالات نویسنده نیز هست. مون ترلان نویسنده بزرگ فرانسوی میگوید که من يكايك اشخاصی هستم که خود بوجود آورده ام و هیچيك از ایشان نیستم.

بحقیقت مهم ترین شخص در هر داستان نویسنده آنست که بچشم و گوش ظاهر و باطن چیزها می بیند و میشوند و حالت های مختلف را در مییابد و از زبان چندین شخص سخن میگوید و بمدد قوه ای که از خزانه غیب باو بخشیده اند هر دم عالمی نو میسازد.



زبان داستان شامل زبان هر شخصی و نیز زبان شرح و وصف هر واقعه‌ای و حالتی و کیفیتی و فکری و عملیست در هر داستانی. یگانه وسیله نویسنده همینست و آن را از طریقه کار کردن نویسندگان و شیوه نویسنده‌گی ایشان جدا نمی‌توان پنداشت. در این هیچ شك نیست که مردم کم‌ذوق کم‌استعداد بکوشش و دانش هنر آفرین نمی‌شود. اما نویسنده بزرگ هم بمطالعه و تجربه وجد و جهد و خواندن بسیار باین مقام میرسد و بکشف زبان مناسب داستانهای خود موفق می‌گردد. شاتوبریان که شیوه نویسنده‌گیش مشهورست بفرانسه و انگلیسی کتب بسیار خوانده بود و چنانکه اهل تحقیق نوشته‌اند در نثرش که بلطف و گیرندگی مثلست از آثار همر و ویرژیل و تاس و وراسین و لافونتن و حکمای قدیم و جدید و از تورات و انجیل نشانهاست. استان دال نویسنده‌ای دیگرست دارای روشی دیگر. وی شیوه نثر صنعت آمیز شاتوبریان را نمی‌پسندد و میگوید که يك لفظ هم بیش از آنچه برای بیان مقصود لازمست هرگز نباید نوشت. نثر خشک روشن بی‌پیرایه او معروفست. استان دال نوشته است که من پیش از آنکه قلم بردارم همیشه يك صفحه از قانون مدنی را می‌خوانم تا واضح و درست نوشتن را از آن بیاموزم.

بالزاک بعقیده سمرست موم بزرگترین رمان نویس و جنگ و صلح بزرگترین رمان عالمست چرا که عظمت بالزاک به مجموع آثار اوست نه بدو سه کتاب. باری آنچه مسلمست آنکه نویسنده مجموعه «کمدی بشری» را از رمان نویسان درجه اول باید شمرد و زندگی او خود رمانیست بسیار

شیرین . وی در کارنوینسندگی پهلوان بود و بامور گوناگون آگاه . اطلاعات متنوع دقیقش در باب موضوعهای مختلف حیرت آورست . بالزاک بر موزواصلاحات و طریقه عمل و بحث و کیفیت زندگی اکثر طبقات آشنا بود . وی هم از سبکهای معماری خبر داشت و هم از جزئیات کارهای تأثرو روزنامه و چاپ و بورس و تجارت . این مرد عجیب نرخ خرید و فروش زمین و کیفیت زندگی شاگرد و معلم و مردمان فقیر و کم بضاعت و دولتمند را هر چه دقیقتر میدانست و با وضاع و احوال پاریس و فرانسه و بسیاری از ممالک عالم واقف و از قیمت تا بلوهای نقاشی و حیلۀ عطر سازان و هزار چیز دیگر مطلع بود .

بالزاک بفصاحت شهرت ندارد و بر نوشته های او غلطها گرفته اند . اما هنر او فصیح نوشتن نیست . عظمت بالزاک در اینست که می تواند بزبان داستان ، بزبانی حاصل فکر و مطالعه و معلومات وسیع خود ، در رمانهای خویش ، بهزار زبان از قول این و آن سخن بگوید .

فلو بر دیوانۀ درست نویسی بود در نظر او شیوۀ نویسندگی وسیلۀ بیان عقیده و فکر است و میگوید که بی شیوۀ محکم و استوار در نوشتن ، فکری محکم و استوار ظهور نخواهد کرد . از گفته های او است که حقیقت خوبست و جمال خوبتر . این نویسنده فصاحت پرست گاهی يك روز تمام را در جستجوی يك كلمۀ مناسب حال و مقال میگذراند . وی در نامه ای یکی از دوستان خود نوشته است که بعقیده مادرم جنون جمله سازی قلب مرا خشکانده است . بگذراندن يك روز تمام بر سر یافتن لفظی مناسب ، کسی فلو بر نمیشود . هم دقت لازمست و دانش و هم فرزانهگی و دها و

با این همه، زحمت هم باید کشید. فلوبر برای نوشتن کتابی بنام بووار و پیکوشه (۱) که سه قصه بیش نیست بهزاروپانصد کتاب مراجعه کرده است. مارسل پروست هم نویسندگی را شغلی عظیم و کاری مشکل مینداشته و گفته است که بی شیوه خوب نویسندگی نه ادبیات خواهد بود و نه زندگی.

امیل زولا رمان نویس صاحب فکر مبارز بعلت نکته‌ها که بر شیوه نویسندگی او گرفته بودند سخت بر آشت و گفت که طاعنان بمخالفت با الفاظی برخاسته‌اند که من در کتابم بکار برده‌ام و گناه‌هم اینست که زبان عامیانه را در قالب کلامی منظم و مرتب ریخته‌ام. لابد بر این شکل و قالب معترضند غافل از آنکه لغت نامه‌های حاوی این الفاظ در همه جا هست و فضلا بمطالعه آنها میپردازند و از طراوت و قدرت بیان آنها لذت می‌برند.

نه خرده گیری علم فروشان جامد خوبست و نه عمل مدعیان نویسندگی که میخواهند بی فضل و کار و زحمت و هنر امیل زولا، خود را نو فکر و نویسه و گیرنده قلم جلوه دهند چرا که لغتی واصطلاحی چند را بتصنع و بیجا در عبارتی گنجانده‌اند.

زولا که بر مخالفان خود حمله می‌آورد خود نویسنده‌ای ماهر بود و بگفته ادبای محقق فرانسه شیوه نویسندگیش ساده است و طبیعی و جمله‌های کلامش صحیح و محکم. وی برای کسب معلومات دقیق در باب زندگی کشیش، کتابهای دینی و تعالیم کلیسا و رسائل و صاف زندگی

کشیشان را خوانده بود تا بتوانند دریکی از رمانهایش شرح حال کشیشی جوان را درست بنویسد.

برای تصنیف رمان «شکست» امیل زولا هر نوع اطلاع لازم را جمع آورد و هر ده و خانه واقع در مسیر لشکر مارشال ماك ماهون سردار مغلوب فرانسه را دید و در ناحیت سدان، (۱) محل تسلیم شدن ناپلیون سوم، پانزده روز ماند تا بتحقیق پردازد و رمانی دقیق بنویسد. شیوه کار کردن او، کشیدن طرح رمان، انتخاب اشخاص داستان، تعیین وظیفه و حالات و صفات هر يك از ایشان، اقتباس از هر روزنامه و مجله و کتاب، خود داستانی خواند نیست.

زولا خود گفته است که من پیش از نوشتن هر رمانی بقدر کتابخانه‌ای و کوهی کتاب و یاد داشت گردا گرد خود جمع می‌آورم. سخن بیشتر از شیوه نویسندگی فرانسویان بمیان آمد از آنکه در فرانسه بسبب و روش نوشتن و کیفیت «زبان داستان» توجه عظیم دارند. انتقاد از طریق نطق و نویسندگی ژنرال دو گل خود موضوع کتابیست خواندنی و با اعتراضات نویسنده کتاب، موریاک در دفاع از ژنرال دو گل جواب داده است.

موضوعی با اهمیت «زبان داستان» از نظر نویسندگان و اهل فضل ممالك مهم دیگر پوشیده نیست. چخوف باختصار معتقد بود و بسادگی ولیکن نویسنده «جنایت و مجازات» با همه جد و جهدی که میکرد گاهی نمیتوانست از تطویل کلام بر کنار بماند.

شیوه نویسنده‌گی در شرح و وصف هر موضوعی بکار میرود ولیکن زبان داستان کاملترین مظهر آنست. بگفته لرد دی ویدسیل (۱) ادیب و محقق بزرگ انگلیسی، در نظر سخن سنج هیچ چیزی شخصیت و هنر نویسنده را مثل شیوه نویسنده‌گی او پدیدار نمیکند چرا که نزدیکترین پیوند میان الهام و قوه بیان در شیوه نویسنده‌گی هویدا است. بعقیده سمرست موم کلمه وزن دارد و شکل و ظاهر و آهنگ و بر اثر توجه باین نکته است که میتوان جمله‌ای نوشت که بچشم و گوش هر دو خوش آید.



«زبان داستان» در وطن ما قدیمست و بدیع و خوب و پرمایه ولیکن در این ایام بسیار محتاج پرورش می‌نماید. پروردن این زبان عقل سلیم میخواهد و ذوق مستقیم و مطالعه دقیق و علی الخصوص استقلال فکر. اگر در این کاربرد اهنمائی عقل و در پر تو انوار استقلال فکر بحث و عمل نکنیم هر گز بجائی نخواهیم رسید. «زبان داستان» مناسب با وضع و حال ما باید زبانی باشد پذیرای هر تحول لازم و نگاه‌دار پیوند میان امروز و دیروز و فردا و سازگار با خصائص زبان فارسی.

زبان داستان در فرانسه و انگلیس بیک صورت تحول پذیرفته است. عامی انگلیسی بیش از عامی فرانسوی لغات را غلط تلفظ میکند. فرانسوی درجه تربیت هم صحبتش را از افکار او می‌شناسد و انگلیسی بیشتر از تلفظ او و این همه در «زبان داستان» مؤثرست و نمایان. در رمان فرانسه وقتی یکی در گفت و شنید بادیگری بجای کلمه «شما» لفظ «تو»

بکار میبرد وضعی جدید در رفتار ایشان پدید می آید و انگلیسی این کلمه خوب لازم پر معنی «تو» را با خیالات باطل از میان برده و سالهاست که بی تمتع از استعمال لفظ تو، میگوید و میخندد و زندگی میکند و از یاد برده است که چه خوب کلمه ای را، چه عزیز گوهری را، از دست داده است. در انگلیس، در نمایش تاجر و نیز ی، بازیگران انگلیسی که یهودی را با خوار کینه ورز میشود بتلفظ یهودی لندن حرف میزند و هم در این انگلیس گروهی میگویند چه عیب دارد که گفته شکسپیر را با انگلیسی امروزی بنویسند و بازیگران در لباس امروز بصحنه بیایند. نه معلومست که بچه علت مردی عبری مقیم و نیز باید بتلفظ یهودی لندن تکلم کند و نه رواست که کلام دلنشین شکسپیر که قدیم بودنش خود لطفی و لذتی خاص دارد با انگلیسی عادی این ایام نوشته شود و کم جذبه گردد. روزی در فرنگ جمعی کثیر بر آن بودند که رمانتسم ادبیات را از قیود آزاد کرده است و گمان میبردند که این حال و فکر و روش پا بر جا خواهد ماند. بعد کار رمانتسم بجائی کشید که بر آن خندیدند و بجای آن چندین شیوه و فکر دیگر رواج گرفت.

عیب کار ما در اینست که سخت را آسان گرفته ایم و بخطا پنداشته ایم که ادبیات فرنگی آسانتر است از علم فرنگی. برای نامستعد هر دو مشکلست و برای مستعد ادراک نکته های ادبی معلومات بیشتر میخواهد چرا که دامنهای وسیعتر است. با کسی که ادبیات را بچیزی نمیگیرد و در آن فایده ای نمیبیند بحث کردن خطاست. وی منکر زندگیست و ممکنست که به داروین که رمان خواندن را دوست میداشت نیز بخندد.

آیا ما واقعا معانی و نکات رمان را میفهمیم و بزبان داستان چنانکه باید آشنا شده ایم؟ دمیدن صبح راهمه دیده اند اما ساربان در آن يك چیز میبیند و سعدی و رفائیل چیزها و جز کسی که چشمش جلوه های صبحگاه را دیده و جاننش طعم این روشنی را چشیده باشد که میتواند باین خوبی از خدا پرسد که

یارب آن صبح کجاست که شبهای دگر نفسی میزد و آفاق منور میشد
 آرنولد توین بی^(۱) مورخ بزرگ، رمان «جنگ و صلح» را سه بار خوانده است و او را از اوضاع و احوال روس تزاری بیخبر نمیتوان گفت. ادراك دقائق رمان بقدری مشکست که بجرأت میتوان پرسید که آیا فهمیدن کمال معنی شاهکار تولستوی برای هر روسی کتاب خوان هم آسانست؟ جنگ و صلح خود عالمیست بزرگ و کسی بدیافت جمیع نکات و اشارات آن موفق میشود که بحالات و کیفیات جامعه روسی آن وقت خوب آشنا باشد. زبان اشخاص رمان نیز با طبع و شغل و مقام و درجه علم و دانش و تربیت ایشان رابطه ها دارد و معلوم نیست که چرا ما از میان زبانهای اشخاص مختلف رمان این قدر بزبان عامیانه پرداخته ایم. اهمیت هیچ نوع زبانی از مجموع زبانهای داستان را نه کمتر از آنچه هست بگیریم نه بیشتر و زبان عامیانه طهران را چندین اعتبار نیست که در رواجش بکوشیم و فارسی درست بی غل و غش بسیاری از نواحی ایران را بآن آلوده کنیم.

زبان داستان علی الخصوص در فرنگ از تأثیر این دو جنگ بزرگ بر کنار نماند. بیشتر خلق، نوید و بر آشفته و عزیز گم کرده، با خود

و با همه صحبتان خویش بزبانی حرف میزنند که ناچار از این دو واقعه عظیم و از علل و عواقب آنها نشانها دارد. اهل نظر از آنچه میگذرد غافل ننشسته اند و در باب «بحران ادبیات» و تنزل و بدی شیوه نویسنده‌گی مقاله‌ها و رساله‌ها نوشته‌اند. خشم و تنگ حوصلگی بسیاری از مردمان که از زندگی بهتر در این دنیا یا دردنیای دیگر امید بر گرفته‌اند معیار خوب و بد را عوض کرده و این همه در زبان داستان مؤثر افتاده است. موضوع‌های جدید هم بیپایانه‌های گوناگون در داستان راه یافته و لغات و اصطلاحات لازم برای وصف حالتهای خودکشی و مردم‌کشی و فسق و فجور و دزدی و لواط و زنا و هر فکر بد و کار بد رایج گشته است. ژان ژنه^(۱) که دزدیست بد عمل نویسنده‌ایست خوش قلم. وی در کتاب فصیح خود بنام «یادداشت روزانه یک دزد» هر چه صریح‌تر نوشته است که موضوعهای اصلی این کتاب «خیانتست و دزدی و لواط چرا که میان آنها رابطه‌ای هست». فی‌الجمله، این تحولات و شرح و وصف جزئیات آلودگی جسم و جان رونق گرفته و زبان داستان هم در مجسم کردن این حالات قوی‌تر شده است.

در این میان عقاید عجیب و غریب نیز در باب شیوه نوشتن ظهور کرده است. جمعی کوشیده‌اند که بیپایانه مهم بودن موضوع از قدر و اعتبار فصاحت بکاهند غافل از آنکه پروردن کامل موضوع جز بوسیله کلام صحیح ممکن نیست.

ژان پل سارتر^(۲) نوشته است که ما نمی‌خواهیم حرف بزیم برای

۱ Jean Genet

۲ Jean • Paul Sartre

آنکه چیزی نگفته باشیم . نظر او در باب لزوم صریح و روشن نوشتن ستودنیست اما همین نویسنده است که میگوید ما باید در باب آینده نزدیک بنویسیم، آینده‌ای که خود میسازیم.

شك نیست که وی و پیروانش آزادند که آینده نزدیک را موضوع نوشته‌های خود کنند و سارتر نویسنده‌ایست بزرگ و بدیع فکر ولیکن هیچ لازم نیست که دیگران گفته‌اش را بی‌چون و چرا بپذیرند و دامنه موضوعهای نوشتنی را محدود کنند و مرغ بلند پرواز خیال را پربشکنند، علی‌الخصوص که طالبان چیزهایی غیر از آینده نزدیک در این عالم بیارند و نکته اینست که اکثر خلق میخواهند از حال بگذشته پناه ببرند .



هر ایرانی گلستان خوانده‌ای زبان داستان دیروز را میداند و شرط عقلست که این زبان چنان باشد که در هر فردائی نوشته‌های دیروز هم خوانده و فهمیده شود . تا چندی پیش بحکم داشتن تربیتی طبیعی و مستقل زبان داستان ما هم مستقل بود . در خانه، در دامن مادر و دایه و در مکتب و مدرسه و دکان و در مجلس وعظ و مهمانی و عروسی و عزا ، در هر جا، آنچه گفته و نوشته میشد همه فارسی بی غل و غش بود و غلطش هم غلطی بود طبیعی . اما دیگر چنین نیست . بسیاری از دولتمندان ما يك پا در ایران و يك پا در فرنگ شده‌اند و تا بتوانند فرزندان خود را بکشورهای اروپا و امریکا میفرستند و كودك در ایران مانده را نیز چنان میپرورند که بدانستن سیصد چهارصد کلمه انگلیسی

یا فرانسه بد تلفظ ناز بفروشد و خود بشنیدن این کلمات از دهان جگر گوشه نیمه زبان خویش لذت ببرند. حفظ کردن هزار بیت از شاهنامه یا از بوستان بقدر يك گودمور نینگ خنك یا گودبای بی نمك این بچه مقلد در نظرشان قدر و قیمت ندارد. ترجمه پراز غلطهم كم نیست و بعضی از وعاظ كه بر سر منبر بجای وعظ شیرین فصیح در مباحث علوم جدید سخن میگویند نیز چیزها بر زبان می آورند كه مستمع را از علوم جدید و قدیم بزار میکند.

در ایام استقلال فکری هر کس بقدر فهم و ذوق خویش داستانی میخواند بنظم یا بنثر و میدان انتخاب تنگ نبود. برای ذوقهای مختلف رساله‌ها و کتابهای گوناگون وجود داشت، از حکایت شیرین عبارت سنگ تراش و عاق والدین تا حکایت‌های بوستان و مثنوی و شاهنامه و از چهل طوطی تا حسین کرد شبستری و سمك عیار.

مطلب این نیست كه آیا در این ایام باید با آنچه هست قانع بود یا بر آن بقدر احتیاج افزود. بدیهیست كه چشم و گوش و ذوق و روح ماغذاهای جدید هم میخواهد و بهیچ بهانه‌ای کسی را از چیزهای خوب محروم نمیتوان خواست. نکته همه اینست كه چنین مائده زمینی را چگونه باید آماده كرد.

زبان عامیانه جزئیست از مجموع السنه نافیصیح و این مجموع خود این قدر كه بعضی هامیگویند اهمیت ندارد. زبانی كه لغاتش، غیر از چند كلمه و اصطلاح خاص، در زبان فصیح یافت نشود از نوع این مجموع نیست و چیزی دیگرست. در فصیح و نافیصیح فرق بیشتر در

تلفظست و غلط در تلفظ و در جمله سازی هم محدودست. «نون» بجای نان و «کيه» و «چيه» بجای کیست و چیست و هر چه از این قبیل باشد دو غلط بیشتر نیست.

غلط صحیح را نیز از غلط ناصحیح باید شناخت. دهان و دهن هر دو صحیحست و یکی را بحای دیگری بکار میبرند اما هنوز از هیچ طهرانی شنیده نشده است که بقیاس نون و رون و نردبون بگویند «دهون» و کسانی که زبان ملی خود را یاد نگرفته اند و از ترس کلام فصیح و بعلت ندانستن عامیانه صصح بزبان عامیانه خیالی خود پناه میبرند اگر «دهون» بگویند غلط را هم صحیح نگفته اند و از این غلطهای ناصحیح در نوشته های کتاب نویسان نیمه زبان کم نیست.

کسانی که از زبان عامیانه اینقدر حرف میزنند هنوز معلوم نکرده اند که مقصودشان کدام عامیانه است. فارسی ساکنان بسیاری از نواحی ایران از قبیل گرگان و آشتیان و قزوین چنان خوب و کم غلطست که باید موجب شرمساری خواص طهران باشد. مرغزار و کرت و پلشت و کشتن چراغ و مردن چراغ و کلمات و اصطلاحاتی از این قبیل، هم در کتابهای هزار سال پیش هست و هم در دهان پسران و دختران امروز اکثر دهکده های خراسان. پس این مطلب بمیان می آید که زبان عامیانه طهران را چرا باید چنین بوسیله کتاب برای همه ایرانیان تحفه فرستاد.

عامیانه صحیح دانستن و باین زبان در جای مناسب چیزی نوشتن خود هنر نیست. اما درد اینست که نویسندگان ماهر در این فن نداریم. کسانی که مدعی نویسند گیند باید غلط صحیح را الاقل یاد بگیرند چرا که

در این ملك هنوز این قدر فهم و ذوق هست که عقل سلیم ایرانی غلط تراشی را بجای شیوه نو در نوشتن نگیرد.



زبان فارسی و ادبیات فارسی از چند قرن پیش خود را از قیود بجای حرف تعریف و افعال نامنظم و مذکریامؤنث یا خنثی بودن اسم و مطابقت نام معقول صفت با موصوف و از محدودیت زمان و مکان عمل و از حرام کردن استعمال بعضی از لغات در نظم و نثر بکلی رها کرده است. تا اوایل قرن نوزدهم میلادی استعمال کلمه «دستمال» در نمایش تراژدی در صحنه تاتر فرانسه مخالف اصول ادبی و ممنوع بود. در فارسی چنین قیدها هیچ نیست و زبان داستان فارسی هم آزاد است. پس غوغائی که در فرك بر سر مطالبی از قبیل جائز بودن یا نبودن استعمال فلان لغت و اصطلاح بمیان می آید در ایران موحبی ندارد ولیکن مشکلاتی دیگر هست و ما باید بحل آنها بپردازیم.

اصول و کلیات شیوه سخن گفتن درست، زمان و مکان ندارد. هر حکیمی و فرزانه ای از ایام قدیم، از عهد ارسطو تا دانشمندان بزرگ همعصر ما، همه بر آنها واقفند. بفارسی هم در این باب مطالب آموختنی در کتبی از قبیل قابوس نامه و چهار مقاله بسیار نوشته اند.

بحکم عقل سلیم و قلم فصیح خواجه نصیرالدین طوسی نیز:

«... باید که لفظ نه رکیک بود و نه درمناات بافراط، بل معتدل بود تا نیکو بود و فرقت در لفظ میان نیکوئی و میان منانیت... و منانیت لفظ هر چند پسندیده است اما چون بافراط باشد از محاورات عامیانه متجاوز

شود و جمهور را از آن انتفاعی نبود و مراد از اعتدال آنست که از درجهٔ رکاکتی که در سخن عوام بود هر تفع بود و در تکلف بحدی نبود که آن را از محاورات خواص بشمرند... و باید که فصیح بود یعنی دال بود بر تمامی معنی بی نقصان یا زیادتیی که در معنی افتد و بی حشوی که در لفظ بر آن مشتمل بود و باید که صحیح بود یعنی مشتمل نبود بر مبالغاتی که کذبی ظاهر اقتضا کند... و از حشوهای که نظام سخن گسسته گرداند خالی و شرائط تقدیم و تاخیر بحسب اقتضاء لغت نگاه داشته... و باید که در ایجاز و تطویل هم اعتدال نگاه دارد تا متناسب بود، چه ایجاز اخلال بمعنی کند و تطویل املال مستمع و در خطاب بامستمع در اکمیل بایجاز باید کرد و آن جا که غرض تاکید و تهویل بود میل بتطویل و از تکراری بی فائده در همهٔ مواضع اجتناب باید کرد و از ترادف الفاظ که راجع باتکرار بود همچنین و باید از الفاظ مشکل و غریب و منفرد و از ترکیبات و اشتقاقات غریب و نامتداول احتراز کند و همچنین از الفاظ بارد... و بر جمله در همه مواضع از مبالغات مفرط احتراز باید کرد و همچنین از تلفظ بفواحش و هذیانات و بر جمله سخن خطابی نزدیک عوام باید که منسوب بصنعت و تکلف نبود...»

در اختیار زبانی لایق بیان جمیع مقاصد داستان، همهٔ این تعالیم مندرج در اساس الاقتباس بکار می آید.

مطلب همه این نیست که چگونه باید نوشت. مشکل بیشتر اینست که چگونه میتوان نوشت. زبان داستان شاهل هزاران زبانست و هنر تنها در انتخاب لفظ مناسب نیست. لفظ و جمله و کوتاهی و درازی عبارت و

کیفیت همنشینی کلمات و ترکیب آهنگ لغات و نکته‌های بسیار دیگر همه را باید در نظر داشت و جامع تمام این کیفیات موضوع داستانست که بمقتضای آن باید محیط و حالت و شخص و جمله و عبارت و فصل ساخت. از لفظ عالم‌ها ساختن و از زبان دیگران سخن گفتن و در عین شور و شوق، داستان آفریدن و اندازه نگاه داشتن و هزاران خواننده را بوسیله کلمات بخلوت خانه تصورات و خیالات خود آوردن کار هر کس نیست و هم بعلت سختی کارست که از چندین هزار داستان نویس شش هفت نویسنده را نابغه خوانده‌اند و بس.



زبان داستان در ایران ناچار با طبع و فکر ایرانی و خصائص زبان فارسی پیوندها دارد. مطالعه آنچه دیگران در باب زبان داستان نوشته‌اند هم لازمست و هم مفید اما حل کردن مشکل بدست ماست چرا که هیچکس بقدر ما با مظهر فکر و مخزن ثروت معنوی‌های فارسی محرم و آشنا نیست. چنین مینماید که «زبان حال» بهترین زبان داستان باشد. زبان حال بدو معنی یکی معنی معمولی آن مثل زبان حال رستم بر سر کشته سهراب و دیگری بمعنی وصف و بیان حال هر چیزی و هر کسی و هر کیفیتی در هر زمانی و مکانی.

چه بهترست از این که نویسنده، زبان هر شخص داستان و رموز هر عملی را بداند. اما آیا این توقع بجاست و این کار شدنی؟ داستان نویس بی‌همتا هم نمیتواند در جلد یکایک اشخاص برود و چاره‌ای جز این ندارد که از زبان ایشان سخن بگوید هم فیلسوفانه حرف زدن شاگرد خیاط

غلطست و هم‌عامیانه تکلم کردن فیلسوف جز در گفت و شنید با عوام . پس زبان حالی لازمست که نه فیلسوف را عامی جلوه دهد و نه عامی را فیلسوف . موضوع و شخص و کیفیت و محیط داستان دائم افزایش میپذیرد پس اگر مته بخششاش بگذارند و برای هر چیزی زبانی خاص توقع داشته باشند منظور که پیوستگی رشته‌های داستانست حاصل نخواهد شد و خواننده از تامل در جزئیات بکلیات نخواهد پرداخت .

گروهی میگویند که باید موافق فهم و زبان ساده عامی پسند نوشت . با چنین رای و نظری چگونه میتوان مواء بود ؟ عدل اینست که وسائل تعلیم و تربیت جسمی و روحی در دسترس همه باشد و این هیچ لازم نمیآورد که نویسنده بجای بالا بردن فکر خواننده متاع خود را پست کند . در خور هر ذوقی و طبعی و استعدادی کتاب باید نوشت و آنکه زیر کست و دانا کتاب مناسب فهم و ادراک خود را بدست خواهد آورد . آن بیخبر از اوضاع و احوال انگلیس عهد ویکتوریا که بخواند نکته‌ها و دقیقه‌های رمانهای دیکنز را بفهمد بکسی میماند که چهار عمل اصلی ناخوانده بمطالعهٔ مخروطات بپردازد . ساده را با پست و رکیک اشتباه نکنیم و از این گذشته ساده کردن هر موضوعی حدی دارد که تجاوز از آن ناقص کردن و بریدن موضوعست نه ساده کردن آن .

چه لطفی و چه لزومی هست که جمیع صورتهای غلط «آن وقت» بزبان عامیانهٔ طهرانی از قبیل «اون وقت» ، «اون وخت» ، «اون وقتش» ، «اون وختشو» همه نوشته و در دفتر ادبیات روزگار ثبت شود ؟ چه عیب هست در این که طهرانی عامی هم بگوید «آن وقت» و باز با عامی گرگانی

همدرجه شود . صحیح غلط شده است و باز گشت باصل کاریست درست .
 آیا رواست که بیپایه طبیعی نوشتن، دائم بچند موضوع محدود
 پرداخت و ازوصف هزاران حالت طبیعی که معلومات دیگر و آشنائی با
 لغات و اصطلاحات دیگر میخواهد روگردان بود و موضوعهای داستان را
 بشرح قتل و فسق و فجور، آن هم بزبان عامیانه خیالی محدود کرد؟ بزبان
 عامیانه کتاب خوب مهم نوشتن کاریست نزدیک بمحال . عامی کم دانش
 فکری و مطلبی چندان ندارد که چیزی بنویسد و عامی صاحب فکر و ذوق
 و همت که درس خوانده است سعیش همه این خواهد بود که شیوه فصیح
 نوشتن را یاد بگیرد . انواع زبان محاوره هم از شمار بیرونست . تا که
 بگوید و چه بگوید و با که بگوید .

شاعری جوان و خوب سیما و خوش غزل خود را کشته است و در شهر
 غوغائی برپاشده . مردن او يك واقعه بیش نیست اما پدر و مادر زن و فرزند
 و نوکر و خدمتگار و دوست و طبیب و رقیب او و جمیع خویشان و آشنایانش
 در این واقعه با خود و با دیگران حرف میزنند و هر يك بنوعی . رمان نویس
 باید از زبان چندین شخص سخن بگوید و بحکم ذوق و عقل سلیم ، وی
 هرگز کلمات دوست دانشمند شاعر را در باب این واقعه در دهان بقال
 محله نخواهد گذاشت .

اگر مقصود بیان خود کشی شاعرست مطلب باید چنان نوشته شود
 که فکر و چشم و گوش دائم متوجه این واقعه گردد ولیکن اگر منظور
 شرح اختلاف احساس و فکر و بیان خویشان و آشنایانست زبان حال هر يك
 را باید بلغاتی و اصطلاحاتی در داستان گنجانند که وجود این اختلاف از

واقعۀ خود کشی نمایان تر باشد .



در هر حال اندازه باید نگاه داشت و زبان حال که شمه ای از صفاتش مذکور شد خود مظهر این اندازه نگاه داشتنست هم در کیفیت بیان و هم در انتخاب لفظ و اصطلاح . زبان حال در صورتی خوبست و جذاب که نه پست باشد و نارسا که وصف ناقص بماند و معنی ناتمام و نه سخت و ناهموار که بوی علم فروشی از آن بیاید . پس باید دید که ساده کردن «زبان حال» و افزودن لغت و اصطلاح جدید و جمله های نو ساخت و پیروی از شیوه های نوظهور نویسندگی تا چه حد معقول و رواست . آنچه در کلیت آن خلل اندازد و پیوندش را با گذشته و آینده سست یا پاره کند در نظر اهل فضل پسندیده نیست .

هم کلمۀ درست موجود را باید مغتنم شمرد و نگاه داشت و بکاربرد و هم قالب کلام فصیح قدیم را . بر لغتها و قالبهایی که هست در صورت لزوم میتوان افزود بشرط آنکه زشت و نامناسب را پهلوی عبارت صحیح نشانند .

دیوانه است آنکه بگوید که قصه ای یارمانی یا موضوعی را شبیه درۀ نادره باید نوشت . سخن بر سر اینست که خوب و صحیح را اختیار باید کرد چه قدیم باشد چه جدید . نه آنچه قدیمست بدست و نه هر چه جدید باشد یا جدیدش بنامند خوب .

همۀ هنرمندان از قبیل نقاش ، مجسمه ساز ، معمار ، برای عرض هنر خویش وسیله ها دارند و تنها نویسنده راسر و کار بالفظست و بس و چه

بزرگست این عالم الفاظ ، هر لفظی را همون بکیفیتی و حالتی وزمانی و مکانی و شخصی .

هیچ نویسنده ای را جز این چاره نیست که برای بیان مقصود خویش از آنچه بوده است و هست و شد نیست و بودنی حالتها و کیفیتهای ممکن بسازد . نویسنده نمیتواند مثل نقاش صورتگر تصویری یا مانند مجسمه ساز مجسمه‌ای بسازد . کار او مشکلترست و عجیبتر . هنرمندان دیگر يك جلوه و يك حالت را نمایان میکنند و پرده نقاشی هر قدر عریض و طویل و مجسمه هر چند بزرگ و متنوع و نمایشگر اشخاص و چیزهای مختلف باشد محدودست اما میدان فکر و هنر و عمل نویسنده را حدی نیست و کار او و تکلیفش اینست که بوسیله الفاظ اشخاص و اشیاء و حالتهای گوناگون را بیاد بیاورد .

زبان حال که برای داستان نویسی لازمست خود برای اینست که هر آنچه در آئینه تصور نویسنده نقش بسته بوسیله الفاظ در چشم خیال خواننده مجسم شود و حالتها و کیفیتها از خاطرش بگذرد .

فایده «زبان حال» اینست که نویسنده بمدد آن از زبان بقال چینی و عطار هندی و فیلسوف یونانی و سرهنگ روسی و هر کسی از هر کشوری مثلاً بفارسی حرف بزند و این همه جزئی از کار و تکلیف اوست .

آن «حدمیان» مذکور در سؤال سوم که باید اختیار کرد همینست که زبان حال نامیده شده ولیکن در اینجا باید گفت که برای پروردن و پرورده نگاه داشتن زبان حال چرا چشمه و معدن اقتباس خود را بدون نوع زبان مندرج در سؤال اول و دوم محدود کنیم . باید درهای این زبان را

بی تعصب باز گذاشت برای پذیرفتن هر لغت و اصطلاح لازمی و بیرون کردن هر کلمه نامناسبی. گاهی لازمی آید که لغت سپهدرا که قدیمست بازبکار ببریم و کلمات «لندره» و «پاپا» و «سالدات» که تاچندی پیش در کتابهای فارسی بود همه را بیرون بریزیم و بجای آنها لندن و پاپ و سر باز را معمول کنیم. بر مردن کلمه ایشك آقاسی تاسف هیچ نیست اما باین بهانه يك لغت خوب جا گرفته در زبان راهم نباید از دست داد.

از نثر فصیح و ادیبانه و از جمیع لغات و اصطلاحات، چه قدیم چه جدید، از آثار نظم و نثر و زبان محاوره و عامیانه و از لغات خارجی و از کلمات نو ساخته، خلاصه از آنچه قابل تبدیلیست بلفظ، از فریاد حیوانات و صدای آب و باد و آتش و قوای طبیعت و فر فر ماشین و وزوز زنبور هم باید اقتباس و استفاده کرد و این همه را باید بمنزله سنك معدن گرفت که آنچه بکار آید باید از آن استخراج شود و این عملیست که از ابتدا کرده ایم و آثار فصیح پایدار زبان ما گوهریست که از سنگهای مختلف بدست آمده است. عوعوی سنك فصیحست و هر که خیال کند که برای قدرت بیان و تجسم حالت سنك جدید واق واق هم باید بر آن افزود چنین کند اما این کار را مایه افتخاری عظیم نشمرد.

جای تاسفست که هنوز زبان داستان نویسی ما چنانکه باید باز نشده است. زبان مهم فارسی، دارنده قدرت عظیم و عجیب شرح و بیان فکر رود کی و فردوسی و مولوی و حافظ، باید و میتواند یکی از بهترین زبانهای داستان نویسی عالم شود. موضوع قصه و حکایت و رمان هم از شمار بیرونست. داستان نویسی ایرانی باید همه ممالك و ملل و دستگاههای مختلف عالم و

جميع وقایع تاریخ خود ویکایک حالات و کیفیات زندگی بشری را موضوع داستان کند و فکر و عقیده و نظر و احساس خود را در باب هر چیز تصویر پذیرد در داستان بگنجانند .

از صد سال پیش تا امروز هزاران ایرانی بخارج ، علی الخصوص بممالک فرنگ رفته اند و از جمع ایشان چند هزار در انواع مدرسه ها درس خوانده اند و هنوز بزبان فارسی سه قصه خوب یا چهار رمان مختصر در باب هیچ مدرسه ای و دستگاهی و موضوعی مربوط بملل دیگر نیست . چه پیش آمده است که ما چنین شده ایم ؟ دیگران که صدیک ما وسیله و سابقه نویسندگی ندارند پیشرفت ها کرده اند . بزبان عربی و ترکی قصه ها و رمان های کم نقص مینویسند . کتابی نوشته اند با نگلیسی در تحول شیوه رمان نوشتن بزبان اردو و طریقه عمل و شیوه داستان نویسی رمان نویسان ورشید الخیر یکی از ایشان خود هشتاد رمان تصنیف کرده است .

باید بپروردن زبان فارسی و علی الخصوص بزبان داستان توجه خاص داشت تا زبان داستان نویسی ما باز شود و نوشتنیها را لا اقل بصورت قصه و رمان بنویسیم .

ترس ، در این زبان بستگی هیچ بی اثر نیست . صاحب ذوق دارنده معلومات و کمال ، از خرده گرفتن مثنی علم فروش میترسد . چیزی نمینویسد تا نگویند که چرا فلان لغت جدید را بکار برده ای یا چرا بجای صحیفه صفحه نوشته ای . نادان یا کم فضل شهرت طلب را نیز همین ترس بی باک کرده است . وی برای پوشاندن جهل خویش جز این چاره ای ندیده است که بامقیاس و معیاری که غلطیهای او را نمایان میکند ، یعنی با فارسی

درست ، بجنك برخيزد .

برای پیشرفت راه اینست که نه قدر کسی را بشکنیم و نه هر
 نواخته‌ای را بعرض ببریم و یکدیگر را بالذات و توستوی و پروست بخوانیم.
 در این کار نوشتن فارسی رای و نظر جمهور اهل فضل ایران معتبرست و مدح
 و ذم خارجی در صورتی قدر و قیمتی دارد که با این رای و نظر مخالف نباشد.
 نوشته فارسی پنبه ایرانی نیست که وسیله شناختش در فرنگ بیشتر باشد .
 باید از خدا خواست که بهمت نویسندگان و بمدد مجله‌هایی از قبیل
 راهنمای کتاب چشم دل ما هر چه زودتر بدستانهای نوشته هموطنان ما
 روشن شود که خواندن قصه و رمان فارسی تصنیف ایرانی لذتی دیگر دارد .

قانون کبیر

هو الفتاح العليم

امروز در ایران صفت کبیر بیک قانون می برازد و بس، بقانونی که شامل اصول وار کان تعلیم و تربیت ما باشد. کبیر باید خواند قانونی را که در چشم اهل نظر حلال جمیع مشکلات بزرگ این کشورست و در این ایام هیچ موضوعی نیست که در اهمیت با تعلیم و تربیت ملی ایران برابری کند. عظمت چنین قانونی و قدرت بیکرانش در تهیه وسائل پیشرفت حقیقی این مملکت و تاثیر عمیقش در جزئیات و کلیات امور مادی و معنوی این ملت چندان بدیهی و مسلم می نماید که بشنیدن و خواندن دو کلمه قانون کبیر همه باید بدانند که منظور چیست .

قانون کبیر نامدون مانده است . جای آن خالیست و هیچ قانونی و رساله ای و کتابی و دستوری غیر از قانون کبیر مادا از این منبع جمیع

فیضهای لازم برای کسب سعادت کامل و منشأ همه کارهای درست و مبدأ تمام راههای راست بینا نمیکند .

موضوعهای مهم بسیارست ، مطالبی از قبیل اندازه نگاه داشتن میان پرورش جسم و جان ، چگونگی تقسیم دوره های تحصیل بتناسب ذوق و استعداد و قدرت کار و قوه ادراک شاگرد ، طریقه آموختن زبان خارجی ، شرح دلائل رجحان مدرسه های حرفه آموز بر مدارس فکر پرور ، بیان فوائد و عیوب هر یک از انواع امتحان ، سعی دائم برای کشف بهترین طریق استفاده از علوم و معارف و فرهنگ و تعلیم و تربیت دیگران ، کیفیت انتخاب و استخدام آموزگار و معلم و مشاق و دبیر و مدرس و استاد ، تاثیر همدرسی پسران و دختران در امر تعلیم و تعلم و تربیت و در اخلاق و آداب و بیان جمیع مسائل و مشکلات حاصل از آن .

پس اگر هزاران رساله و کتاب معتبر در شرح این موضوعها بفارسی نوشته و منتشر گردد در د نامدون بودن قانون کبیر علاج نخواهد شد چرا که این مطالب و چندین صد مطلب مهم دیگر از این قبیل در باب تعلیم و تربیت همه فرعست و فرع جای اصل را نمیگیرد .

اصل را نادیده گرفتن و دائم از مباحث فرعی سخن گفتن همیشه از سر نادانی و غفلت نیست . مگر خداوند ما را و جمیع مسلمانان را بلطف عمیم خویش از وسوسه های فکر آشوبگر رهائی بخشد . نکته بینان خرده گیر که در کار تعلیم و تربیت این بی اعتنائی باصول و این بزرگ جلوه دادن فروع را مشاهده میکنند چرا از خود پرسند که آیا قصد اینست که هر روزی بهانه ای وقت و پول و قوه فعالیت این ملت را تلف کنند و خلق

را پیوسته بکارهای کم حاصل و بی حاصل و بد حاصل چنان مشغول دارند که هیچکس از فرع باصل نپردازد.

قانون کبیر نامدو نیست و پیش از بحث بزرگ هر گز مدون نخواهد گشت و بحث بزرگ بمیان نخواهد آمد جز بر اثر انقلاب عظیم فکری در محیطی که سؤال و بازخواست و پیشنهاد کردن در آن آزاد باشد. از علائم و فوائد آزادی یکی اینست که همه را حق اعتراض و راهنمایی باشد، هم عاقلان و عالمان و نیکخواهان را، هم سفیهان و جاهلان و بدگوهران را، تا در عین تجلی حقایق، عقاید سست و نادرست و باطل و مضر و مهلك نیز یکایک نمایان شود و صاحب نظران بتوانند خدمتگزاران صدیق را از کوتاه فکران ظاهر بین بشناسند.

لفظ قانون را نیز در این جا باید حاوی معانی قدیم و جدید آن گرفت. مشیت خداوند و فرمان فرمان روا و هر اصل استوار پایدار و هر قاعده ای که هست و باید باشد و میتواند بود همه مشمول مفهوم قانونست. قانون الهی هست و قانون ریاضی و قانون ملی و قانون شرع و قانون عرف و قانون طبیعت. مفهوم قانون، هم اصل کلی ثابت بی زوال را فرامیگیرد و هم هر اصلی و قانونی و موضوعی را که از این اصل کلی بترآود و بزاید و متناسب زمان و مکان و محیط و استعداد و احتیاج، بصور مختلف جلوه گر شود و گاهی شکل و رنگ قانون نیز بگیرد. باری، قانون تصویب شده مجمع و کالای حقیقی ملت جزئیست قلیل از مفهوم وسیع لفظ قانون.

قانون کبیر باید حاوی اصول جمیع این معانی بشمار آید، هم قانون اساسی تعلیم و تربیت باشد و هم اساس و موضوع و مایه هزادان فکر و طرح

ویشنهاد و مقاله و رساله و کتاب و قانون ، هر يك شاخه‌ای از این اصل و پرتوی از این روشنائی، خود بنیاد اندیشه‌ای گره گشایاراهنمون بمقصدی عالی و این همه درعین پراگندگی مجموع و مظاهر گوناگون جلوه های نور واحد و هر يك بهزار پیوند و وابسته به قانون کبیر .



این مقاله مقدمه ایست مختصر در بیان مطلبی بظاهر ساده، دروجوب تعیین مقصد تربیت و توجه باصول وارکان، تا از بی مقصدی چنین گمراه نمانیم و بعلت پرداختن بنقش و نگار ، عمارت تربیت ملی ایران راست بنیاد نساریم .

اما لازم مینماید که در این جا کلمه‌ای چند نوشته شود در باب مشکل تربیت و در شرح بعضی از افکار و اعمال عجیب و نادرست تا معلوم گردد که نامصلحان صغیر ما با تربیت و فرهنگ کبیر ما چها کرده اند که نباید و چها نکرده اند که باید . منکر نمیتوان بود که گاهی عملی نافع انجام پذیرفته است اما پنهان هم نمیتوان داشت که از این گروه نامصلح هیچ کاری ندیده ایم که مفید یا لااقل بی فایده و بی ضرر باشد . بد کرده اند و غلط و اشتباه و این همه را ناشیانه کرده اند . در اثبات صحیح بودن عمل خویش دلیلهای عجیب می آورند ولیکن جملگی را باید با خود پس بپزند چرا که از جمع این دلائل بی پایکی هم پذیرفته نیست . سفسطه میکنند اما چندان بچگانه که از هر کلمه اش بوی خامی بمذاق جان میرسد و آدمی را از شنیدن بیزار میکند. عقاید و مطالب ناصحیح خود را بفارسی غلط اندر غلط میگویند و مینویسند و در سمینار بازی و لغت تراشی ایشان يك ذره لطف

خنده آور هم نیست .

کلمه تربیت در هر زبانی چون مطلق بکار رود بمعنی تربیت خوبست .
 با اینهمه نه هر تربیتی را خوب باید شمرد و نه تربیت خوب هر جامعه ای را
 در جامعه دیگر پروردنی و نگاه داشتنی و مفید باید شناخت . در این ایام که
 تربیت دستگاه بزرگ و خرج فراوان می خواهد بیک اشتباه میتوان ملتی را
 سالها حیران و فقیر و پریشان کرد . راستست که اصول تربیت دین و زبان
 و نژاد و زمان و مکان ندارد ولیکن مظاهر و مراحل تربیت در همه وقت
 و در همه جا یکسان نیست و نمیتواند بود . پس اگر شباهتی در میان باشد
 صورست چرا که اختلاف درجات و کیفیات و لوازم و علل و ثمرات
 تربیت در ممالک گوناگون نه چندانست که بوصف آید .

تربیت را در اثر بخشی همتائی نیست اما عوامل گوناگون نیز
 هست که در تربیت مؤثر می افتد از قبیل پیشامد حوادث بزرگ ، مثل
 شکستی که روح ملتی را بلرزاند و بترساند و دائم در هر اس نگاه دارد و
 زبان ملی را محو کند . ظهور عقاید موجب انقلاب فکری و وجود پیوند
 با آنچه پیوسته باشد بایام زنده قدیم مانند رسوم و آداب و اخلاق و سنن
 ملی و جمیع آثار باقی ، یاد آور آنچه بوده ، این همه نیز در تربیت
 مؤثرست . پس طریقه تربیتی که دقایق کیفیات اثر بخشی و اثر پذیری
 تربیت را نادیده بگیرد باطلست و مایه سرگردانی و پریشان فکری .

پیشرفت حقیقی حاصل تربیت خوبست و بس . اما همین جمله
 خود باب مباحث دقیق و متنوع را باز میکند که تربیت خود چیست و از
 چه وقتی باید شروع شود و کی و چگونه باید سرآید و شرائط و تکالیف

شاگردی و استادی و مقصد تربیت کدامست و آیا غرض اصلی از تربیت سعادت و آسایش فردست یا بهبود اوضاع و احوال جامعه . شناختن پیشرفت حقیقی از پیشرفت ظاهری نیز کاری ساده نیست .

مسائل تربیت آسان می نماید اما مشکلات هر يك از آنها باندك تأملی هویدا میشود . اختلاف نظر در امر تربیت چندانست که در باب تعریف آن هم اتفاق نیست و این نکته بخواندن تعریف کلمه تربیت در کتب معتبر لغت و دائرة المعارف روشن میگردد .



از اصول تربیت یکی اینست که مربی راهنمای شاگرد خود باشد و پرورش قوای جسمانی و روحانی او بپردازد . خوبی یا بدی تربیت موقوفست بخوبی یا بدی مربی و صحیح یا غلط بودن روش تعلیم و تربیت . اما بغرض آنکه در جامعه ای تربیت کننده لایق و طریقه تربیت هم خوب باشد باز این مشکل بمیان می آید که چه نوع تربیتی مناسب و لازمست و آیا آنچه در وقتی یا در جامعه ای دیگر مفید افتاده است بکار می آید یا نه ؟ در باب مقصد تربیت نیز اختلافها در میانست و این تنوع مقاصد است که شناخت موضوعات و مسائل و مبادی تربیت و تعریف کردنش را نیز سخت کرده است . هم از ایام قدیم ملل مختلف از تربیت غرضهای گوناگون داشته اند . گاه پروردن قوای جسمی و حالت های سلحشوری منظور بوده است و گاه پرورش قوای فکری و ذوقی و معنوی . یکی آمادگی برای اموزندگی را از ارکان تربیت میگیرد و دیگری مهیا کردن کودکان و جوانان را برای استفاده از میراث فرهنگی موجود و

آموختن علوم و فنون و صنایع و حرف . موضوع مهم دیگر که رکن
 قویم تربیت و سزاوار توجه خاص شمرده میشود تقویت صفات و حالاتیست
 که شخصیت آدمی را هر چه خوبتر و کاملتر پرورد .

یوهان فریدریش هربارت^(۱) فیلسوف آلمانی نوشته و درست نوشته
 است که مربی حق ندارد که فعالیت آینده کسی را یک نوع محدود
 کند . وی معتقدست که طفل را نه برای طبیعت باید پرورد چنانکه
 ژان ژاک روسو خواسته و نه برای جامعه بطریقی که لاک^(۲) گفته است
 چرا که در تربیت ، مصلحت فرد را باید در نظر داشت و بس و برای آنکه
 این عمل هر چه خوبتر انجام پذیرد موضوعهای مختلف را باید بر هر
 کس عرضه کرد تا انواع توجه بمطالب گوناگون در او بوجود آید . بعقیده
 وایتهد^(۳) فیلسوف مشهور که در ریاضیات هم دانشمندی عالیمقامست
 آنکه اطلاعات وسیع داشته باشد و بس گرانجانست بیحاصل پس باید
 در پرورش اشخاصی کوشید که هم علم را و هم فرهنگ را در وجود خویش
 جمع داشته باشند و فرهنگ یعنی فعالیت فکر و دریافت جمال و ادراک
 احساسات پسندیده بشری .

در این ایام که پرورش هر قوه ای اعم از جسمی و روحی و فکری
 و تربیت هر طبقه ای ، خرد و بزرگ ، زن و مرد ، فقیر و غنی ، کارگر و
 زارع و کاسب ، میپردازند و کروات و نابینا را نیز از فوائد تحصیل علم
 محروم نمیگذارند و برای هر نوع تربیتی مدرسه ای و استادی و کتابی و

۱ - Johann Friedrich Herbart

۲ - Locke

۳ - Whitehead

آزمایشگاهی بوجود آورده اند تربیت دیگر نه خاص اولاد بزرگان و توانگرانست و نه محدود بمدتی کوتاه و هم بعلت این تحولات عظیمست که مفهوم تربیت چنین وسعت یافته و تکالیف معلم و شاگرد چندین برابر شده است .

نکته سزاوارتوجه اینست که تربیت درخانه و دبستان و دبیرستان و درمدارس عالی قسمتی از تربیت بیش نیست . تربیت کامل جامعه ، هر نوع تربیتی ، خانوادگی ، سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، دینی ، مذهبی ، ملی ، محلی ، علی الخصوص تربیت فکر و شخصیت ، همه را شامل میگردد و تکلیف مربیانست که درانواع مختلف تربیت کوشش نمایند و درعین این جد و جهد متناسب وقت و احتیاج و درجه تقدم ، رابطه میان جمیع انواع را حفظ کنند و درهمه حال اندازه نگاه دارند .

عقیده هر بارت که میگوید، در تربیت مصلحت فرد را باید در نظر داشت ، بی حکمتی نیست . اما فرد در جامعه زندگی میکند و کمال مطلوب اینست که میان مصلحت فرد و مصلحت جامعه تفاوتی نباشد . چنین جامعه ای نبوده است و هنوز هم نیست . با اینهمه باید چندان کوشید تا باین کمال مطلوب رسید . بمطالعه تاریخ نیز این نکته هر چه خوبتر آشکارا میشود که همیشه جامعه ای بسعادت نزدیکترست که بمدد تربیت ازفاصله میان مصلحت عام و مصلحت خاص و منفعت جامعه و منفعت فرد کاسته شده باشد .

پس میتوان گفت که تربیت یعنی پروردن جمیع قوای یکایک افراد جامعه بطریقی که خیر و مصلحت فرد و جمع هر دو در آن باشد .

این تعریف کلی شامل مطالب بسیارست سراسر مشمول مفهوم تربیت و هم باین علتست که ازهر تعریف دیگر جامعتر بنظر می آید .

هر جامعه ای در هر زمانی بتناسب درجه تمدن خود تربیت خاص دارد . رابطه میان تربیت و تمدن چنانست که میتوان فرهنگ و تمدن را از مظاهر تربیت شمرد . صیدوزراعت و آهنگری و قصه گوئی و ساختن خانه محقر سنگی یا گلی وزرگری و گفتن شعر عالی و تراشیدن مجسمه کامل و کشیدن تصویر حقیقت نما و بنای قصر مجلل و معبد معظم و هر کشفی و اختراعی و نیز پیشرفت علم و ادب و هنر و صناعت ، این همه آثار مراحل مختلف فرهنگ و تمدنست . اما جمیع این آثار وسیله و ماده و شاگرد و استاد و مربی و طراح و دوره آموزندگی میخواهد و محتاج روش تعلیم و تربیتست که دهقان و کارگر و بنا و شاعر و مجسمه ساز و نقاش و معمار و کاشف و مخترع و دانشمند و هنرمند بپرورد . بآثار موجود فرهنگ و تمدن ملی بی اعتنائی نمودن و خراب کردن را با اصلاح اشتباه کردن و بدعت را ترقی خواهی جلوه دادن نیز خود نوعیست از انواع تربیت که صفاتس بدست و باطل و بیچگانه .

مبانی دستگاہی که دانشگاه خوانده میشود در قرن دوازدهم میلادی در اروپا استوار گشت یعنی بعد از تأسیس این دستگاه در ایران بفکر و پول نظام الملك طوسی . تعلیم و تربیت در امریکا فرعیست از اصل اروپائی . با اینهمه باید گفت که اکنون در دول متحد امریکا تحقیق و تجربه و آزمایش در مسائل و مشکلات تربیت ازهر جای دیگر بیشترست . آنچه امروز عادی و بدیهی می نماید قرنهای کیفیتی و رنگی دیگر

داشته است استقلال استاد، استقلال تعلیمات دینی و مذهبی، استقلال دانشگاه، طریقه نظارت در تعلیم و تربیت همه جزئیست از امور مربوط به تعلیم و تربیت که بر سر آنها بحثها و جدلها و گاه نزاعهای سخت بمیان آمده و هنوز هم بعضی از مشکلات پا برجا مانده است.



تنهامائیم که این امر عظیم تربیت را چنین ساده و آسان گرفته ایم و غافل از گردابهای سهمگین که هست از سر هوی و هوس بی تأمل و بی گدار بآب میزنیم. رسائل و کتب معتبر در تعلیم و تربیت بسیارست ولیکن ما که ناخوانده کتاب، داننده بیهمتا شده ایم بخیالهای باطل و بقصد پیروی از فرنگی درست مخالف اصول تربیت فرنگی عمل میکنیم. آخر مگر نه این نامصلحان با ما هموطنند و ممکنست که روزی براه راست باز آیند پس ای کاشکی که هیچیک از ایشان تربیت نامه معتبری نخوانده و اگر خوانده معانیش را ادراک نکرده باشد تا بتوانیم او را لایبالی و نادان بشمریم اما اگر دانشی دارند و با همه دانندگی ما را در گمراهی میپسندند گناهکارند و بدتر از گناهکار.

شیوه ایست و از قدیم در کار بوده است که چون بخواهند اصلی را مستور و خلق را از مقصد دور نگاه دارند باید هر روز فرعی بترانند و آن را بر فروع موجود بیفزایند و تا بتوانند رهروان را در راههای پرازیچ و خم بگردانند تا فکر پیریشان تروشاخت فرع از اصل مشکلت و طریق وصول بمقصد دور تر شود.

در این ایام بر طعام هفت جوش تربیت، چاشنی روان شناسی و

نمک روان کاوی هم میزند و این هیچ بد نیست بشرط آنکه غرض حقایق پوشی نباشد و چاشنی بر چیزهای دیگر نچربد و غذا را چندان چرب و شور نکنند که يك لقمه اش را هم نتوان خورد. این دوفن عزیز شیرین را همه دوست و محترم میدارند ولیکن اگر شناسندگان و «کاوندگان» روان بخواهند بجای شرح عیبهای اصلی عقده شماری کنند و باز چندین سال وقت این ملت را باین افسانه بگذرانند که چون کارما گره اندر گره و درهم و پیچیده است تا سه هزار و سیصد و سی و سه عقده موجود روانی گشوده نشود پیشرفتی میسر نیست «ناخود آگاه» گرانجانی کرده اند و خود محتاج روان شناسان و روان کاوان دیگرند. عقده شماران اگر غم این ملت دارند باید اول هر گره کور و هر عقده بزرگ که هست همه را باز کنند و گاهی نیز بشناختن و کاویدن روان کسانی هم پردازند که بعلم لدنی مدعی اصلاح کردن همه امورند.

اهمیت معرفت نفس در کار تربیت و سنجیدن قوای روحی و معنوی خلاق علی الخصوص استاد و شاگرد بر کسی پوشیده نیست. پس اگر در این مقاله سخن باین جا کشید از آنست که مشاهده میشود که گاهی جمعی که در سهل انگاشتن کارهای سخت بیباکند، مشکلات بزرگ تعلیم و تربیت ما، هم گفتنی هم ناگفتنی، همه را میخوانند بسی چهل مثل و مثال و چند لغت نو ساخت آسان کنند. شما هم بیاد دارید که دوسه سال پیش از این بکرات گفتند و نوشتند که بیشتر گرفتاریهای دانشگاه از اینست که استادان و شاگردان چنانکه باید با یکدیگر آشنا نیستند و اگر هم سفره و باین طریق هم صحبت گردند مسائل بسیار حل خواهد شد.

چنین آشنائی را بسی فایده نباید پنداشت ولیکن درد چیزی دیگرست ای عزیزان و درمانی دیگر میخواهد. با اینهمه جای خوشوقتیست که گفته‌های خام، حاصل فکر ناشیانت و استادان مسلم که بر عجائب روح انسانی واقفند از گزافه گوئی برکنارند.

روان شناسی و روان کاوی و هرفن سودمند دیگر را مؤید پیشرفت تعلیم و تربیت کنیم نه وسیله مخفی داشتن مرض و نوشتن نسخه‌های باطل یا کم‌اثرو پنهان نماید این نکته دانستی که تربیت هزاران بزرگ بیهمتا از فوائد و برکات این دوفن شریف بی نصیب بوده است، بزرگان مثل بیرونی و فردوسی و ابن سینا و رازی و سعدی و مولوی و حافظ و کتفوسی یوس و همر و افلاطون و دانته و دکارت و شکسپیر و کانت و گوته و داروین و ووصاف عالم مقام شمه‌ای از حالات روح انسانی دست‌وئوسکی. نکته دیگر این که از وقتی که بر علم تربیت پیرایه بسیار بسته‌اند، نگوئیم که باین علت اما از قضا، مایه بزرگ پروری ضعیف شده است. پس اگر همت باشد، دور از پیرایه‌های جدید هم‌میتوان تا حدی پروردن رود کی دیگری و غزالی دیگری پیش رفت. اما هرگز نباید بهیچ بهانه‌ای بقدر ثانیه‌ای خود را از کمترین فایده روان شناسی و روان کاوی محروم بخواهیم و از این دو باید چندان که لازم باشد و معقول و ممکن در کار تربیت استفاده کنیم.

تربیت از ایام قدیم تا امروز پیوسته منظور خاص حکما و دانشمندان و بزرگان هر جامعه بشمار آمده و همیشه در مقاصدش بحث و در تهیه و سائلش سعی و در مظاهرش تحول در میان بوده است. اما از دویست سال پیش، علی‌الخصوص بعلمت دو جنگ بزرگ، انقلابی عظیم در تربیت پدیدار

گشته و موضوعهای مهم بر آنچه بوده افزوده شده و مشکلات دیگر نیز پیش آمده است. ذکر بعضی از این مطالب لازم می نماید تا معلوم گردد که چه غافل مانده ایم از استفاده کامل و عاقلانه از وسائل جدید تعلیم و تربیت و چه آسان گرفته ایم کاری چنین درهم و پیچیده را :

۱ - تأثیر افکار اجتماعی و سیاسی در امر تربیت و جدوجهد در سازگار نمودن آن با اصول دموکراسی و عدل اجتماعی .

۲ - توجه خاص بشرف نفس انسانی و حالات و صفات و درجات فهم و ادراک و استعداد و حواس و احساسات او.

۳ - اهمیت روزافزون تحقیق موافق روش علمی .

۴ - مراقبت در امور صحتی مدارس و رواج یافتن ورزش در تمام مراحل تحصیل .

۵ - افزایش رابطه میان مدرسه و اولیای شاگرد در عین کم شدن تأثیر تربیت خانوادگی .

۶ - تأسیس کتابخانه و آزمایشگاه خاص و تهیه وسایل لازم برای تحقیق و تتبع و تجربه ، هر يك متناسب با نوع مدرسه .

۷ - توجه بتربیت دختران و زنان و باز شدن درهای دانشگاه بروی ایشان .

۸ - همدرسی پسران و دختران در مراحل عالی تحصیل .

۹ - تحول عظیم در معماری خاص دستگاه تعلیم و تربیت اعم از مدرسه و آزمایشگاه و ورزشگاه و بیمارستان و رصد خانه و جمیع عمارات لازم برای تحصیل و تحقیق و تفریح و آزمایش و زندگی شاگرد و استاد،

- ۱۰ - کم شدن تعلیمات دینی و مذهبی و کاهش تأثیر آنها .
- ۱۱ - بسط مدارس فنی و حرفه آموزی .
- ۱۲ - افزایش آزادی و اختیار شاگرد .
- ۱۳ - وسعت یافتن دامنه تعلیمات متوسطه .
- ۱۴ - تعلیم اکابر بوسائل مختلف از قبیل تأسیس مجالس درس برای آموختن مطالب جدید و بیاد آوردن درسهای قدیم .
- ۱۵ - پیشرفت سریع تعلیمات عمومی .
- ۱۶ - ظهور تحولاتی انقلاب مانند درتألیف مطالب و شیوه نوشتن و چاپ و منتشر کردن انواع کتب مصور و بی تصویر درسی برای شاگرد و معلم و استاد و پیشرفت عظیم در تهیه کتب و مجلات معتبر ، مرجع فضلا و طالبان علم و دانش ، اعم از لغت نامه و دائرة المعارف و رساله علمی و فنی و ادبی و مجله حاوی مقالات اهل فضل ، شارح نوشتههای جدید در هر فن و جامع اخبار و مطالب دقیق در باب هر موضوع مهم دانستنی .
- ۱۷ - تأثیر عمیق اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و طریقههای گوناگون حکومت در ظهور عقاید مختلف در باب تربیت و روش تعلیم و تعلم و آزمایش طرق آموزندگی علی الخصوص در امریکا .
- ۱۸ - برپا شدن مجالس و مجامع مختلف دولتی و ملی یا مرکب از نمایندگان دول برای تحقیق در امر تربیت و راهنمایی ، اعم از انجمنهای مطالعه و تحقیق و کنگرههای خاص امور تربیت و تأسیس دستگاههای بزرگ از قبیل یونسکو .
- ۱۹ - تحول عمیق در کار تربیت بواسطه استفاده از وسایل جدید

مثل فیلم و رادیو و تلویزیون .

۲۰ - مچاهدت اکثر ملل در کندن ریشه بی سوادی .

۲۱ - سفر علمی با جمیع وسائل و آلات دقیق در خشکی و دریا و فضا و تأثیر معلومات و اطلاعات جدید در امر تعلیم و تربیت .

۲۲ - تحصیل جمعی از شاگردان و تعلیم گروهی از استادان ملل بزرگ و مهم و همعقیده سیاسی در دانشگاههای ممالک یکدیگر و رفتن شاگرد از اکثر کشورها بمدارس و دانشگاههای دول متحد امریکا و شش هفت مملکت اروپا .

۲۳ - محروم ماندن بسیاری از طالبان علم بعلمت نبودن دستگاههای تربیتی کافی و کامل .

۲۴ - دخالت و نظارت روز افزون دول در کار تربیت .

۲۵ - تأثیر صناعت و تجارت و جنگ اقتصادی و سلاح سازی در مهم جلوه کردن علوم علی الخصوص علم صناعت - تکنولوژی .

۲۶ - کم شدن احترام معنوی علم و عالم و معلم بواسطه نقصان کیفیت روحانی دستگاه تعلیم و تربیت و پیشرفت کیفیت مادی علم .

۲۷ - افزایش مشکلات بزرگ امتحان اعم از امتحان مسابقه برای ورود بمدرسه و امتحان دوران تحصیل و آخر هر سال و پایان ایام تحصیل و تأثیر معنوی و روحی و اجتماعی آن در جمیع طبقات .

۲۸ - تأثیر مدرسه و دانشگاه علی الخصوص شاگردان در امور سیاسی و اجتماعی .

۲۹ - سست شدن مبانی اخلاقی در دستگاههای تعلیم و تربیت ،

۳۰ - ظهور علائم فساد و زیان، تربیت بی مقصد معنوی و پدیدار شدن آثار توجه بعیوب حاصل از آن و کوشش دریافتن روش تربیت کامل حافظ منافع مادی و معنوی .



تربیت نامه مهم در این عالم نه کمست و نه جدید. در اکثر نوشته های افلاطون علی الخصوص در جمهور نامه اش مشکل تربیت نیز موضوع سخن است و دویست سال پیش از این ژان ژاک روسو کتابی نوشت بصورت رمان بنام «امیل یا در باب تربیت» که با همه نقصائی که دارد غوغائی بر پا کرد و بواسطه افکار بدیعی که در آن درجست دانشمندان و مرییان بزرگ بآن توجه خاص نموده اند . موضوع کتاب بیان این مطلبست که انسان بالطبع خوبست و بد شدن او بعلت بدی جامعه است پس باید خواهان تربیتی بود که طبیعی و دور از تصنع باشد . در باب عقاید روسو و در روش تعلیم و تربیت ، چنانکه او گفته است ، بحثها بمیان آورده اند . با اینهمه کتاب «امیل» تربیت نامه ایست معتبر و در اشخاصی متبحر در علم تربیت که شهره آفاقند ، در کسانی از قبیل پستالوجی و هربارت و فروبل (۱) و جان دی یوئی (۲) و ژورافتاده و باعث ظهور طریقه های جدید و مدرسه های نو بنیادی شده است خاص تربیت طبیعی اطفال .

با وجود این رسائل و کتب متنوع و جذاب و این بحث سه هزار ساله که در میانست در فصل اول کتابی معتبر بنام «تربیت» که هشت سال پیش

۱ - Froebel

۲ - John Dewey ،

از این در انگلیس منتشر شد این کلمات را میخوانیم که «آیا تربیت را تعریف میتوان کرد؟» بعقیده لستر اسمیت^۱ مؤلف دانشمند کتاب مذکور تربیت در هر وقتی و در هر جائی تحولی و در هر مملکتی معنائی دیگر دارد. با اینهمه وی بر آنست که پرورش شخصیت و هوش و بسط و افزایش میراث فرهنگی را میتوان از ارکان تربیت شمرد.

لستر اسمیت در شرح مشکل تربیت باین کلمات ارسطو اشاره میکند که تربیت مسأله‌ای نیست که مردمان صاحب فکر باسانی در باب آن موافقت نمایند.

بزرگست کنفوسیوس بلفظ اندیشه‌های بزرگ و بکشف نکته‌های دقیق و از کلام اوست که مطالعه و تحقیق بی تفکر، عملی بیهوده است و تفکر بی مطالعه و تحقیق، کاری خطرناک. این نکته حکمت قرین فیلسوف چین را باید در جمیع مراحل تعلیم و تربیت، در برنامه نوشتن و مقصد و موضوع انتخاب کردن و معلم و استاد برگزیدن، خلاصه، در همه امور وابسته ب تربیت پیوسته بخاطر داشت که عملیست مفید و بلاها بگرداند و ایران را از شر کوتاه فکران منکر قدرت علم و عالم نمایان دشمن تفکر و تأمل و معنویات نجات بخشد.

ارسطو نیست تا ببیند که اگر در عهد او صاحب فکران را در امر تربیت اتفاق رأی باسانی حاصل نمیکشت در این ایام که مسائل بیشتر و مشکلات پیچیده‌تر و دامنه تربیت وسیعتر شده است متفق بودن رأی اهل نظر در این باب محال می‌نماید. اوضاع و احوال نیز خود مؤید صحت

این مدعاست . هم اکنون بیش از هزار ملیون از ساکنان روی زمین ، پراکنده در مملکت‌های مختلف ، از ساحل‌های شرقی چین تا قلب اروپا و در بعضی از نواحی دیگر عالم ، در کار تربیت با سایر خلق اختلاف‌های بزرگ دارند . باقی نیز ، هندی ، عرب ، آلمانی ، فرانسوی ، انگلیسی ، سوئدی ، پرتغالی ، برزیلی ، با یکدیگر چندان همفکر و همروش نیستند .

عجبت و مایه تأسف که در مملکت ما این مسأله هزار مشکل تربیت را چنین سهل و ساده گرفته‌اند و کسانی که ده خط از باب هفتم گلستان را در تأثیر تربیت بی غلط نمیخوانند در کار تعلیم و تربیت ، مصلح و مربی و راهنمون خلق شده‌اند . خطا میکنند و نمیدانند که این ملت دیگر تاب تحمل عواقب اشتباهات عظیم ایشان را ندارد . در موضوعی که قرن‌ها دانشمندان و حکما بر سر آن بحثها کرده‌اند و هزاران هزار ملیون کلمه در شرح مسائل و مشکلاتش نوشته‌اند و هنوز در تعریف و مقصد آن اتفاق ننموده‌اند تأمل بیش از این باید کرد . راهیست در پیش و بایدش پیمود ، بی درنگ که در تأخیر آفتهاست و بی شتاب که العجلة من الشيطان .



کاش میتوانستم مطلب خود را بی اشاره بموضوع‌های دیگر بنویسم . در ممالکی از قبیل فرانسه و آلمان و امریکا يك مقاله در باب اصول و ارکان تربیت این قدر پیرایه نمیخواهد .

اما اگر من خود بدرگاه خواننده عذرخواه آمده‌ام از او انصاف و گذشت نیز چشم دارم که انصاف من بدهد و آخر ببیند که ما کجائیم و

و دیگران کجا . ما هنوز در مرحله بحث در بدیهیات و انکار مسلمات مانده ایم . آن که از دیگران باعتراض می پرسد که چرا از فرع باصل نمیردازند اگر خود بقدری که ممکن باشد از موانع پیشرفت تربیت سخن نگویند گناهی کرده است عظیم .

خرج تراشیدن و برای ظاهر سازی راههای گوناگون پیشنهاد کردن کاری چندان مشکل نیست و ترهات بافی هر قدر بعوام فریبی آلوده تر آسانتر که اگر در مهمترین مدرسه امریکا يك معلم را بتعلیم بیست شاگرد میگمارند ما هر ده شاگرد را بمعلمی خواهیم سپرد یا اگر در فلان مدرسه آلمان هر ده شاگرد با يك میکروسکوپ کار میکنند ما بهر شاگردی يك میکروسکوپ خواهیم بخشید .

بجای این کارهای باطل اول باید دید که چرا بعد از صرف کردن این همه وقت و پول و آوردن چند هزار معلم و مشاق و استاد و مشاور و مستشار و متخصص بیگانه و فرستادن هزاران شاگرد و استاد و محقق و مطالعه گر بمهمترین ممالک بزرگ عالم باز کوچکترین مشکل خود را از دیگران میپرسیم : مطالعه گر نوشته ام چرا که در این ایام مطالعه گری خود شغلیست خاص و بهتر از کیمیا گری .

بسیاری از خواص ما که از هرا انجمنی که در آن از ایران و زبان و فرهنگ و مشکلات ایران کمترین بحثی بمیان آید بکلی گریزانند در هر جا که از خارجی نشانی داشته باشد و گاهی در چند مجمع عضوند، در انجمن ایران و جابلقا و ایران و جابلسا و ایران و امروپا . عضو بودن در این مجامع هیچ عیبی ندارد بشرط آنکه قصد خدمت کردن بایران

هم لا اقل جرئی ازمقصود باشد نه آنکه بواسطه عضویت ، هوادارو گاهی بازیچه دیگران شوند و بحمايت کردن ازمنافع ایشان پردازند، منافی که همیشه با مصالح ایران موافق نیست .

نکته اینست که ما هنوز بدرس اول هم نرسیده ایم چرا که مقدمه را نخوانده ایم یا خوانده ایم و معنیش را ادراک نکرده ایم و سختی، همه در فهمیدن درس اولست و ملتی که آن را یاد بگیرد درسهای بعد همه بر او آسان خواهد شد .

مقاله را پیرایه دار باید نوشت نه آلمانی وار چون که در آلمان آن که از زبان و تاریخ و فرهنگ مملکت خود بی خبرست نامحرست و از امور کم اهمیت نیز دستش کوتاهست تا بکارهای بزرگ چه رسد و در این جاها بیک مشت ایرانی که بعلت نادانی دشمن زبان فارسی و بواسطه دلبستگی بدیگران، بیعلاقه بایرانند از خزانه این ملت فقیر باج میدیم. فارسی دانی هر چه کمتر جایزه و انعام و مواجب و احترام افزونتر و بی اعتنائی بمصالح ایران هر چه نمایا تر مزد گستاخی بیشتر .

در فرانسه تلفظ شیرین را فرزند از مادر می آموزد وزن فرانسوی هر چه شریف تر و داناتر، خوش لهجه تر و بزبان فرانسه عاشقتر، اما در وطن فردوسی جمعی از زنان سبک مغز علم فروش خویشتن را مضحکه خلق کرده اند و با اطفال معصوم خود بزبان خارجی حرف میزنند و بجای فارسی درست چند کلمه انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی بایشان یاد میدهند و باین عمل بچگانه، خود را ترقی خواه و کودکان بدبخت بیگناه خویش را همزبان شکسپیر و راسین و گوته میپندارند و درهای همه سفارتخانه های

مهم و ابواب تمام شغل‌های بزرگ را بروی ایشان بازمی‌بینند .

آیا رواست در باب اصول تربیت مقاله نوشتن و این مصیبت را نادیده گرفتن که امروز کار ما بجائی کشیده باشد که هر کسی و هر گروهی، ایرانی یا خارجی، بتواند اطفال این کشور را بی هیچ پروائی، هم از عهد کودکی بازبان بیگانه آشنا کند و ریشه فارسی را در ایران در وجود نونهالان ایرانی بخشکاند ؟

نه در آمریکا نه در هیچ کشور صاحب فرهنگ دیگر جز در وطن این سینا و خواجه نصیرالدین طوسی کسی که مدعی داشتن علم و قوه کتاب نویسی باشد در جواب آن که پرسد چرا کتاب علمی را غلط نوشته‌ای هرگز نمیگوید که من عالم نه ادیب . در ادیب نبودن چنین شخصی هیچ شك نباید آورد اما باین جواب ثابت شده است که وی نه عالمست نه لا اقل دارنده عقل سلیم .

در ایران عاظم نمائی چند بجای آنکه فارسی یاد بگیرند و مثل دانشمندان حقیقی ایرانی و خارجی بتحقیق پردازند و لغتهای درست بدست آورند خود بلغت تراشی افتاده‌اند . این کتابهای پراز غلط و این لغتهای تراشیده و ناتراشیده ، بزبانی ساخته کسانی که درس اول روش علمی تحقیق را هم نخوانده‌اند، مانع پیشرفت علم در ایران شده است . در جمع علم خوانندگان ما فاضلی چند فارسی دان و درست نویس میتوان یافت . اما فریاد از علم خوانده یا علم ناخوانده بیگانه از زبان فارسی که بخواهد مطلبی علمی را با اصطلاحات غلط و لغتهای بد ساخت بد آهنگ در جمله های نادرست برای ما بیان کند . بدیدن این علم

فروشی خام آیا نباید از خود پرسیم که آخر کجا رفت آن عقل و ذوق و معرفت که بزرگان بزرگ می‌پرورد در این سرزمین؟

بشنوید ای «عالمان» این داستان و امیدوارم که شیوه کار نابغه‌ای همدرجه گالیه، پسندیده افتد در نظر کسانی که اگر بخواهند میتوانند بنوشتن رسائل علمی بزبان فارسی و باین ملت علم دوست ایران خدمتهای نمایان کنند.

یکی از اعجوبه‌های عالم نود و هشت سال پیش از این در انگلیس مرد. آهنگر زاده‌ای که در کودکی شاگرد صحاف بود در فیزیک و شیمی تبحری چندان عظیم یافت که بعلم و دانش شهره آفاق شد. فارادی^۱ علامه‌ای بود محقق و کاشف و مخترع و حلال بسیاری از مشکلات علمی و مصنف کتابهای مهم. در عظمت مقامش همین بس که اینشتاین وی را همتای گالیه و نیوتن خوانده است.

ظهور مفاهیم نو و کشف مواد جدید لازم آورد که فارادی لغتهای نو ساخت بکاربرد، لغاتی از قبیل آنود^۲ و کاتود^۳ که امروز هم در جمیع کتب علمی درجست. این علامه انگلیسی با همه دانشی و دهائی که داشت بلغت تراشی نپرداخت و در کار لغت سازی و یافتن تعریف مواد و مطالب نوظهور با علمای زبان و ادب علی‌الخصوص با رئیس دانشمند تری نی‌تی کالج دانشگاه کمبریج مشاورت میکرد و از ایشان مدد میخواست. دو

1 - Faraday

2 - Anode

3 - Cathode

لغت آنود و کاتود را رئیس کالج مذکور برای اوساخت .

کدامست طریق صواب ، راه راستی که فارادی پیش گرفت یاراه کجی که مشتی از هموطنان غافل ما در آنند ؟ این گروه گمراهان حرکتی میکنند نه بجانب مقصود و چیزی مینویسند نه مایه باز شدن زبان علمی فارسی و هیچ معلوم نیست که چرا عملی که برداشیه‌ای مثل فارادی گران نیامد بر علم خواندگان ما ناگوار باشد .

يك ایرانی عاقل هم نیست که مخالف مدرسه حرفه آموز و معاند دانشکده مهندس پرور و مکر علوم جدید و نامعتقد بتأثیر علم صنعت در کار ملک و ملت باشد . دارندگان عقل سلیم همه طالب معرفتند و تشنه علم ، بخلاف مشتی عالم نما که خود را برتر از فارادی می‌شمرند و مشکل خویش را از اهل فضل نمی‌پرسند و پول و وقت این مملکت را ضایع میکنند و پیش از یاد گرفتن فارسی و بی توجه بعجز خویش از ترجمه و تألیف و تصنیف ، بنوشتن رسائل و کتب علمی غلط و نامفهوم و بد عبارت پیشرفت علوم را در این کشور مانع میشوند .

چنین می نماید که هیچیک از علم خواندگان یا عالم نمایان ما هرگز از خود نپرسیده باشد که آیا خدا قوه کتاب نویسی بمن داده است یا نه . کوشش بی فایده در این عالم بسیار کرده اند . ممکنست که یکی سعی نماید و چندین سال بمطالعه بپردازد و در نوشتن جد و جهد از حد بگذراند و با اینهمه از عهده تألیف رساله‌ای هم بیرون نیاید . این گناه بی استعدادی اوست نه گناه فارسی . چنین کسی ، بفرض آنکه فاضل نیز باشد ، مثل یکی از چند ملیون فاضل دیگرست که از سه هزار سال پیش

تا امروز خواسته‌اند که در علوم و فنون رساله‌ای یا کتابی بنویسند و نتوانسته‌اند .

هر ایرانی که در نظم و نثر فارسی لطفی نبیند و جانش را با کلام خوب پیوندی نباشد هم باین دلیل وجودیست بی ذوق اگر چه در بهترین دانشگاه عالم درس خوانده باشد . چنین شخصی باید بکاری پردازد که بانجام دانش قادرست ، کتاب نویسی از او بر نمی آید و اگر عاقل باشد وقت خود و دیگران را ضایع نمیکند .

کسانی که میگویند برای نوشتن مطالب علمی هم باید بآثاری علمی و صحیح آشنا بود بقدر این يك مشت عالم نما عقل و معرفت دارند و میدانند که خواندن وصف چشم و گوش و یال و دم و سم رخسار بفهمیدن مبحث نورمردی نمیرساند و بمطالعه قابوس نامه و سیاست نامه و گلستان کسی از نوشته‌های معتبر دیگر بی نیاز نمیشود . غرض اینست که علم خواننده طالب کتاب نویسی بحکم عقل سلیم باید اول قوه نویسنده خود را در باغ آثار بلیغ و فصیح فارسی پرورد تا شرح مطالب علمی و فنی بر او آسان گردد .



بحث در این نیست که آیا مدرسه حرفه آموز لازمست یا نه چرا که در بدیهیات بحث کردن خطاست . این ملت اگر طالب پیشرفت حقیقیست باید همه علوم و فنون و صنایع مسلط گردد و بر علمای ماست که هر مطلب علمی را بخوانند و بدانند و خود بیازمایند و علم صنعت را هر چه خوشر بیاموزند و آنچه در ایران ساختنیست همه را بسازند .

نیکخواهان عاقل در این متفقند که جز از طریق علم بهیچ مقصد ملی نمیتوان رسید ولیکن چون از این علم پروری و صناعت آموزی غیر از صورتی و هیاهوئی چیزی نمیبینند و نمیشنوند کم کم در شك افتاده اند و اکنون نگرانند. نگرانند از این که بدخواهان قلاش و صالحان ظاهرین ساده لوح و فریفتگان کوتاه فکری ذوق بهبانه حرفه آموختن، افراد این ملت همه را شاگرد نجار و شاگرد آهنگر و شاگرد مترجم و شاگرد دلال و فروشنده و خریدار انگلیسی کنند و ریشه فکر ایرانی را بخشکانند و بنیاد شخصیت او را سست کنند.

در این ایام انگلیسی فروختن شغلیست مرغوب. متاع خوب عالی کمست اما هر کس بتناسب احتیاجش و بفراخور کیسه اش میتواند در بازار آشفته ایران انگلیسی بخرد، هزار کلمه، سه هزار کلمه، ده هزار کلمه، در خانه، در مدرسه، در زیر زمین، در بالا خانه، در انجمنهای داخلی و خارجی، انگلیسی اصفهانی، انگلیسی شیرازی، انگلیسی یهودی، انگلیسی ارمنی، انگلیسی امریکائی، انگلیسی انگلیسی، بی رقص و با رقص، بی نمایش و با نمایش.

چه دامها گسترده ایم خود بدست خویشتن و گسترده اند دیگران تا فکر ما را صید کنند و پریشان و نیمه جان کنند و این همه از طریق آشفته گی و نابودی مظهر این فکری یعنی زبان فارسی. باید بهوش باشیم و نگذاریم که زبان این مملکت را و استقلال فکر این ملت را چنین ازمیان ببرند. باید پرسید و باد میپرسم که شاگردان مدارس حرفه آموز را بچه زبانی و با چه کتابی بکار خود آشنا میکنند. معلم ایشان را که باید درس بدهد

واستاد این معلم در کجا باید درس بخواند . اگر این همه باید بفارسی و در ایران باشد تا فایده تعلیم عام و پیشرفت آسان گردد پس چاره‌ای نمی‌ماند جز اختیار طریقه‌ای که همه افراد ملت ایران را از فوائد علم و دانش برخوردار کند و چنین کاری میسر نخواهد بود جز از راه تربیت مربی و راهنما و معلم و استاد ، همه فارسی‌دان کامل ، و تهیه رسائل و کتب علمی صحیح فارسی و پروردن فکر و زبان برای تأمل در مسائل و مشکلات صنایع و تفکر در علوم و فنون بفارسی .

وصافان عظمت علم صناعت اگر ریگی بکفش خود ندارند و هموطنان خود همه را شاگرد بزاز و شاگرد سیمکش نمی‌خواهند چرا فکر و ضمیر و زبان ایشان را بمعلومات و اسرار علم صناعت آشنا نمی‌کنند ؟ شاگرد نجار و شاگرد مترجم به سر عمله شدن بانه زبانی ممکنست . اما علم صناعت بلغات صحیح و اصطلاحات دقیق و زبان فصیح یعنی بفکر درست ظریف روشن و بجمیع قوای ملی محتاجست . خواننده واقعی پیشرفت تکنولوژی شدن همان و آغاز آراستن و پیراستن زبان همان و بی اعتنائی باین یعنی بی اعتقادی بآن .

دائم از صناعت سخن می‌گوئیم ولیکن سعی ما همه اینست که بلطائف الحیل بدل صناعت را بجای صناعت رائج کنیم . صناعت دستگاهیست ملی و مستقل و طراح و فعال و متاع شناس و مهندس پرور و ماشین ساز . بدل صناعت هم دستگاهیست فعال و دقیق اما پیوندش با خارجیت و استقلالش صوری و ارکان امورش باشکال مختلف در دست بیگانه ، هدفش صناعت بازی برای مانع تراشی در راه صناعت حقیقی ، خریدار دائم هر

متاع بی دوام و هر آنچه بخواهش و برشود دهی و بزور با و بفروشدند نه آنچه لازم باشد ، محتاج هر روزه چرخ و پیچ و مهره خارجی .

صناعت اصلی زبان دارد و کتاب و آزمایشگاه و کارگر و مهندس آزموده و مدیر لایق و مستقل وطن پرست میخواهد . پس برای آنکه ملتی بصناعت آشنا گردد ، نه جمعی قلیل ، زبان ملی را باید زبان صنعت ملی کرد و جمیع وسائل استقلالش را فراهم آورد .

جای شکست و خلقي شك آورده اند در پاکی نیت کسانی که بگفتار مداح صنعت شده اند اما بکردار پشتیبان بدل صنعت و مانع پیشرفت علومند و چنانکه باید بکار مهندس پروری نمیپردازند و مبانی علم هزار فن صنعت را در ایران بزبان فارسی محکم نمیکنند . نه بچند گل بهار میشود و نه بمشتی مهندس ، مملکتی صنعتی میگردد و بصد هزار مصراع بلند و کوتاه شعر نو اقتصادی ، بصورت حقایق نامربوط با موضوع و ارقام ناسازگار با حقیقت و لغات نارسای زشت از قبیل بازده وزیر بنا و تیم و توسعه نیافته ، از این شك عظیم ذره ای نمیتوان کاست .

در این ایام همه امور با علوم و فنون چندان بهم پیوسته است که اگر نیت خود این باشد که بنیاد صنعت ملی محکم گردد و بس باز تمام دستگاه تعلیم و تربیت و هر دستگاه دیگر ایران باید بکار افتد چرا که اگر معنی صنعت ملی ساختن هر آن چیز ساختنیست موافق روش عالمی ، پس فکر و زبان و جمیع قوای این ملت پرورشی میخواهد که ما را بقدر ممکن از بیگانه بی نیاز کند .

از این فعالیت اثری چندان مشهود نیست . کوششی مینمایند نه

تمام و مدرسه‌هایی هست نه کافی و نه کامل و عالم نمایان ما از پرورش فکر ایرانی بزبان فارسی رو گردانند و بحث همه بر سر این غفلت و نقص و ناتمامیست که کفرست دردین معتقدان بصناعت ملی، يك مظهر از مظاهر تعلیم و تربیت ملی .



اکثر خواص نو ظهور این مملکت سعی بلیغ خواهند کرد تا نگذارند که بحث بزرگ ، مقدمه لازم قانون کبیر ، بمیان آید . این گروه کج فکر نیمه زبان دودل ، نه محرم جان و زبان و فرهنگ وطن خویشند نه آشنای کامل با زبان و فرهنگ خارجی ، دلی در فرنگ دارند ، شیفته فرنگی که پول و چاکری ایشان را می‌خواهد اما هیچیک از ایشان را چنانکه سزای اوست در جمع خود نمی‌پذیرد و دلی در ایران نه با ایران . فریفته جاه و مقامند و پیوسته مشغول بسر مایه اندوختن تا اگر روزی در این جا حسابی در کار آید و دیگر برای دورویان دو دل شغلی نباشد این دل مشتاق فرنگ هم بآن دلی پیوند که در فرنگ مانده و یکباره از ایران بریده است .

این خواص هیچ در بند آن نیستند که ایرانی برای خدمت کردن بایران ترتیب شود . در وجودشان ، در اعماق فکر و ضمیرشان تسلیمی و رضائی هست زشت و ننگین و بی سابقه در تاریخ ما ، تسلیم بفکر خارجی و رضا بخواسته او . از این جمع بعضی چنان کودک فکرند و نامطمئن که تحسین بزرگترین فاضل ایرانی هم بقدر تمجید يك معلم کم دانش فرنگی ایشان را خوشوقت نمیکند .

تعلیم و تربیت ما اگر موافق طرح و نقشه این گروه باشد ایران باید محتاج کتاب و معلم و استاد و متاع و ماشین و فضول ناصح نمای خارجی چندان بماند تا قدرت فکر و زبان و عمل مستقلش بکلی نابود گردد. تعلیم و تربیت ما فکر مستقل ایرانی می‌خواهد و یک مشت ایرانی بی‌خبر از زندگی دو هزار و پانصد ساله این ملت هزار جنگ هزار شاعر هزار عالم هزار مشکل، غیر اظهار سازی و تقلید خام چه می‌توانند کرد. گاهی نیز گروهی در باب موضوعی فرعی چنان با آب و تاب حرف می‌زنند و گزارش نامه می‌نویسند که نکته بنیان از این تجاهل العارف بی‌لطف متحیر میشوند.

نظارت کردن در امور شاگردان ایرانی که در فرنگند با همه اهمیتی که دارد فرعی بیش نیست و بشرط وجود نیت خیر و اراده اصلاح، کاریست آسان. سخن بیشتر باید بر سر این باشد که ملت ایران را چگونه میتوان از چنین وضع هولناک رها نمود. هزاران جوان و کودک ایرانی باروپا و امریکا رفته‌اند و می‌روند و بهیچ‌پندی و سیاستی و قانونی غیر منطقی ایشان را از این سفر منع نتوان کرد جز از طریق ایجاد مدرسه‌هایی در ایران لااقل مثل مدارس فرنگی. شرح ضررهای مادی و معنوی و اقتصادی و اجتماعی این فصل عجیب در تاریخ تعلیم و تربیت ما خود رساله‌ای می‌خواهد.

حسابگران ما که برای علمی جلوه دادن مطالب خویش ارقام صحیح و ناصحیح در گفته‌ها و نوشته‌های خود می‌گنجانند چرا حساب نمی‌کنند که تا امروز چند میلیون ساعت از وقت عزیز ایرانی در

مدرسه‌های فرنگی بیاد گرفتن موضوعهائی صرف شده است که هیچ بکارما نمی‌آید.

ایرانیان کم دانش ظاهر بین که در فرنگ بوده‌اند و بیخبر از اصول وارکان تعلیم و تربیت و فرهنگ فرنگی بایران آمده‌اند و باصلاح بازی مشغول شده‌اند و همدستان ایشان همه گناهکارند. اما دانندگان خاموش، خود بعلت دانندگی، گناهکارترند. اعتراف باید کرد که ما مقصریم و حقایق را باین ملت نگفته‌ایم. تا امروز يك بار هم نگفته‌ایم و ننوشته‌ایم که دبیر مدرسه‌ای معتبر در فرانسه یا انگلیس یا آلمان چها میدانند تا معلوم گردد که صدی دو مدعیان اصلاح امور هم بپای دبیر فرنگی نمیرسند اگر چه بقدر او یا بیشتر از او در فرنگ درس خوانده باشند باین دلیل ساده روشن که آنچه دبیر یاد گرفته همه برای اولازمست و مدعیان ما از آنچه دانستنش بر هر ایرانی واجبست بواسطه بیعلاقگی یا کم استعدادی یا بیهمتی محروم مانده‌اند.

جواب دادن بکسانی که این کلمات را پیراهن عثمان کنند و بنویسند یا بنویسند که ببینید چگونه فضیلت ایران را کم مگیرند کاری مشکل نیست. آنکه منکر این بدیهیات باشد عقل ندارد تا بفضل چه رسد. ایران را نباید کم گرفت و این ملت بزرگ ایران را. در سرزمینی که از دهکده هایش هم دانشمندان عالیمقام برخاسته‌اند هر لغت تراش رقم باف نیمه زبان را، هر ایرانی غافل از اصول تعلیم و تربیت فرنگی را که هم باین سبب مخرب اساس علم و ادب و هنر وطن خویش نیست، جز مدعی چه میتوان خواند؟



بعضی از خواص ما و گروهی از طبقات دیگر، فساد فرنگی را هم بر فسادهای خویش افزوده اند و همه ضررها و بلاهای تقلید و بیگانه پرستی را بجان خریده اند. این جمع نامطمئن سست عنصر آلوده فکر اگر خیال میکنند که برقصیدن درعید میلاد مسیح و بفرار کردن از دید و بازدید در ایام بهترین عید عالم که نوروز ماست و بآموختن چند صد یا چند هزار کلمه خارجی و بتحقیق یا نابوده گرفتن سنن و فرهنگ ملی فرنگی شده اند سخت در اشتباهند. فرنگی چنین اشخاصی را بتناسب مقام و معلومات و قدرت تهیه وسائل عیش و نوش و درجه بیگانه پرستی ایشان بیجا کری و خدمتگری و بهمنشینی در مجالس عیش، نه بهمصحبتی در محافل انس، و بهمدستی در کارهای بد، نه بمشارکت در اعمال خیر، میپذیرد ولیکن این ظاهر بینان کوتاه فکر را هرگز از جمع خود نمیشمرد و حق با اوست چرا که این خود فروختگان خود فریب، جامع عیوب ایرانی و فرنگی و بی نصیب از کمالات ایرانی و فرنگی، درعین فرنگ دوستی مخالف اصول و ارکان علم و اخلاق و تعلیم و تربیت فرنگی عمل میکنند. فرنگیان مردم شناس را باین منافقان ساده لوح که بهوای پیوستن با بیگانه از وطن خود بریده اند چه اعتمادیست؟



غافلند این مقلدان بی ملاحظه که با همه منتهی که میکشند و ذلتی که میخرند اگر بخدمت فرنگی، آن هم درشغلی چند درجه پایینتر از آنچه حق ایشانست گاهی پذیرفته شوند بعالم خاص فرنگ هرگز

راه ندارد. ورباورت نمیشود از بنده این حدیث، از کتاب فرنگی دلیلی بیاورم. دلیلی حیرت آور بیاورم از کتاب زندگی کنت دو گویی نو، سفیر مشهور فرانسه در دربار ناصرالدین شاه، تا عجایب عقاید فرنگی در این باب نمایان گردد و چشم و گوش فرنگ پرستان، اگر بکلی کور و کر نباشند اندکی باز شود.

گوی نو دانشمندیست کار آزموده و جهان دیده و سیاست شناس، صاحب فضل و کمال، مؤلف و مصنف رسائل و کتب خواندنی بسیار در مباحث مختلف از قبیل زبان و خط و نثراد و سیاست و دین و تمدن و تاریخ و فلسفه و ادب. از او سفر نامه و نمایش نامه و شعر و رمان و حکایت و قصه نیز باقی مانده است. گویی نوشهره خواص عالمست بنوشته های پر از مطالب فکر انگیز، علی الخصوص بعقایدش در باب کیفیات برتری نژادی.

گوی نو بعد از ایران بمملکتهای دیگر نیز بسفارت رفت و مدتی در یونان سفیر فرانسه بود. بمناسبت نکته ای که در این جا درج میگردد از یونان هم باید کلمه ای چند گفته شود. یونان در نظر خواص فرنگ مشرق انوار علم و ادب و هنرست و نخستین مظهر جمال کمال فکر و ذوق انسانی. تاریخ اروپا بتاریخ یونان شروع میشود و یونان یگانه معبدیست که حکما و علما و هنرمندان و شاعران و نویسندگان فرنگی، دیندار و بیدین، همه در آن خداوندان علم و حکمت و فضل و دانش و هنر را میپرستند. مایه فخر و ناز اروپاست این سرزمین بیهمتا که فرنگی بنیاد جمیع افکار و عقاید و علوم و فنون را در آن باز میجوید.

با اینهمه ببینید که فرنگی اروپائی، یونان را، یونان افلاطون

پروردا ، این مبدا و مفخر اروپا را چگونه از اروپای عصر خود جدا گرفته است و جزء عالم اروپای خاص بشمار نمی آورد .

« گویی نو » اسم کتابیست نوشته فوربیگه^۱ در شرح زندگی نویسنده دانشمند فرانسوی. در صفحه ۲۵۲ و صفحه ۲۵۳ کتاب مذکور میخوانیم که گویی نویونانیان را هیچ دوست نمیداشت و گاهی سخت بمذمت ایشان میرداخت چرا که یونانی در نظرش حقیر مینمود و منفعت جو و پست همت و فتنه گر . با اینهمه در شهر آتن اشخاصی یافت میشدند که گویی نواز همصحبتی با ایشان لذت میدرد و از میان جوانان یونان هم کسانی که در اروپا تربیت یافته بودند حالتی و کیفیت تفکر و تأملی داشتند که با طبع گویی نو موافق افتاده بود .

سخن بر سریونانی در اروپا تربیت شده است . ننوشته اند کسانی که در فرانسه یا انگلیس یا آلمان تربیت یافته اند . کلمه اروپا را در این جا بطریقی آورده اند که باید یونان را از آن بیرون پنداشت : یونان جزء قاره اروپاست اما اروپائی دیگر نیز هست که یونان قدیم از آنست و منشأ آن و یونان جدید را در آن مقامی وجائی نیست . پس وای بر احوال يك مشت ایرانی ساده لوح سست عنصر که هزار جبهه میکنند تا بعالم «غرب» راه یابند ، بعالمی که یونانی را هم امروز در آن بچیزی نمیگیرند . شکر خدا را که در ایران کم کم بر سوائی و سبك مغزی این گروه پی برده اند و فرنگی بازی هم دیگر بعلت کثرت بازیگر اعتباری چندان ندارد .

بی توجه بمشکلات مذکور ومشکلهای بزرگ دیگر بحث برسر تعلیم و تربیت اگر بیهوده نباشد کم فایده است. از بدبختی گاهی نیکان هم باعث گمراهی و زیانند. نه هر که در خراب کردن بنیاد تربیت و فرهنگ این ملت میکوشد ومیگوید که باید تربیت وفرهنگ دیگران را بی چون وچرا پذیرفت بدنیت و بدخواهست. جمعی کم فکر و کم دانش نیز که از سر صدق و صفا خواهند پیشرفتند بسخنان فریبنده در دام افتاده اند و بجمع قلاشان پیوسته اند. بجمع قلاشانی پیوسته اند که نه ایران را میشناسند نه فرهنگ را.

قانون کبیر را مغرضان و جاهلان بآسانی نخواهند پذیرفت علی الخصوص که پول و نفوذ و مقام و منصب و اختیار با ایشانست. با اینهمه واثق باید بود بالطف خداوندی وبجیزی بی نام اما صد نشان که خاص این ملت و سربقای اوست.

شیوه ایست دقیق حاصل دوهزاروپانصد سال عمر ملی: خاموشی گزیدن در مقابل هر خطائی و هر اشتباهی و دم فرو بستن از هر گونه اعتراضی تا ناشیان بدخواه و غافلان گمراه در جهل و خامی بمانند و خوب را از بد و لازم را از غیر لازم و درست را از نادرست شناسند وعاقبت در گرداب مشکلات مشکل افزا هر روز فرو تر روند و چون فرصتی بدست آید گفتن و گفتن باین امید که قانون کبیر و هر قانونی و دستوری وفکری وعملی که محکم کننده بنیاد تعلیم و تربیت وفرهنگ ملی ماست مدون شود وتجلی کند و انجام پذیرد.

ملت زنده بیدار اگر استقلالی و اختیاریش هست باید در امر مهم تربیت ، بعد از تفکر و تأمل ، همه آن کند که در نظر دانشمندان مملکت لازم باشد و مفید و شدنی و هرگز نباید بچه‌وار از این و آن پرسد که مصلحت در چیست چرا که بدالات بیگانه و دلالات او عمل کردن همان و بریسمان ایشان در چاه افتادن همان . تا امروز از این جمع مستشاران و «ایران دوستان» اندک مایه بسیار مواجب خرج تراش یکی ، یک منصف خیر خواه هم نگفته است که روش تعلیم و تربیت ایران غلطست چرا که مقصد ملی روشن ندارد و بر بنیاد زبان ملی چنانکه باید استوار نیست و تا فکر و زبان ملی پرورده نگردد و زبان جمیع علوم و فنون در ایران بغارسی باز نشود پیشرفت حقیقی ملت ایران میسر نخواهد بود .

درباب وجوب نقل علوم بزبان فارسی نیز کسی کلمه‌ای از ایشان نشنیده است . نگفته‌اند و نخواهند گفت از آنکه می‌خواهند زبان و متاع خود را بهر وسیله‌ای رائج کنند و برای معلم و کتاب نویس و کتاب فروش و کارگر و تاجر و هموطنان دیگر خودکار و خریدار بتراشند . بر آنند که فکر ما را مسخر و مستعمره خود کنند و ببینید که بر سر تسخیر فکر و زبان و ضمیر و وقت هر ایرانی ، از بچه کودکستانی و طفل دبستانی تا زنان و مردان این مملکت میان فرهنگ فروشان گوناگون فرنگی ، امریکائی ، انگلیسی ، فرانسوی ، آلمانی ، چه رقابت‌های تماشائی ظهور کرده است .

دامها گسترده‌اند بر سر راه ما . منکر نباشیم که کتاب آورده‌اند ، بعضی از کتابهای خوب خود را با معلم و دعوتنامه برای رفتن ما با نجمها

وشهرهای فرهنگ و نکته اینست که این کارها اگر برمایه فرهنگ ملی
بیفزاید خوبست و مفید ولیکن اگر بفکر زبان و فرهنگ ما کمترین
ضرری برساند همه بدست و حرام و ناپسند .



امروز نه طریقه تربیت پنجاه سال پیش و سصد سال پیش بکار
می آید نه شیوه تربیت عهد خواجه نصیرالدین طوسی و فردوسی و رودکی
و انوشیروان و داریوش . روش تربیت امروزی ما ، بی مقصد ملی ، فارسی
بر انداز و آلوده بزبان انگلیسی ، خود مضرت و باعث ضایع شدن پول
و وقت ، چون که نه آموزنده کامل فرهنگ ملیست نه معرف اندیشه
های عمیق و فکرهای لطیف شورانگیز دیگران ، راهنمون بجلوه گاه
آفریده فکر و زبان فعال و آزاد .

نه تربیت امریکائی مناسب و موافق مصلحت ماست نه تربیت فرانسوی
یا انگلیسی یا آلمانی . باری ، بحکم عقل و تجربه ، ایران طریقه تعلیم
و تربیتی می خواهد استوار بر اصول پایدار قوانین بی زمان و مکان تربیت ،
پرورده استقلال فکر و کشف بهترین راه استفاده از جمیع وسائل و
عوامل و قوای ملی برای تعلیم و تربیت همه ایرانیان نه مثنی یا طبقه ای
از ایشان . این نیز گفته شود که امروز دیگر هیچکس در حسرت حجره
های نمناک پر از موش و ساس مدرسه های قدیم نیست ولیکن مصلحت
بینان همه متفقند که این مدارس را نباید کم گرفت که هر يك پیوسته
بدانشگاه نیست قدیم ، یکی از دو قرن پیش ، دیگری از نه قرن پیش و
مدرسه فخریه سبزوار که ویرانش کرده اند از هزار سال پیش . در این

مدارس باید روحی تازه دمید و از سر لطف، نه با تندى و خصومت، در کار کتاب و معلم و مدارس و طلبه‌اش امعان نظر باید کرد و این دستگاه‌های موجود را هم باید پس از رفع نقصها، مؤید تربیت ملی این کشور کرد، کشوری که محتاج انواع مددهاست.

حقایق را پنهان نکنیم. بگوئیم تا بدانند که این ملت دوهزار و پانصد ساله در چنگال علم و تمدن و قدرت فرنگی نه چندان مرعوب شده است که بوصف آید. از گفتار و کردار ما هر چه خوبتر هویدا است که سرگردان شده‌ایم و سراسیمه و نگران و در خوبی هر چیز خود شک آورده‌ایم. بجای آنکه بشنیدن خبر هر پیشرفت که نصیب دیگران شد. است بر میراث ملی خود بیفزائیم و آن را برای پیشرفت خویش آراسته‌تر کنیم دائم از آن میکاهیم. بعضی از خواص ما علم را دشمن فکر و امور معنوی پنداشته‌اند. میگویند که شعر بچه کار می‌آید و گاه‌گارین روسی نخستین فضا نورد عالم در سماوات شعر پوشکین میخواند. بر ادبیات می‌خندند و تا روزی که از میان هزاران هزار مقاله و رساله و کتاب علمی يك جمله غلط نشان ندهند نباید بر کسانی خندید که معنی ادبیات و پیوستگی‌اش را با علم ادراك نکرده‌اند و این نکته ساده را نفهمیده‌اند که علم هم مثل آدمی لالست اگر زبان ندارد.

استقلال فکر در کار تربیت ملی ما نخستین شرط لازمست و تقلید نشان کاهلیست و موجب زیان. تربیت ما هر چه بظاهر بتربیت امریکائی یا هر تربیت دیگر شبیه‌تر از اصول کلی تربیت دورتر و هر چه با اصول مسلم تربیت نزدیکتر؛ ممتازتر و بهتر و این موافق کردن روش تربیت با اصول

آن جز بمدد استقلال فکر ممکن نیست. اگر نژاد و زبان و دین و مذهب و اوضاع و احوال جغرافیائی و اجتماعی و اقتصادی و علی الخصوص مرحله‌های مختلف تمدن و فرهنگ و منظورهای گوناگون هر ملت از تربیت همه را باید در تربیت ملی مؤثر گرفت پس تربیت هیچ ملتی نباید مثل تربیت ملت دیگر باشد و هر چند اصول تربیت در همه جا و در همه وقت یکیست هم بحکم این اصول مظاهر آن یکسان نیست و نمیتواند بود که هر ملتی را در هر مرحله‌ای سیاستی دیگر و احتیاجی دیگرست.

دستگاه بیهمتای علوم و فنون فرنگی مر کب از چند هزار مدرسه و دانشگاه و کتابخانه و آزمایشگاه و هزاران معلم و استاد و چند میلیون شاگرد با همه عظمتی که دارد بی نقص و عیب نیست.

آنچه در نوشته‌های فرنگی در باب رفتار عجیب و ناپسند بسیاری از دختران و پسران در جست هر خواننده صاحب نظر را در این فکر فرو میبرد که اگر حاصل تعلیم و تربیت جدید فرنگی این نافرمانی و فسق و فجور و فحشاء روز افزونست پس در خوبی این تربیت شك باید کرد، شك عظیم، و هم بمدد استقلال فکرست که میتوان از فوائد بشمار طریقه تعلیم و تربیت فرنگی برخوردار و از مضار آن بر کنار بود.



چه شد که این سرزمین چنین شد؟ ایران یگانه مملکتی بود در سراسر عالم که تا چهل پنجاه سال پیش از این در هر شهرش دانشگاهی بود و هم اکنون در اکثر بلاد مهم این کشور دانشگاههای قدیم هست.

هر يك از این دانشگاههای قدیم را نقصاست اما ناقص را معدوم نباید پنداشت . دانشگاه خود دستگاہیست ساخت ایران و امروز کار ما بجائی کشیده است که گاهی مشاوران کم دانش فرنگی بهمدستی با مشتی ایرانی بیخبر از اصول تربیت برای این ملت بر نامه مردم فریب مینویسند ، برنامه‌ای که بخواندن کلمات و مواد و تبصره‌هایش هر زیر کی خواهد دید که چگونه انگلیسی یا زبانهای دیگر خارجی ، فارسی را و فروغ اصول را خورده اند . این ساده لوحان اصول وارکان را نادیده میگیرند و ایران را ، این ایران دانشگاه آفرین را ، با کشورهای نواستقلال نو فرهنگ اشتباه میکنند و غافلند از این نکته که همه خواص ایران چندان که ایشان تصور کرده اند از کار این ملت غافل نیستند .

تربیت ما از عهد کورش تا امروز بارها میان اوج و حضیض سیرها نموده و تحولها داشته اما پیوند هر گز پاره نشده است . نه غره شویم بآنچه بوده ایم نه مأیوس و مرعوب باشیم که از علم و فرهنگ فرنگی ترسیدن همان و پیش از مرگ مردن همان .

در تاریخ هر ملت قدیم فراز و نشیب بسیارست . از عیوب کار ما یکی اینست که غالباً فصل آخر کتاب تاریخ فرنگ را میخوانیم . امعان نظر در کتاب تاریخ از اول تا آخر ، هم معرفت آموزست و هم امید بخش . در ایامی که حافظ در شیراز بعضی از عمیقترین و لطیفترین افکار بشری را بخوبترین زبان شعر عالم بیان میکرد در اکسفورد ، هم در این دارالعلم مشهور آفاق ، اهل شهر ، شاگردان و اهل فضل همه را کشتند و دانشگاه را بستند و تا پادشاه انگلیس

بخونخواهی برنخاست آتش فتنه خاموش نگشت . هم در عهد عزیز حافظ بود که در کمبریج نیز انقلابی پدیدار شد و خلق اوراق و اسناد دانشگاه را از میان بردند و این خصومت میان اهل دو شهر اکسفورد و کمبریج با این دودانشگاه بزرگ انگلیس سالها باعث آشوب و جنگ وجدال بوده است و در بعضی از این جنگها گرز و شمشیر و تیر و کمان و تفنگ و سلاحهای دیگر بکار میبرده اند و نکته دانستنی آنکه تقصیر همیشه بر گردن اهل شهر نبود . بعضی از استادان آشوبگر و کینه‌ورز بودند و اکثر شاگردان عیاش و نافرمان و فتنه‌جو .

طب فرنگی که از چهار پنج قرن پیش ترقی نموده و پیشرفت نمایان خود چنین مایه حیرت شده است بگفته دانشمندان فرنگ ، سیزده قرن ، هزار و سیصد سال در تنزل بود . اما پانصد ششصد سال از این مدت دراز را باید دوران عظمت و کمال طب در ممالک اسلامی ، علی‌الخصوص ایران شمرد ، عظمتی و کمالی که منظور همه دانشمندان شد و طب آموز ایشان گشت .

ملتهای کم سابقه در فرهنگ نیز بهمت بلند و بمتابعت از اصول بجای تقلید از مظاهر ، در مدتی کوتاه پیشرفت بسیار کرده اند . از عهد میخائیل لومونوزوف پدر ادبیات جدید روسی دو یست سال هم نمیگذرد و میخائیل خراس ، همر روسی ، هم عصر فتحعلیشاه بود و پوشکین شاعر و نویسنده بزرگ تا عهد محمد شاه قاجار هم زنده بود . در سال ۱۷۲۶ میلادی در روسیه دانشگاهی باز کردند اما بعلت نبودن شاگرد آن را بستند .

با اینهمه هر چند بعضی از خواص روسی چندان مجذوب تمدن و فرهنگ غرب شده بودند که در نگاه داشت رسوم و آداب روسی در شک افتاده بودند عاقبت ملت روس عزم کرد که هر چه تمامتر روسی بماند و علم و فرهنگ دیگران را بتدریج بیاموزد و آنچه سازگار و مناسب باشد همه را جزء فرهنگ خود کند. چنین کرد و چنین شده است که میبینید و امروز روش تربیت روسی علی الخصوص پرورش طفل چنانکه در کود کستانها و دبستانهای جماهیر شوروی معمول است بخوبی و کمال مشهور عالمست.

پس ملت ایران با این سرمایه تمدن و فرهنگ ملی کم نظیر که دارد بمدد وسائل جدید در مدتی قلیل پیشرفتهای نمایان میتواند کرد بشرط آنکه در امر تربیت بحث بزرگ پیش آید تا بیهوده و بی مطالعه و بهوی و هوس کاری نکنیم که سخت پشیمان شویم.



بحث بزرگ که مقدمه ایست لازم برای تدوین قانون کبیر هنوز در این مملکت شروع نشده است. پس اول کارست و در امر تربیت همه خواص و دانشمندان و آموزگاران و دبیران و استادان و هر که فکری و پیشنهادی دارد همه باید، رای و نظر خود را بگویند و بنویسند. گفته و نوشته هر شخصی محترمست اما بحکم عقل، رای و نظر کسانی معتبرست که با تاریخ و مشکلات و دقائق فرهنگ ایران زمین نیز آشنا باشند. خواص، علی الخصوص فضائلی که بعلوم تعلیم و تربیت پرداخته اند، باید در مسائل مهم بحث کنند و راه راست را بنمایند. اگر جمیع علمای

بزرگ عالم بر این باشند که فلان ایرانی در علم تربیت تبجر دارد و مجتهدست و چنین شخصی در بدبیهات از قبیل و جوب تعلیم در سراسر مراحل تحصیل بزبان ملی نزد معلم و استاد فاضل ، داننده کامل زبان ملی ولزوم نقل علوم بفارسی شك کند چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه علمای بزرگ را گرفتار اشتباه و غفلت بشمریم و گر نه لازم می‌آید که هموطن خود را بزرگترین گناهکار بدانیم یا او را بصفتی بخوانیم بدتر از هر صفت دیگر .

در باب مبحث هزار مشکل تربیت آنچه نوشته شود همه خوبست و معرفت آموز و رساله‌ها و کتابها باید خواند و نوشت. اما امروز در ایران از سر نادانی بآنچه باید بیشتر توجه داشت هیچ التفاتی نیست و بدبختی خود همه اینست و نکته این که فروع را با اصول اشتباه کرده‌اند . شك نیست که معلم و کتاب و مدرسه و آزمایشگاه و نقشه خوب لازمست و بدیهیست که شاگردان همدرجه در هوش و استعداد و معلومات را باید همدرس کرد و مطلبیست مسلم که بر زبانهای مهم خارجی باید چنان مسلط شد که بتوان از هر يك حداکثر فایده را بدست آورد . بر منکر قدرت علم و معجز صناع و بر مانع ترجمه و تالیف و تصنیف رسائل و کتب علمی لعنت باد ، بیش باد و کم مباد ولیکن بروح پاک فردوسی ، بخصوصت با زبان و فرهنگ دوهزار و پانصد ساله ایران و برائج کردن زبان خارجی در میان طبقات بی‌هوش بی‌استعداد کاری از پیش نخواهد رفت .

ای شیفتگان ظواهر تمدن فرنگی مگر میخواهید ما را بظلمات سرگردانی و پریشان فکری ببرید و رها کنید و پیوندها را بگسلید

چندان که دیگر راه بازگشت هم نداشته باشیم؟ ملت ایران رافارسی از یاد برده و انگلیسی ناآموخته میپسندید و کاری نکنید که روزی بر شما بشورند و بگویند و درست بگویند که چرا با ما، با فکر و زبان و فرهنگ بزرگ ما چنین کرده اید ای مدعیان راهنمونی ایران بجنات نعیم علم و دانش.

مسأله بحث کردنی اینست که آیا ایرانی را باید برای خدمت بایران تربیت کرد یا جهت مترجمی یا نامترجمی دیگران و تهیه‌شگر برای مدارس خارجی تا از هر هزار ایرانی که بخرج ملت ایران تحصیل کرده اند دوتن را برگزینند و ما هم این معامله عجیب را نادیده بگیریم و خوش و خرم باشیم که چهل پنجاه ایرانی فارسی ناخوانده از ایران بریده بادیگران پیوسته رادر گوشه مدرسه ای یا بیمارستانی یا کارخانه ای در فرنگ کاری داده اند.

مایه ننگست و دردوعم که کارد باستخوان و کارایران بجائی رسیده باشد که گاهی ناچار در بدیهیات هم بحث بمیان آید و متحیران از هموطنان گم کرده راه خود پرسند که آیا ایرانی نباید مثل فرانسوی و انگلیسی و آلمانی در باب علوم هم هرچه کاملتر بزبان ملی خود فکر کند و مباحث علمی را نیز از معلم و استاد ایرانی فارسی دان درست نویس خود یاد بگیرد. نگوئید که کتاب نداریم. ترجمه و تألیف و تصنیف کتب علمی کار کسانست که این قدر در وصف علم سخن میگویند و مدعی عالمی و دانشمندی و اصلاح همه امور شده اند. عجز از آموختن دوزبان را نقص بشمرید نه فخر و بعلت این عجز بید گوئی از خط و زبان فارسی

در دل جوانان شك ، شك ایران بر باد ده ، نیفکنید و کارهای بزرگی یا لااقل راهنمایی را باشخاصی واگذارید که بیاد گرفتن هزار کلمه خارجی دوهزار کلمه فارسی را از یاد نمیرند .



امریست طبیعی که امروز در باب تربیت مطلبهایی چنین نوشته شود . روزگاری بود که هر کس از سفر چند هفته یا چند ماهه فرنگ مراجعت میکرد خود را واقف اسرار علوم جدید و جامع معلومات دقیق عالم جلوه میداد و از هر چیزی انتقاد میکرد و برای نمایش عظمت فکر و علم خویش بشعر و حکمت و ادب و حافظ و مولوی و ابن سینا بدمیگفت . اما در این ایام که چشم و گوش خلق باز شده و چند هزار ایرانی در مدارس خارجی ، چه در ایران چه در ممالک دیگر و در مدارس ایرانی تحصیل کرده اند دیگر این ترهات خریدار ندارد . پس اگر سخنی هست همه بر سر ضرریست که در این میان از ضایع شدن مبلغی کثیر از وقت و پول و فعالیت ، نصیب این ملت میشود تا بطلان یکایک عقاید سست و کارهای نادرست ثابت گردد .

تا این کلیات روشن نشود بحث در باب هر مطلب فرعی کاری بیهوده است . تا معلوم نگردد که چه باید آموخت شرح دقائق انواع امتحان عملی بیحاصلست . نمیگویم بجای کارهای دیگر ، (تأنان کسی آجر نشود) اما پهلوی کارهای دیگر ، ماچرا نباید برنامه ای داشته باشیم برای آنکه در ده سال لااقل پنج هزار کتاب علمی معتبر ، مفصل ترین کتاب جدید در هر شعبه ای از علوم را هر چه دقیقتر و صحیحتر و

خوبتر بفارسی ترجمه کنیم؟ اگر بر سر این کار بزرگی که باعث تحولی عظیم در ایران خواهد بود پانصد ملیون تومان خرج شود یعنی از خزانه ملت بجیب مترجم و مصور و حروف چین و صحاف و کتاب فروش ایرانی برود و غیر از مبلغی قلیل برای خرید کتاب باقی پول همه در ایران بماند غیر اذشمنان ایران که ضرر خواهد برد؟ انقلاب فکری ایران کارهائی چنین میخواهد. بحث نکنیم در فوائد ترجمه کتب مهم عالم بفارسی که منفعتش عام و درجه تأثیرش در پیشرفت حقیقی بیرون از حد تقریرست ولیکن شرائط انتخاب مترجم و دلائل تقدم بعضی از کتب برای ترجمه، سزاوار تفکر و تأمل و بحث کردنست و از آن سخن باید گفت.



خود را چنین پست و حقیر و عاجز از تسخیر و ادراک علوم نگیریم. فرنگی سختگیر مشکل پسند هم بفرزادگی ایرانی و با استعدادش در ادراک دقائق علوم معتقدست.

شاردن، سیاح نکته بین فرانسوی، ایران را در ایام سلطنت صفوی دیده بود، در عهدی که چراغ دانش ایران کم فروغ مینمود. باینهمه می در سیاحت نامه معتبر خود نوشته است که طبع ایرانی بقدری که بعلم متمایلست بهیچ چیز مایل نیست و ایرانیان، بعد از عیسویان اروپائی، عالمترین ملت عالمند. ایرانی علما را چنان عزیز و محترم میدارد و خود بعالم شدن چندان شایق و دل بسته است که میتوان گفت احترام نمودن بعلم و پرداختن بمطالعه و تحقیق علمی بیش از هر چیز دیگر بر ذوق او

غالبست . فریدریش روزن مستشرق مشهور آلمانی که مدتی کوتاه وزیر امور خارجه آلمان نیز بود در مقدمه خویش بر ترجمه رباعیات خیام بآلمانی نوشته است که ایرانیان وارث علوم و معارف یونانی بوده اند . این عقیده يك آلمانی دانشمند یونان شناس با ایران آشناست و امروز بعضی از ایرانیان علم خوانده که بخطا خود را عالم می‌شمرند در باب علم و صنعت با هموطنان خود چنان سخن می‌گویند که پنداری این ملت هرگز بدانش و معرفت راهی نداشته و اسم علوم را هم نشنیده بوده است . از قضا نقل علوم فرنگی بفارسی چندین بار آسانترست از نقل ادب و فرهنگ فرنگی که این وسیعست و متنوع و هیچ کتابش جای کتاب دیگر را نمی‌گیرد و آن محدودست و مکرر و آخرین کتاب مفصل هر شعبه اش خواننده را از جمیع کتابهای پیشین بینیازی میدهد .



پس بحث بزرگ در باب تربیت باید هر چه زودتر شروع گردد و هر مطلب دقیق خود مبحثی بزرگ شود . هیچ عقیده ای و نظری پیش از آنکه درست بودنش بدلائل ثابت شده باشد در نزد اهل فضل پذیرفته نیست . گفته کسانی که دائم از فرنگ سخن می‌گویند و بگفته‌ها و نوشته‌های خود ثابت کرده اند که از کار فرنگ و از اصول و علل پیشرفت فرنگ بیخبرند همه را نامعتبر باید شمرد .

رأی آموزگاری یا دبیری خردمند و فارسی دان که از سر صدق و صفادرس میدهد و در نگاه داشت سنن خوب ملی و تعلیم حقایق علوم می‌کوشد بر رأی آن ایرانی که مهمترین علم را در بهترین دانشگاه عالم

خواننده اما فارسی یاد نگرفته و خویش را از میراث فرهنگ ملی محروم کرده است هزار بار رحجان دارد. این از ایران مقام و منصب و پول میخواهد و با ملت ایران سروکاری ندارد و جرمش متناسبست با درجه مستعد بودنش، هر چه استعدادش بیشتر گناهش بزرگتر چرا که میتواند است فارسی هم یاد بگیرد و ایران را هم بشناسد و آن را نیاموخته و این را نشناخته است.

حق هیچ آموزگاری و دبیری، حق هیچیک از افراد این ملت بزرگ را نباید بچند گستاخ کم دانش فروخت، باین گستاخانی که غیر از نیت بد و فکر کج و شش هفت هزار لغت درست و نادرست خارجی چیزی در ضمیر و در خاطر ندارند.

تربیت را بدوران آموزندگی در مدارس محدود نکنیم و تربیت اجتماعی و اقتصادی و انواع دیگر تربیت علی الخصوص تربیت فکری را نیز در نظر آوریم. پیش از هر مطلب در مقصد ملی تربیت بحث باید کرد که چه باید آموخت و چگونه و در کجا و با کدام کتاب و معلم و این همه بچه منظوری، برای بدست آوردن چه فایده ای و دفع چه ضرری مامقصود را فراموش کرده ایم که ایران شناختنست و عالم شناختن از نظر ایرانی. قصد ما باید این باشد که بر اثر آموختن اصول علوم حیوان و نبات و جماد ایران را بشناسیم و بتاریخ وقایع مهم و شرح زندگی بزرگان ایرانی واقف شویم و خود باستقلال، تاریخ دلمل عالم را تدوین کنیم و شاهنامه شناس و فرهنگ شناس و هزاران دانشمند ایرانی شناسای شعب علوم و فنون بپروریم. ایران را باید شهر شهر، ده ده، و واقعه

بواقعہ ، سال بسال و گاہ روز بروز کشف کرد و شرح هر مطلب را بجای خود نوشت و دوست و دشمن قدیم و جدیدش را و بزرگانیش را و حوادث عظیم و عقاید درست و نادرست و هر آن چیز تصورپذیر مربوط بآن ، همه را باید خوب شناخت و درجہ اهمیت یکایک را معین نمود . در این بحث کنیم کہ در این کار چگونہ بمقصود میتوان رسید . بی توجہ بمقاصد ملی برنامہ پانصد مادہ ای در باب تربیت نوشتن یعنی از برنامہ های نامناسب فرهنگی قسمتی را ترجمہ کردن و مطلبی چند فرعی و کم اهمیت بر آن افزودن و برنامہ ای چنین را بالغات و اصطلاحات زشت ناپسند اکسیر اعظم جلوہ دادن نہ علاج دردست نہ باعث پیشرفت تربیت ملی .



این سخن پایان ندارد ای عزیز . با اینہمہ باید گفت و گفت و نوشت و نوشت ، دہ بار ، صدبار ، و اگر لازم افتد بیش از ہزاربار ، مکرر اندر مکرر و بیش از ہر موضوع دیگر کہ امروز پیشرفت حقیقی و بقای فرهنگ و جان ایران موقوفست بتربیت ملی ، بتربیتی کامل ، اصولش اصول پرورده در دامن فکر آزاد مستقل آگاہ ایرانی ، تربیتی درست و پاک و سازگار باطبع و محیط و احتیاج و مقاصد ملی ما ، تربیتی تمام کہ فکر کج و نظر کوتاہ و دست ناپاک بیگانگان و بیگانہ پرستان ، آن را ناقص و آلودہ و سست بنیاد نکرده باشد .

بیست و پنج قرن ، دو ہزار و پانصد سال ، از عمر ملی ما میگذرد و روزنامہ اعمال ما مدونست و موجود . ما کارها کردہ ایم بزرگ و مهم . برای ہمہ ملل دور و نزدیک سالیان دراز و از چندین قرن پیش غالباً

با عدل و تدبیر حکومت کرده‌ایم. نخستین شاهراه روی زمین را شاه ایران ساخت و قصرها برپا شد در این ملک آزادگان که ویرانه بعضی از آنها مجلل‌ترست از کاخهای معظم ملتهای دیگر. ما مسجدها بنا کرده‌ایم و مدرسه‌ها و مقبره‌ها، هر يك جلوه گاه هزار لطف و هزار جذبه و هزار رنگ و نقش و نگار، مجموعه آنها در نظم و حسن و هم آهنگی و در عظمتی خیال‌پرور و ظرافتی رقت‌آور مثل دفتر بزرگ اشعار فارسی، مجسم بشکل و صورت تخت جمشید و مسجد شاه و مقبره شاه نعمه‌الله، موزون و بدیع و گیرا، هردی و صحنی و ایوانی و رواقی و سرائی و شبستانی و زاویه‌ای، مطلعی و قصیده‌ای و قولی و غزلی و ترانه‌ای و این همه جلوه‌ای دیگر از این کمال ذوق و هنر و ادراک و پروردگی طبع و اندیشه و احساس ایرانی، آفریدگار عمارت محکم بنیاد کلام بی‌همتای فارسی. ما کتابها نوشته‌ایم و شعرها گفته‌ایم و دیده‌اید یا شنیده‌اید که ترجمه خوب سه چهار هزار کلمه از این شعر دلاویز فارسی که خاطر نشین جمعی از بزرگترین بزرگان عالم شده چه غوغائی برپا کرده است. گفتنیست و باید گفت و دانست که بحکم آنچه در تاریخ تمدن و فرهنگ ملل در جست یگانه ملتی که خط خویش را مثل فرش خود در کمال تناسب و جلوه‌گری و نظر‌گیری بپایه و هنر بزرگ رسانده و بکلمات و نقوش سروتن و روح و زبان و صورت‌های جمیل و حالت‌های خوب و خوش داده هم این ملت ایرانست. از آنچه نوشته‌شد مهم‌ترین که ما آثار چهار شکست بزرگ که هر يك از آنها نابود کن هر ملت بزرگ دیگر میشد همه را در هم شکسته‌ایم و هنوز چنانکه بعضی پنداشته‌اند مرده فکر و مرده دل و مرده زبان نیستیم. دوست سال هم با

فرنگ نو، جانشین آشنایان قدیم خود، یونان و روم، دائم در جنگ و صلح و داد و ستدیم .

این شمه ایست بسیار مختصر از شرح آنچه بوده ایم و کرده ایم و اکنون از نامصلحانی که بغلط برنامه نویسی را بر نامه ریزی میخوانند باید پرسید که ای برنامه گران خطارین نیمه زبان ناپخته فکر، شما در کاسه هموطنان فردوسی و داریوش چه میتوانید ریخت که طعام خام یا زهر جان گزا نباشد .

خاصان ما، خاصان دانشمند وطن پرست ما، مسائل و مشکلات را میدانند اما باید بگذارید که سخن گفته شود، هر چه روشنتر و هر چه تمامتر، تا ثابت گردد که خاصان حقیقی ایران میتوانند بهترین دلیل طریق تعلیم و تربیت شوند و بیگانگان بدخواه و مشتی ایرانی بیگانه دوست یا ساده لوح و گمراه، دیگر در امر عظیم تربیت بی معارض و بی رقیب یکه تازی و فضولی نکنند .



هیچ مشکلی را بنا بوده یا نادیده گرفتن آن حل نمیتوان کرد . هر اسیدن از سختی کار مانع تر قیست اما باید بهوش بود و دانست که مشکلی که فهمیدنش ممکن نباشد یا مشکل ما نیست یا مشکل امروز ما نیست . آن را برای گمراه کردن پیش پای ما گذاشته اند . باید بهزار چشم نگران بود تا ما را باز سالها در بیا بانهای بی پایان نگردانند .

ستایشگر و خریدار علم فرنگی باشیم نه پرستنده فحشاء جسمی و روحی فرنگی و فسق و فجور فرنگی را بر اخلاق بد خود نیفزائیم .

باستقلال فکر، علمش را بگیریم و فرهنگش را و اخلاق خوشش را و از بدیهایش بهره‌گیریم.

چیزهای بد و زشت و ناپسند در این ایام در تربیت فرنگی کم نیست. مراقب باید بود تا تربیت ملی ما را با اعمال ناشایست رائج در مدرسه‌ها و محفل‌های فرنگی نیالایند.

این را بهتان و اغراق نگیرند چرا که فرنگی خود می‌گوید و می‌نویسد که در بنیان تربیتش خلل افتاده است. تربیت فرنگی، علی‌الخصوص روش آن گلو سا کسونی که روزی بخوبی شهره آفاق بود دیگر احترام و اعتبار قدیم را ندارد. در امریکا قریب سی و دو درصد جمیع حوادث باعث قتل بواسطه رانندگی و قریب هفتاد و چهار درصد جرائم بزرگ از قبیل دزدی و مردم کشی و زنای بعنف کار جوانان نیست که هنوز به مرحله بیست و پنج سالگی نرسیده‌اند. در انگلیس و آلمان و فرانسه و مملکت‌های مهم فرنگ بدی اوضاع و احوال دستگاه تربیت و عصیان و آواره فکری جوانان و فحشاء جسمی و روحی جمعی کثیر از مردان و زنان و بیچارگی و آزرده خاطری هزاران طفل بی‌پناه محبت خواه چندان کمتر از امریکا نیست.

وصف مجالس قمار و عیش و نوش و ماری خو و آنا و هر وئین و نعره‌های سبانه و رقص‌های وحشیانه و کارهای بدتر ناگفتنی در این جا نمی‌گنجد. بلطف و عنایت و تبلیغ تمدن مادی فرنگی، این تمدن بی‌وجدان و بی‌فکر و بی‌رحم، کتاب و نمایش و فیلم شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز و هر وسیله تصور پذیری که بتواند بنیاد خانواده و دین و ادب و آدمیت را بر اندازد نیز هست.

فرزندان و خویشاوندان تجار و توانگران گناهکار گناه پرور هم در این چاه افتاده اند ، چاهی که اگر سرش را نبندند عاقبت تمدن و فرهنگ این فرنگ مفخم مغرور معظم را خواهد بلعید و فرنگی را هم چینی خوان خواهد کرد .

در این میان در باغ تربیت فرنگی که هنوز طراوتش هست علقهای هرزه نیز بسیا روئیده است از قبیل نامحقق مزدور که بهر سازی میر قصد و هر باطلی را بارقام و اصطلاحات و مطالب مربوط و نامربوط حق جلو می دهد و استاد کم مایه دوره گرد نصیحت فروش و کتاب نویس مردم شناس آسایش طلب که میتواند در عوض مزد و مواجب و انعامی که میگیرد نسب کره خر فرزند توانگران را بخر عیسی برساند. در جمع معدودی از استادان فاضل فرنگی بسیاری از اشخاصی که شمه ای از اوصافشان نوشته شد آفت جان تعلیم و تربیت و دانشگاههای ممالک نو صنعت شده اند، ممالکی که فرنگی بغلط و بغرض حتی با وجود ده قرن تفاوت تمدن و فرهنگ یکی بادیگری همه را «توسعه نیافته» میخواند .

ساکنان غافل بعضی از این ممالک هم که بعلت غفلت خویش با ملل نو استقلال نو تمدن هم درجه شده اند باین لقب زشت نادرست اعتراض نکرده اند و ناصحیح را لا اقل صحیح ترجمه نکرده اند و اکنون ترجمه غلط صفتی خود نابجا لقب افتخار ما شده است و گوئی بزرگان ما دو لفظ «توسعه نیافته» را بسیار پسندیده اند و گر نه این صفت جدید ایران را که عطیه خارجیانست در گفته ها و نوشته های خود این قدر مکرر نمیکردند .

نقصها و عیبهای تربیت فرنگی را دلیل خوبی کار خود نگیریم که آنها لااقل شمردنیست و نقائص و عیوب تربیت ملی ما از شماره بیرونست. با این همه آفت که هست هنوز سراپای درخت تربیت فرنگی را فساد نگرفته اما این درختیست آفت زده و در آن کرم افتاده و میوه هایش بخوبی ثمرات قدیم نیست. پس خریدار باید خبیر باشد تا معیوب را بجای سالم باو نقر و شند. این مراقبت مردمان بصیر در انتخاب و خرید و استخدام فیلم و صفحه و کتاب و مجله و روزنامه و معلم و استاد و مستشار فرنگی باید دائم در کار باشد تا یکباره مشتری هر متاع بد و بنجل و بی خریدار فرنگی نشده باشیم باین امید که روزی، بخواست خدا، از اکثر این معاملات که مغبوش مائیم بکلی بی نیاز شویم.

جواب آن لاابالی که بگوید آنچه فساد خوانده میشود چاشنی لازم تربیت و تمدن و ترقی جدیدست اینست که اگر چنینست پس چرا هر مملکتی که از چهل پنجاه سال پیش خود را از این معایب و مفساد برکنار داشته در علوم و فنون پیشرفتهای نمایان کرده و راه پنج شش روزه را در یک روز رفته است. بر نامه گران ما، گریزنده از اصول و ماده تراش و تبصره باف، اگر بتوانند وقت ما را چند سال در بحث کردن بر سر این مطلب خواهند گذراند که آیا فساد مقدمه لازم تربیت جدیدست یا نتیجه قطعی آن و هزار مطالعه گروهی بر نامه گرد صد سمیناری ناهار و با ناهار هم بحل این معما موفق نخواهند شد.



ما باید با جمیع السنه قدیم و جدید علی الخصوص با زبانهای مهم

عالم دائم آشنا باشیم . بر فضایی محقق مستعد ماست که بر زبان خارجی چنان مسلط و برد قائق و لطائف و خصائص آن چندان واقف شوند که معلومات و مطالب و مضامین هر يك را بقدری که در قدرت بشریست خوب و درست و صحیح بفارسی نقل کنند . آیاما در این موضوع بسیار دقیق که در فکر و زبان و تربیت و فرهنگ و وقت و اقتصادیات و فعالیت ملی ما این همه تأثیر عمیق دارد يك ساعت اندیشیده ایم تا معلوم شود که زبان خارجی را بچه علتی و برای چه منظوری باید آموخت و پیشرفت حقیقی هر کاری بچه زبانی یا زبانهائی محتاجست و زبان بیگانه را چگونه باید یاد گرفت و نزد که و بچه اندازه و در چه مدت و کی و کجا . در این کار زبان آموزی نکته‌های بسیاری دیگر نیز هست .

امروز در تربیت ملی ما موضوعی مهمتر از زبان نیست و آن را ساده و آسان نباید گرفت . آخر مگر نه ایران وطن ماست و فارسی زبان ملی ما و مظهر فکر ما و محرم جان ما و مایه فخر ما ؟ خوارش نکنید که خود زبون خواهید شد .

در انجمنی - یا درسیناری - با دوستان خود وبا «ایران دوستان» فرنگی خود بنشینید و بحث کنید در این مطلب ساده که از وقت هر ایرانی، از آنچه باید بگفتن و شنیدن و خواندن و نوشتن فارسی بگذرد چند صد ساعت یا چند هزار ساعت را میتوان بآموختن زبان خارجی عاقلانه صرف یا ابلهانه ضایع کرد .

درست خوانده‌اید . نوشته‌ام «ابلهانه ضایع کرد» آیا عاقلانه‌است که هر بچه ایرانی بخواست پدر و مادرش و هر نامستعد ایرانی ، عاجز

از ادراك مفهوم چهار پنج هزار لفظ عادى ، بخواهش نفسانى خویش و بگفته دوستان و خویشاوندان خود انگلیسی‌دان و فرانسه‌گو و آلمانی خوان شود؟ آیا زبان وسیع مشکل تلفظ انگلیسی‌دارنده ششصد و پنجاه هزار لغت ، بقدر نقاشی و خیاطی سرگذر استعداد خاص نمیخواهد؟ هم باین علت که خیاط و بنا شدن هم بخواستن میسر نیست برای یاد گرفتن زبان خارجی نیز استعداد خاص لازمست و آنکه حافظه اش گنجایش بیش از چهارپنج هزار کلمه ندارد اگر صد هزار ساعت هم بآموختن انگلیسی یا هر زبان دیگر بگذراند عمر ضایع کرده است . اکنون باید حساب کرد و دید که هر روز چند میلیون ساعت از وقت عزیز ملی چنین ضایع می‌شود . مگر هر انگلیسی و امریکائی و فرانسوی و آلمانی بهزاریک لطف و فصاحت و لغات و اصطلاحات و خصائص : بان خود واقفست که ساده لوحان ما بآموختن چند صد یا چهارپنج هزار لغت خارجی خود را از اقیانوس علم و کمال فرنگی برخوردار می‌پندارند ؟

بطمع خام و بخیالهای باطل وقت و فکر و فعالیت هموطنان خود را بیاد ندهیم . خوب یاد گرفتن زبان مادری هم استعداد می‌خواهد تا بآموختن زبان خارجی چه رسد . اما آنکه میتواند غیر از فارسی زبانی دیگر هم یاد بگیرد باید بشکرانه چنین استعدادی باین مات و باین زبان خدمت نماید .

زبان خارجی را برای افزودن بر میراث فرهنگ ملی و زنده و زاینده نگاه داشتن فارسی باید آموخت و اگر قصد بی اعتبار کردن فارسی و ناقص کردن زبان تربیت ملی نیست باید با فارسی همان کنیم

که انگلیس و فرانسه و آلمان و هر مملکت متمدن مستقل دیگر بازبان خود کرده است و گر نه این دو صفت از صفات ما نیست .

مشکلی دیگر هست بسیار عظیم و این طریقه معامله ماست با علم و تمدن و فرهنگ فرنگی و هر چند این نکته ایست بسیار دقیق از قضا تا امروز آنچه در این باب کرده ایم همه با فکر خطا بوده است .

فرنگ در تربیت ملی ما تأثیر عمیق دارد . پس بجای آنکه از کاهلی و خسته فکری هر چه فرنگی بگوید بپذیرند یا هر کار فرنگی را بستانند باید بعد ازوقوف یافتن بر اصول کار فرنگ بمدد استقلال فکر آنچه خوبست و مفید و مناسب با فرهنگ و تربیت ملی همه را بتدریج بگیرند و چنانش با میراث فرهنگ ایرانی بیامیزند که در بنیاد تربیت ملی خللی راه نیابد .



تقل علوم بفارسی و پروردن زبان علمی فارسی ، شرط لازم تکامل فکر علمی ایرانی ، را نیز باید از مهمترین مقاصد تربیت ملی شمرد .

و جوب کارهائی از این قبیل امری بدیهیست ولیکن منافقان ، هر چند کمند و حقیر ، در گوشه و کنار در کمین نشسته اند و از ایشان غافل نباید بود و بدلائل بر این گروه یا لاقل بر فریفتگان عقاید ایشان باید ثابت کرد که پیشرفت واقعی ایران جز از طریق محکم کردن اصول وحدت فکر و زبان کامل میسر نیست .

وحدت تربیت ملی و زبان ملی و خط ملی را بهیچ بهانه ای ضعیف نکنیم . مدرسه قدیم و جدید هر دورا از مظاهر تمدن ملی بشمریم و شاگرد

ایرانی مقیم کربلا و نجف و پاریس و لندن و برلن و نیویورک و بلاد دیگر خارجی، همه را اعضای پیکر ملت ایران بدانیم. هیچ ایرانی را بجرم فارسی ندانستن مجازات نکنیم. برای کسی که بعلمی چنانکه باید فارسی یاد نگرفته است معلم و کتاب و لغت نامه فراهم آوریم. اما هم بسبب این بی اعتنائی بزبان ملی که امروز هست، معلم و استاد فارسی را از همه برتر بشناسیم و مزد و مواجب بیشتر بدهیم. عربی زبان دین ماست نه زبان دینی ما و این زبان دینی فارسی، با این کتابهای خوب خوش عبارت معتبر فارسی که همقدم زبان ادبی از ابتدا بترجمه تفسیر طبری و بکتاب فصیح دیگر راه کمال پیموده است باید بیش از این قوام و قوت گیرد و هزاران رساله و کتاب روح پرور دیگر در مباحث دینی و مذهبی و عرفانی بآن نوشته شود.

در امر مهم تربیت ملی همراهی چند منزله جمیع افراد این ملت هم کافی نیست. همه باید همراه باشند و یکدل و یک مقصد، ایرانی مسلمان، زردشتی، یهودی، عیسوی، زن و مرد، معلم، استاد، زارع، کارگر، کاسب، تاجر، مهندس، معمار، واعظ، پیشنماز، مدرس، مجتهد، طبیب، سپاهی، عالم، نویسنده، هنرمند، وزیر، حاکم، والی، هر ایرانی، بهر دینی و مذهبی و در هر شغلی و مقامی.

مثل بچه‌ای که بدیدن بازیچه‌ای بدیع دهانش از حیرت بازمی ماند بکسانی که گاهی تنها و گاه با هم‌درسان و هم‌دستان فرنگی خود ماشینهای ساخت فرنگ را در ایران بکار می‌اندازند شیفته و ارنگاه نکنید و از لغات و اصطلاحات ملمع فارسی و انگلیسی و فرانسه که برای مرعوب کردن

خلق بزبان می آورند هیچ نترسید و بعلمای بیهمتائی که نه يك ميخ ساخته اند نه يك رساله پنج هزار کلمه درباب ماشین گوشت کوب نوشته اند چند برابر معلم هوشمند دانشمند پول ندهید . اگر علم در اصطلاح مشتی دشمن فرهنگ ایران یعنی بی اعتنائی باین فرهنگ عالی نازنین ایرانی ، پس نابود باد این علم بدآموز ننگین ولیکن علم دشمن فرهنگ نیست و نا عالمست آنکه بدگوی فرهنگ ماست .

در آلمان صنعت آفرین هیچ اسمی عزیز تر از گوته و هیچ مجسمه ای بر تر از مجسمه او نیست . از ملت انگلیس بپرسید که بزرگترین انگلیسی کیست و غیر از شکسپیر جوابی نخواهید شنید . اما کسانی که از خریدن سوزن در بازار دنیا عاجزند یا علم فروشانی که خود را همکار یا همتای هانری پوئن کاره فرانسوی و ماکس پلانک آلمانی می شمردند گوئی بمخالفت با علم و عقل و منطق برخاسته اند که هر وقت که فرصتی داشته اند در ضعیف کردن مبانی فرهنگ این ملت کوشیده اند و هر دم بیپانه ای بر خط و زبان و سنن و آداب خوب این مملکت عیبها گرفته اند .

تربیت ملی ما باید استوار باشد بر عقل و تدبیر و تاریخ دانی و حقیقت گوئی و معرفت خواهی و نگاه داشت تمام پیوندهای موجود و این همه برای وصول بملکوت آنچه خوبست و لطیف و روحانی و معنوی . تزئین ملی ما دور کن دیگر دارد یکی بسیار مهم و دیگری چندان لازم که بی آن ملتی بمعنی تمام این لفظ باقی نخواهد ماند تا بتوان از تربیت ملی سخن گفت . فرهنگ شناسی را رکنی مهم باید شناخت تا دیگر کسی فریفته نشود بگفته های باطل يك مشت هموطن از ایران بیخبر فرهنگ

ناشناس ما و ایران پرستی را بزرگترین رکن باید گفت که ناپرستیدن آنچه ایرانست و لفظ خوش آهنگ ایران یاد آور آنست کفرست در دین ما .



بملتی که درمقابلۀ با حکمت جذاب یونانی و سپاه دلیر رومی و زبان وسیع زبانخوار عربی و بلای بزرگ آسمانی ، مجسم بشکل و صورت زشت مغولی و عقاب نامبارک سایۀ روس تزاری نرسیده و شخصیت خود را نباخته و استقلال فکر خود را نگاه داشته و این فرهنگ عالی ممتاز را ساخته است باید امیدوار بود . در معاملۀ با تمدن و فرهنگ و زبان فرنگ هم فیروز خواهیم شد و هر چیز خویش را با اختیار خواهیم گرفت و بجای خریدن جنس نامرغوب فرنگی و آشنائی با مبلغ دینی کوتاه فکر و مخبر روزنامۀ باطل نویس و سیاست باف دروغگو و این خیل فتنه گر فتنه ساز که غیر از چهارپنج تن همه در وطن خویش گمنامند و جزء طبقات ناممناز ، با شاهکارهای علم و ادب و هنر بیهمتای فرنگ و با نیکانش و با بزرگان دانشمندش آشنا خواهیم گشت ، بخواست خداوند و بصبر و عقل و همت این ملت بزرگ ایران .

بحکم عقل ، قانون کبیر تربیت ملی ما باید مدون شود . چنانکه نوشته شد تعریفی که از هر تعریف دیگر مفهوم کلی جامع تربیت را بهتر بیان کند اینست : تربیت یعنی پروردن جمیع قوای یکایک افراد جامعه بطریقی که خیر و مصلحت فرد و جمع هر دو در آن باشد .

ملت آگاه آنست که هر گز این اصل را از یاد نبرد ولیکن همیشه

بمقتضای اوضاع و احوال و بر حسب ظهور وسائل و موانع جدید رفتار و کار و قانونهای خود را با مفهوم تعریف مذکور سازگار داشته باشد. قانون ابدی نمیتوان و نباید نوشت. قانون ترجمه کردن عملیست ابلهانه و درست باین می ماند که نسخه بیمار انگلیسی را بآلمانی ترجمه کنند و دوی مسلول را بمنحون دهند. هر ملتی در هر وقتی، هم بتناسب احتیاج و قدرت وضعف خود و هم بر حسب اوضاع و احوال بسیاری از ملتهای دیگر، همسایگان خوب و بد و طماعان و همفرهنگان و مصلحت خواهان، سیاستی و قانونی میخواهد.

در تربیت ملی ایران پایان یافتن دوران زبان علم بودن عربی و اهمیت و اعتبار سه زبان بزرگ فرنگی و اختراع چاپ و عکاسی و فیلم و رادیو و تلویزیون و انتشار کتب خوب قدیم فارسی و ترجمه از زبانهای خارجی و آشنائی با دستگاه تعلیم و تربیت فرنگی و هزار موضوع و مطلب و کشف و اختراع همه را باید در نظر داشت چرا که هر يك از آنها را در تربیت تأثیر است عمیق.



در این جا مطلبی چند فهرست وار درسی اصل درج میگردد باین امید که بحث بزرگ، مقدمه لازم تدوین قانون کبیر، برانگیخته شود. درجه اهمیت هر مطلب امری نظریست و ممکنست که اکثر آنها پسندیده خاطر دانشمندان ایران نباشد. بحث بزرگ باین سبب لازم می نماید که در تربیت ملی ایران همه باید سخن بگویند، درست و کامل و روشن و منطقی. موضوعهای دیگر نیز هست که لابد برای بحث بمیان خواهد آمد.

بر هر ایرانی دانشمند غمخوار این ملت در هر مقام و در هر جا که باشد ، واجب عینیست که در این بحث بزرگ راجع تربیت ملی رأی و نظر خود را بگوید و بنویسد و فارسی و فرهنگ و تربیت ملی ایران را در چنگال بد خواهان داخلی و خارجی چنین غریب و تنها نگذارد . سی اصل تربیت :

۱ - تعیین منظور کلی تربیت ملی ایران با توجه به جمیع مشکلات و موانع و امکانات و وسائل و درجه احتیاج و لزوم تمام شدن دوران مستشار داری و شروع کردن عهد بینبازی ایرانی از خارجی و وارد شدن بمرحله بلوغ کامل تربیتی ، اعم از تربیت سیاسی و علمی و صنعتی .

۲ - تدوین طرح کلی تعلیم و تربیت ملی شامل تمام افراد و جملگی طبقات و همه شعب علوم و فنون .

۳ - هدایت ملی از طریق تبلیغ و ترویج این نظر در هر مجمعی و مجلسی و مدرسه ای در سراسر ایران و در هر شهر خارجی که ایرانی در آن مقیم باشد که وجود تربیت ملی بی استقلال فرهنگی و استقلال فرهنگی بی استقلال فکری ممکن نیست .

۴ - سعی در استوار کردن مبانی استقلال فکری ، مقدمه استقلال فرهنگی ، بنیان تربیت ملی ایرانی .

۵ - تعلیم و تربیت ایرانی برای خدمت کردن بملت و فرهنگ ایران نه خدمتگری در دستگاه فرنگی یا دستگاه ایرانی دارنده چاشنی فرنگی .

۶ - کشف ایران در زمان و مکان و شناساندن فرهنگ ملی بهر کس

بقدر وسع فکر و فهم و ذوق و استعداد او.

۷- کوشش در نگاه داشت هر نوع پیوند مفید با آنچه از ایرانست و از ایران بوده است.

۸- محکم کردن پیوندهای نافع موجود با سایر ملل و ایجاد پیوندهای مفید جدید با دیگران و این همه باین نظر که آنچه خوبست و گرفتنی و با تربیت و فرهنگ ملی آمیختنی از هر ملتی علی الخصوص از ملتهای فرنگی اقتباس شود.

۹- آماده کردن جمیع وسائل ترجمه از طریق تألیف انواع کتب مرجع، لغت نامه‌های مختلف در هر باب و دانش نامه‌های معتبر و آموختن زبانهای خارجی بایرانیان مستعد و انتخاب بهترین مترجم برای هر موضوع و ترجمه کردن مهمترین مقالات و رسائل و کتب عالم از هر زبانی و از هر زمانی.

۱۰- سعی بلیغ و خرج بیدریغ برای نقل علوم بفارسی هر چه زودتر و هر چه دقیقتر و خوبتر.

۱۱- مطالعه کامل برای کشف بهترین طریقه استفاده از دانشمندان خارجی علی الخصوص فرنگی اعم از اعضای مدایس و دانشگاهها و دستگاههای دیگر از قبیل آکادمیها و مجامع علمی و یونسکو.

۱۲- آوردن هر آن شخص و هر آن چیز قابل حمل و نقل و لازم برای تربیت ملی ما از خارج علی الخصوص از ممالک فرنگ بایران، اعم از معلم و مشاق و استاد خوب مجرب و نقشه و کتاب و جمیع آلات علمی و فنی، بقدری که ما را از فرستادن چند هزار شاگرد بخارج و از این خرج

روزافزونی که اکنون روزی بیش از دو میلیون تومانست هرچه زودتر
 نیاز کند و ملت ایران از عواقب محروم بودن از فوائد فکر و شور و
 فعالیت این همه جوان سفر کرده یا هجرت گزیده بر کنارماند .

۱۳ - جدوجهد در تکمیل زبان علمی فارسی از طریق استفاده از
 کتب موجود فارسی و عربی و تألیف لغت نامه‌های متنوع و افزایش لغات
 و اصطلاحات فارسی موافق اصول و قواعد لغت یابی و لغت سازی نه‌بمتابعت
 از شیوه لغت تراشی . تأسیس فرهنگستانی درست بنیاد ، مکلف بیافتن
 و ساختن و پیشنهاد کردن لغات و اصطلاحات لازم برای مفاهیم جدید .
 ۱۴ - پرورش فکر ایرانی برای تأمل و تفکر در دقائق علوم بزبان
 فارسی نه بزبان خارجی .

۱۵ - استوار کردن بنیاد تربیت ملی در جمیع مراحل بر زبان
 فارسی .

۱۶ - شناختن حق تربیت یکایک افراد ملت و فراهم آوردن تمام
 وسائل تربیت برای هر ایرانی ، تربیتی متناسب با احتیاج مملکت و
 موافق با طبع و استعداد و ذوق و ادراک او .

۱۷ - محو کردن جمیع مزایای مادی هر ایرانی ، هر قدر عالم
 و عالی مقام ، که با فارسی و فرهنگ ملی بیگانه باشد .

۱۸ - تأسیس مبانی علم فرنگ شناسی در ایران ، هم برای شناخت
 اصول و مظاهر علم و فضل و ادب و هنر و کمال بیهمتای فرنگی و هم برای
 آشنائی با عواقب معایب و مفاسد و اخلاق بد و کارهای ناشایست فرنگی
 تا نه بیهوده مرعوب باشیم نه بیش از آنچه باید مجذوب .

۱۹- پروردن ایرانیان آمادۀ استفاده کامل از خارجی علی الخصوص ازفرنگی ، ایرانیان زیرك ودانشمند وهوشمند ، متبحر در فارسی وزبان خارجی ، دارنده ذوق وطبع مطالعه دقیق و مقایسه جزئیات و کلیات انواع تمدن و فرهنگ ، مسلط بر موضوع تحقیق ، شناسای ارکان و اصول وعلل تحولات علمی و ادبی وهنری واجتماعی ، هر يك آشنا با قسمتی ازدقائق کارفرنگ ، واین همه برای تربیت معلم ومشاق واستاد وآموزنده وعالم وادیب هنرمند مستغنی کننده ایران ازیگانه .

۲۰- شناساندن علم وادب وهنروجميع مظاهر تمدن و فرهنگ خارجی علی الخصوص ملل فرنگی بایرانی ، آنچه بما نزدیکتر ودرکار ما مؤثرتر بیشتر وپیشتر .

۲۱- تربیت دائم همه افراد ملت ایران درجميع مراحل عمر ، بتمام وسائل ممکن ، اعم ازمدرسه ودانشگاه ومدرسه قدیم ورادیووفيلم وتلويزيون وكتاب ودرسهای خاص ومجلس نطق ووعظ .

۲۲- موافق نگاه داشتن جميع دستگاههای تربیت ، چه دولتی چه خصوصی ، با مقاصد ملی برای تحصیل حداکثر فایده مادی ومعنوی ازوقت وپول وزحمت وشاگرد ومعلم وفعالیت ملی ، خواه درمدارس جدید ومقدم داشتن آنچه لازمترست بر لازم ، تأسیس دانشکده واقعی علوم وفنون گوناگون مربوط بنفت پیش ازباز کردن دانشکده هائی در اهمیت ده درجه پائینتر .

۲۳- تأسیس دستگاههای خاص ، درخوبی وکمال بیهمتا ، برای آموختن زبان خارجی از نظر مصلح و احتیاج ملی نه برای ترویج

زبان خارجی .

۲۴ - نظارت دقیق دائم در مدارس خارجی و دکانهای زبان فروشی خارجی در این مملکت و ممنوع بودن شاگرد ایرانی از رفتن بمدرسه خارجی ، علی الخصوص بکودکستان و دبستان و دبیرستان خارجی در ایران ، هر يك مؤثر در فکر و زبان و سایر مظاهر تربیت ملی شاگرد .

۲۵ - توجه عظیم بتربیت دختران و زنان ایرانی ، آموزنده خوبترین و شیرینترین فارسی در هر جا علی الخصوص در خانه و کودکستان و دبستان و پروردن جمیع قوای ایشان بطریقی که بهترین مددگار مرد باشند در خدمت کردن بتربیت ملی ایران . یکی از بزرگترین و مقدسترین تکالیف ایشانست اداره کردن امور کودکستان و دبستان در سراسر مملکت ، همه استوار بر اصول تربیت ملی و تعلیم زبان ملی .

۲۶ - تعیین صریح آنچه باید در ده سال در مدارس قدیم و جدید و در هر جا و بهر وسیله ممکن بجمیع طبقات این ملت ، علی الخصوص بشاگردان و طلاب پیاموزند اعم از مکتب و کودکستان و دبستان و دبیرستان و دانشگاه و مسجد و مجلس و عظماء و مدارس علوم دینی و علوم قدیم و کتاب و فیلم و رادیو و تلویزیون و روزنامه و مجله و نطق و سفر علمی . معلوم کردن کارهایی که در این دوره ده ساله باید موافق روش علمی و مطابق اصول طرح کلی انجام پذیرد ، از قبیل تدوین رساله های دانشگاه و ترجمه کتب و تحقیق در قسمتی از امور مربوط بایران و جمع آوری معلومات و اسناد و مدارك دقیق در باب موضوعهای مهم راجع بسایر ممالك و ملل ، تا بتوان از سال هشتم بر اثر مطالعه در آنچه انجام یافته و نقائص و عیوبی

که نمایان شده و مانعائی که پیش آمده و مشکلاتی که حل شده و فوایدی که حاصل گشته است برای تربیت ملی ایران در دوره بعد طرح مناسب دیگری تدوین کرد .

۲۷ - توجه دائم بوجود عوامل و اجزاء بیشمار تربیت ملی و لزوم اندازه نگاه داشتن در جمیع امور مربوط به تربیت ملی ایران بطریقی که نه مادیات و علوم مادی ، وسیله زندگی جسمانی ، از یاد رود ، نه معنویات و علوم معنوی ، مایه زندگی روحانی ، فراموش شود . جدا پنداشتن این دوازدیگدیگر و کوشیدن در ضعیف کردن هر يك از آنها اشتباهیست عظیم باعث زیانهای بسیار و بزرگتر بن دلیل بر عجز از ادراک معانی تربیت .

۲۸ - عنایت خاص با اهمیت و تأثیر تربیت روحانی و دینی و مذهبی و عرفانی برای دوام کمال تربیت ملی ایرانی . مدد رساندن بمدارس قدیم ، باین دانشگاههای موجود در هر شهر ایران و مایه فخر ایران ، بطریقی که هیچیک از فیض علوم جدید و از فوائد روش نو تحقیق و تتبع و تعلیم و تعلم و ترجمه و تالیف و تصنیف محروم نماند و زبان فارسی ، علی الخصوص زبان دینی فارسی ، گویاتر و بهتر و معرفت آموز تر گردد و پیوند این دانشگاههایی که هزاران هزار عالم و دانشمند و حکیم و شاعر و منجم و طبیب و فقیه پرورده و آموزشگاه بزرگان ایران بوده است با جامعه امروز پیوسته نشود و تربیت ملی ایران ، شامل و جامع همه دستگاهاهی تربیت این مملکت ، بتواند بنسبت مساعدتی که بنماید و مددی که برای رفیع نقائص برساند حاصل عمل این دستگاهاهی قدیم بنیاد را در تربیت

ملی مؤثرتر و مفیدتر کند .

۲۹ - بحکم آنکه استفاده از حقوق ملی باید متناسب باشد با انجام دادن تکالیف ملی باید از هموطنانی که همدین مانیستند بموجب اصول عقل و انصاف و اوضاع و احوال امروز عالم بخواهیم که تربیت خود را هر چه کاملتر مشمول اصول تربیت ملی وطن خود ایران کنند و فارسی، زبان ملی خویش را هر چه خوبتر یاد بگیرند و با افزودن بر سرمایه فرهنگ ملی، اعم از آفریدن آثار هنر و ترجمه و تألیف و تصنیف کردن و روح و فکر و ذوق و آداب و عادات خود را بجمع هموطنان شناساندن، یکی از مهمترین تکالیف ملی خویش عمل کنند .

۳۰ - متوجه بودن خاصان و متوجه کردن همه طبقات مملکت بتأثیر عظیم و اهمیت بیهمتای تربیت ملی و بکار بردن جمیع قوای این ملت در محکم کردن بنیاد و رفع کردن نقضهای این تربیت و مدد خواستن از هر ایرانی، بهر دینی و در هر مقامی و در هر جائی، که در کار ساختن ایران نو بر اساس تربیت ملی شریک باشد .



کارما بسیارست نه چندان که بتوان گفت و دشوار است کار ما، در دنیائی دائم در انقلاب و در تحولی عظیم، همه جوینده بهترین فکر و بهترین متاع و بهترین راه زندگی و کسانی که از ما پیشترند قافله ترن و کشتی و اتوموبیل و هواپیما را لنگ نخواهند کرد تا ما بایشان برسیم . اگر برنامه گران راست میگویند و نیت اینست که وسائل و مقدمات ترقی واقعی فراهم شود پس باید هر چه زودتر، بی درنگ .

اما بی‌شتاب ، کار کرد ، بی‌بها نه تراشیدن و عذر آوردن ، دور از عربی بافی و فارسی سره بازی ، بی‌شک آفریدن و خط بدیع فارسی ، نگاه‌دار وحدت زبان ملی ، را خط عربی خواندن و درتغییرش بیهوده کوشیدن و بهر شکلی در خط و زبان و دین و رسم و آئین ایران باز چند سال این ملت را از فوائد علم و ادب و هنر خویش و دیگران محروم نگاه داشتن . در امر تربیت ملی باید در این مملکت انقلاب عظیم برپا شود تا پیشرفتی نمایم . هم در این ایام ، ایران برای شروع کردن بکار واقعی لااقل پانصد هزار فاضل علم خواننده صاحب ذوق مجرب می‌خواهد ، معلم ، استاد ، طبیب ، جراح ، کحال ، مهندس ، معمار ، قاضی ، وکیل ، وزیر ، سفیر ، حاکم ، والی ، فقیه ، واعظ ، مجتهد ، مدیر ، مشاور ، محاسب ، محقق ، مقاله‌نویس ، شاعر ، کتاب‌نویس ، مترجم ، رمان‌نویس ، روان‌شناس ، زمین‌شناس ، روس‌شناس ، امریکا‌شناس ، چین‌شناس ، فرنگ‌شناس ، صنعتگر ، نقاش ، حجار ، خوشنویس ، صاحب‌منصب ، بازیگر ، نمایشنامه‌نویس ، ادیب ، هنرشناس و دانشمندان متبحر در همه شعب علوم و فنون ، ادبی و نظامی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی .

توقع بی‌جانداشته باشیم و فضیلتی خود را در علم و معرفت و مملکت‌شناسی و عالم‌شناسی و آشنائی با زبان ملی برتر از یک دبیر فرانسوی نخواهیم . اما کیست در ایران که از گزافه‌گوئی گریزان باشد و بتواند از میان تمام ایرانیان مقیم در داخل و خارج این کشور اسم پانصد فاضل همدرجه یک دبیر فرنگی را بر زبان آورد . آن ایرانی که بگوید من . انگلیسی یا فرانسه بهتر میدانم ، چه استاد ، چه وزیر ، چه صاحب‌منصب ،

چه سفیر ، هیچ بحساب نمی آید چرا که این اشخاص شبیه دبیر فرنگی نیستند ، دبیری که زبان خارجی را خوب آموخته ولیکن هیچ زبانی را بهتر از زبان ملی خود یاد نگرفته است.

حقایق پوشی را وطن پرستی نخوانیم چرا که تا گفتنی گمته و درد شناخته نشود پیشرفت حقیقی میسر نیست . کار ما سخت بوده است و عقب مانده ایم و باید بمدد علم و دانش مشکلات خود را حل کنیم . پس اگر تربیت ملی را دواى شفا بخش می‌شمریم بر ماست که بعمل پردازیم ، نه چندان تأخیر کنیم و کار امروز را بفردا بیفکنیم که پنداری در عالم هیچ تحولی روی ننموده و نه چندان عجول باشیم که گوئی ده پانزده سال دیگر همه باید از این مملکت هجرت کنیم .

اهمیت تربیت ملی چندانست که آن را میتوان و بعقیده نویسنده این کلمات باید لااقل ده پانزده سال محور همه امور نمود و تمام عوائد مملکت را در آن خرج کرد و بجمیع دستگاههای کشور ، هروزارت خانه‌ای و مؤسسه‌ای ، بی آنکه بجریان عادی کارها زیانی رسد ، رنگ و خاصیت تربیتی داد و میان هر يك از آنها بادستگاه بزرگ تربیت ملی ، مجری اصول قانون کبیر ، رابطه‌ای برقرار کرد از قبیل رابطه دانشکده طب با بیمارستان و بحقیقت هردستگاه بزرگ و کوچک و ملی و دولتی ، را مدرسه عمل و تجربه اندوزی تربیت ملی گرفت .



چنین مینماید که برای رسیدن بقافله‌ای که فرسخها از ما پیشتر است دوکار باید کرد عادی و غیر عادی . چون وقت و فرصت کمست باید بهر راهی که ممکن باشد فاصله با قافله پیشرفته تمدن را کم کنیم ،

یا افزودن مزد و مواجب و احترام معلم و استاد چندان که عزت و مکننت ایشان از دیگران بیشتر باشد، بدادن صد هزار تومان جایزه بهترین مترجم هر يك از انواع کتب که برای ترجمه کردن هر کلمه بفارسی در دست، بتناسب موضوع و سختی پروردن مطلب بفارسی فصیح تا سدریال هم مزد بگیرد، بتأسیس چند چاپخانه کامل در شهرهای مختلف ایران برای چاپ و منتشر کردن تمام اسناد و عین یا عکس و ترجمه هر نوشته معتبری و ارجع بایران از هر زبانی و علی الخصوص چاپ کردن جمیع کتب موجود فارسی تا در این قرن فضا نوردی از ننگ داشتن کتابهای معتبر خطی چاپ نشده رهائی یابیم مگر نه جای تأسف خوردنست بر حال ملتی که بزرگانش پیش از اختراع چاپ که تحصیل مشکلترو کتاب و معلومات کمتر بوده است چنین کتابهای بزرگ نوشته اند و در این ایام با وجود عوائد بسیار، نه نیت و نه همت آن باشد که قیمت يك هواپیما را برای طبع جمیع کتب چاپ نشده خرج کنند و از این سرمایه فایده مادی هم ببرند ؟

باید چند سال درس را سراسر ایران، در هر کوچه ای یا محله ای، شخص دارنده صاحب خیر صاحب کمالی، داوطلبانه هفته ای دوسه بار منزلش را سه چهار ساعت محفل درس و بحث و علم و ادب کند تا اهل کوچه و محله بیایند و با این فرهنگ کبیر ایران آشنا شوند. کارهای غیر عادی که برای پیشرفت تربیت ملی باید شروع گردد خود موضوع مهم و وسیع دیگریست سزاوار بحث بزرگ خاص.



با این همه قوام یافتن و دوام داشتن تربیت ملی، مایه کارهای عادیست،

باموری معمول اصول قانون کبیر، که بر اثر تأمل و تفکر و مطالعه دقیق و سنجیدن همه وسائل و ممکنات و مشکلات انجام پذیرد.

دستگاه تربیت ملی ایران را بزرگترین و مجللترین دستگاه ایران کنیم. حق هیچ آموزگاری و دبیری و استادی را ضایع نکنیم و یکایک ایشان را از جمیع مزایا و فوائد برخوردار بخواهیم. این ملت وقتی میتواند وارد نخستین مرحله پیشرفت واقعی سزاوار خود شود که معلم دبستانش هم مرفه و محترم و فاضل باشد.

دو مصراع در این جا خواهم نوشت هر يك ياور من در بیان مطلبم. هر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام. پس تا بحث بزرگ بمیان نیاید و قانون کبیر مدون نشود در کار تربیت ملی هر آنچه کنند اگر بهد حاصل نباشد کم حاصلست. مضمون این مصراع هم خوبست و درست که دو صد گفته چون نیم کردار نیست. بگفتن و لاف زدن نه بزرگ و بزرگوار خواهیم شد، نه کسی ما را بچیزی خواهد گرفت. کار باید کرد کار، آن هم کار درست.

چرا نباید بقدر کفایت مدرسه و دانشگاه در این مملکت داشته باشیم. نگوئید که در انگلیس و آلمان و فرانسه و چند مملکت دیگر هم چنین مشکلی هست.

آیا ما را که از هر هزار دانشمند لازم برای شروع کردن بکار یکی هم نداریم باید بامللی مقایسه کرد که چند هزار محصل خارجی را در مدارس خود میپذیرند و سالی چند صد عالم و متخصص هم بمالك دیگر میفرستند؟ در کار تربیت ملی، ایران روزی بمرحله بلوغ رسیده است که

سفیران ایران در فرانسه و امریکا و انگلیس و آلمان فرزندان خود را بایران
بفرستند برای تربیت در این مملکت، در آعوش این ملت. آنکه براین
کلمات میخندد درست همان کسیست که از ادراک معانی استقلال ملی و
پیشرفت واقعی و اصول تربیت و تمدن فرنگی بیخبرست.

با اینهمه، پریشان فکر و سراسیمه نشویم. در امر تربیت ملی
باستقلال و باختیار، نه عاجزانه و بچه‌وار، بی‌تعصب و بی‌غرور، علی
الخصوص بی‌خودنمائی، کار کنیم. در بعضی از مکتبهای قدیم درس باین
سه کلمه هو الفتح العلیم شروع میشد. امروز هم از خدای دانای توانا
مدد بخواهیم و درس جدید و جهاد نو را باین کلمات آغاز کنیم، بعماد
پیردازیم، بی‌یک دقیقه درنگ اما بی‌یک ثانیه شتاب.

